

ده گانه‌های ابن قیم رحمته الله

(عشریات ابن القیم)

تألیف:

عبدالعزیز بن داخل المطیری

ترجمه:

امین پورصادقی

عنوان کتاب:	ده‌گانه‌های ابن قیم
عنوان اصلی:	عشریات ابن قیم
تألیف:	عبدالعزیز بن داخل المطیری
ترجمه:	امین پورصادقی
موضوع:	اخلاق اسلامی - اخلاق فردی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	شهریور (سنبله) ۱۳۹۶ ه.ش - ذوالحجّة ۱۴۳۸ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- پیشگفتار و معرفی ۱
- ده سببی که جلب محبت الله تعالی را به دنبال دارد ۵
- ده سببی که به صبر در ترک گناه کمک می کند ۷
- ده سببی که به صبر و شکیبایی در برابر مصیبت ها کمک می کند ۲۱
- علاج محبت فاسد و بیان ده فایده برای حفاظت چشم از مرض چشم
چرانی ۲۶
- پاسخ سؤال ۲۷
- فصل نخست: نسخه‌ی پیشگیری از ابتلا به این بیماری ۲۸
- اسباب ده‌گانه عدم عمل به علم ۳۸
- ده حجاب و مانع میان بنده و پروردگارش ۴۹
- ده سبب برای مغفرت گناهان و محو اثر اعمال زشت ۵۵
- ده سبب برای شرح صدر (فراخی سینه) ۵۸
- ده مورد بیان ذکر در قرآن کریم ۶۵
- موضوعات ده‌گانه قرآن کریم ۷۳
- اسباب ده‌گانه برای دفع شر حسود ۸۱
- ده وسیله برای مصون ماندن از فریب شیطان رانده شده ۹۸
- مراتب ده‌گانه هدایت ۱۲۳
- فصل: مراتب الهام ۱۳۸

پیشگفتار و معرفی

سراسر حمد و ستایش پروردگاری راست که با نشانه‌های خود مؤمنان را رهنمائی کرد و بر رهروان راه حق، راه مورد رضایت و خشنودیش را روشن نمود و فضل و مرحمت خود را بر ایشان سرازیر کرد و با نازل کردن کتاب و فرستادن پیامبر گرامی به راه مستقیم هدایت نمود؛ پیامبری که آنان را تعلیم داد و تزکیه نمود و ایشان را به راه راست هدایت نمود: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴] «به راستی که الله بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او (= قرآن) را بر آنها می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب (= قرآن) و حکمت (= سنت) می‌آموزد و اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

پس درود و سلام بیکران الله متعال بر او باد و بر خاندان و اصحابش؛ اما بعد: بدرستی که علم سلوک از بهترین و سودمندترین علم‌هاست، زیرا مؤمن و مسلمان بواسطه این علم معنای سلوک راه راست را می‌شناسد؛ راهی که به رضامندی الله متعال و بهشت برین منتهی می‌گردد.

و انسان به وسیله این علم، بندگی را به وجه احسن انجام داده و تقرب جستن به الله تعالی را می‌آموزد و شأن او را بزرگ می‌دارد و به وسیله آن، قلب خود را اصلاح کرده و امراض آن را درمان می‌بخشد؛ و می‌داند چگونه با نفس خود جهاد کرده و آن را پاک گرداند و از فریب شیطان نجات پیدا کند و با سایر دشمنان شیطانی خود مبارزه کرده، سدها و موانع را از مسیر

راهش دور سازد و در هنگام ابتلا و آزمایش چه رفتاری داشته باشد و راه خلاصی از آثار گناهان و خطرات آن چیست؟ و سایر درس‌های آموزنده دیگری که سالک به بیان آنها نیاز داشته و قرآن کریم و ارشادات پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن دلالت نموده و بیانات و توضیحات علما روایت گردیده و در قالب کتاب‌ها و رساله‌هایی سودمند تالیف شده‌اند.

و این علم دارای پیشوایانی بزرگ و دانشمندان زنده‌ای است که در این مورد توضیحات خوبی با اسلوب خوب و آسان بیان نموده و تذکر داده‌اند؛ و در این زمینه برای کسانی که خواهان فراگیری این امور هستند، اقوال ائمه دین را ذکر نموده و دسته‌بندی کرده‌اند.

یکی از بهترین علما که به این علم عنایت خاصی داشته است، امام بزرگوار شمس‌الدین محمد بن ابی بکر الزرعی دمشقی مشهور به ابن‌القیم می‌باشد؛ چنانکه مسایل آن‌را استخراج کرده و فوائد آن‌را بیان نموده، و قواعدی را برای آن ذکر نموده است. خداوند متعال رحمت خود را شامل ایشان نموده و رفع درجات نصیب‌شان گرداند.

کتاب‌های ایشان در علم سلوک از بهترین و سودمندترین کتاب‌ها می‌باشند؛ و در موضوع خود در اولویت مطالعه قرار دارند. چراکه از بیانی بدیع و جامع برخوردار هستند و به زیبایی به تفصیل موارد این علم پرداخته است. خواننده‌ی با خرد و آگاه در اثنای مطالعه درک می‌کند که امام اهتمام ویژه و عمیق و بررسی جامعی در هر باب از ابواب این علم داشته است؛ و به خوبی به اقسام و مسایل آن و حل مشکلات و معضلات آن پرداخته است. بنابراین موضوعات مختلف را بیان نموده و به شرح و بسط و دسته‌بندی آنها پرداخته و مسایل مختلف را با ذکر دلایل آنها جمع نموده و ثمرات آن‌را استخراج کرده و دلایل و معانی را به شیوه‌ای جذاب با رعایت منهج اعتقادی صحیح، رعایت عدل و انصاف و اسلوبی نرم و شیرین بیان نموده

است. چنانکه وقتی قلب انسان را مخاطب قرار می‌دهد، سخنش سراسر آنرا فرامی‌گیرد و در آن نفوذ می‌کند؛ آنرا تشویق نموده و می‌ترساند و سراپا وجودش را دربرمی‌گیرد. و زمانی که عقل را مخاطب قرار می‌دهد حجت را برای او بیان نموده و آنرا به پذیرفتن راه راست ملزم می‌کند و راه را برای او روشن می‌گرداند. و این همه از بخشش خداوند متعال به ایشان است که فهم نیک و استدلال قوی را به او عطا کرده است.

از ویژگی‌های امام ابن قییم وسعت اطلاعات ایشان و مطالعه زیاد بویژه در علم سلوک می‌باشد. ذکر سی تعریف از محبت از سوی ایشان بزرگ‌ترین دلیل این مدعاست؛ چنانکه این تعاریف را از اقوال علمای سلوک ذکر می‌کند علاوه بر اقوالی که از علمای لغت در این زمینه ذکر می‌کند و به اشتقاق و ریشه‌های آن می‌پردازد. ایشان این فواید را جمع‌آوری نموده و به آنها نظم بخشیده است و به نحو احسن در یکی از مباحث مهم کتابش «مدارج السالکین» به نقد و بررسی آنها پرداخته است.

امام ابن قییم رحمه‌الله با وجود وسعت اطلاع، صاحب نقد و بررسی می‌باشد که به وسیله آن، به زیبایی اقوال نیک را جلوه می‌دهد و به زیبایی آنها می‌افزاید. و به وسیله‌ی آن علل اقوال اشتباه را بیان می‌کند و وجه خطا و اشتباه بودن آن شناخته می‌شود.

با مطالعه مکرر کتاب‌های ایشان متوجه تکرار اسباب ده‌گانه در آنها شدم؛ ایشان بسیاری از اوقات (چیزها را) به ده بخش تقسیم می‌کند و تا ده برمی‌شمارد، پس تصمیم گرفتم این تقسیمات ده‌گانه را جمع‌آوری کرده در قالب یک کتاب مرتب نمایم؛ چراکه در مورد مسایل مهمی در ابواب مختلف علم سلوک بودند که به مطالعه و تامل در آنها بسیار نیاز داریم تا شاید از آنها بهرمنند شویم.

کسی که در پی مطالعه و فراگیری علم سلوک است شایسته است که این عشریات و ده‌گانه‌های مبارک از اولین منابعی باشد که مورد مطالعه قرار می‌دهد، چرا که ابواب پراکنده‌ای را در آن گردآوری نموده و در هر بابی خلاصه‌ای از آنچه در مورد آن باب گفته شده، و خداوند در آن برایش گشایش فرموده، گرد آورده است.

بنده این عشریات را در کتابی گردآوردم به این امید که برای این حقیر و دیگران مفید باشد. و الله متعال عهده‌دار آن است که با منت نهادن بر ما این تلاش را از ما قبول نماید و در آن برکت نهد؛ براستی که او ستوده و بزرگوار است.

عشریات (وسایل ده‌گانه) ابن قیم رحمه‌الله:

ده وسیله که محبت الله را جلب می‌کند.

ده وسیله که مانع از انجام گناهان می‌شود.

ده وسیله که به شکیبایی در بلا و مصیبت کمک می‌کند.

ده فایده در حفاظت چشم از حرام.

ده سبب عدم هماهنگی عمل و علم.

ده پرده بین بنده و پروردگارش.

ده وسیله برای بخشایش گناهان و نابودی آثار بدی‌ها.

ده وسیله برای فراخی سینه.

ده مورد بیان ذکر در قرآن کریم.

انواع ده‌گانه برای معانی الفاظ قرآن کریم.

ده وسیله برای دفع شر حسود.

ده وسیله برای مصون ماندن از مکر شیطان.

ده مرحله برای هدایت.

ده سببی که جلب محبت الله تعالی را به دنبال دارد

ابن قیم رحمته در مدارج السالکین می‌گوید: این بخش در بیان اسباب ده‌گانه‌ای است که محبت الله تعالی را جلب می‌کند و موجب آن می‌باشد که عبارت است از:

نخست: خواندن قرآن کریم با تدبیر، فهم معانی و منظور و مراد از آن. مانند تدبیر در کتابی که انسان آن را حفظ و تشریح می‌کند تا مراد و منظور صاحب کتاب را از آن درک نماید.

دوم: تقرب جستن به الله تعالی با نوافل بعد از اجرای فرایض؛ این مهم بنده را از درجهٔ محبت به محبوبیت می‌رساند.

سوم: ذکر الله تعالی در هر حالت، با زبان، قلب و عمل و حال؛ بهره و نصیب بنده از محبت خداوند متعال به اندازه‌ی بهره‌ی وی از این ذکر می‌باشد. چهارم: ترجیح دادن آنچه خداوند متعال دوست دارد بر چیزهایی که انسان دوست دارد به هنگام غلبه‌ی هوی و هوس؛ و اوج گرفتن به سوی آنچه الله متعال دوست دارد هرچند دشوار باشد.

پنجم: مطالعه و بررسی قلبی اسماء و صفات و شناخت آنها و سیر قلب در بوستان این معرفت و مبادی آن؛ بنابراین هرکس الله متعال را با اسماء و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست می‌دارد؛ و بر این اساس و با توجه به این نکته است که فرقه معطله و فرعونیه و جهمیه راهزنان این مسیر واقع شده و میان قلب و رسیدن آن به محبوب حائل می‌شوند.

ششم: مشاهده‌ی نیکی و احسان و نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند چرا که اینها دعوت کننده به سوی محبت ذات باری تعالی می‌باشند.

هفتم: از بهترین اسباب جلب محبت الهی، انکسار و شکسته شدن کامل و سراپای قلب در محضر الله تعالی می‌باشد؛ امری که کلمات و عبارات را یارای وصف و تعبیر آن نیست.

هشتم: خلوت نمودن با الله تعالی در وقت نزولش برای مناجات با او و تلاوت کلامش؛ و حاضر شدن در برابر الله تعالی با قلب و قالب و رعایت آداب عبودیت و بالاخره پایان دادن به این خلوت با استغفار و توبه.

نهم: همنشینی با دوستداران راستگو و صادق (الهی) و بهره بردن از سخنان خوب و مفید آنها، چنانکه از میوه‌ها بهترین‌شان را انتخاب می‌نماییم. و سخن نگفتن مگر زمانی که مصححت سخن گفتن را ترجیح دادی و دانستی که در آن برای تو و دیگران منفعتی نهفته است.

دهم: دوری جستن از هر سببی که بین الله تعالی و قلب بنده حایل می‌گردد. محبان با این اسباب ده‌گانه به منازل محبت دست یافته و با حبیب خود ارتباط برقرار می‌کنند و در زمره محبان الهی قرار می‌گیرند؛ و اساس همه اینها دو چیز است:

۱- آماده ساختن روح برای این شأن.

۲- بازکردن چشم بصیرت.

و من الله التوفیق

ده سببی که به صبر در ترک گناه کمک می‌کند

امام ابن قیم رحمته در کتاب «طریق الهجرتین و باب السعادتین» می‌فرماید:

قاعده: صبر بر ترک گناه، اسباب گوناگونی دارد از جمله:

سبب اول: بنده از بدی، رذالت و پستی گناه آگاهی داشته باشد؛ و اینکه الله تعالی گناه را به سبب صیانت و حمایت از بنده در برابر پستی‌ها و رذایل حرام نموده و از آن نهی کرده است، مانند پدر مهربانی که از پسرش در برابر اذیت و آزارها و مضرات حمایت می‌کند؛ این سبب انسان عاقل را بر ترک گناه وادار می‌سازد، هرچند هیچ وعید به عذابی متوجه انجام گناه نباشد.

سبب دوم: حیاء از الله تعالی؛ هرگاه بنده بداند همیشه در معرض دید و شنود الله تعالی است، و شرمگین و با حیا باشد حتما از پروردگارش شرم دارد که در معرض خشم الهی قرار گیرد.

سبب سوم: مدنظر داشتن نعمت‌ها و نیکی‌های الله تعالی بر خود؛ زیرا گناهان به یقین نعمت‌ها را از بین می‌برند؛ چنانکه بنده گناهی را مرتکب نمی‌شود مگر نعمتی باندازه همان گناه را از دست می‌دهد؛ حال اگر توبه کند همان نعمت و یا مانند آن برای وی تکرار می‌شود اما اگر بر گناه خود اصرار ورزد، نعمتی را که به سبب آن گناه از دست داده، دیگر بدست نخواهد آورد؛ و پیوسته گناهان باعث سلب نعمت‌ها از بنده می‌شوند تا اینکه همه نعمت‌ها را از وی سلب می‌کنند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱] «بی‌گمان الله حالت (و

سرنوشت) هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، تا وقتی که آنان حال و وضع خود را، تغییر دهند».

بزرگ‌ترین نعمت‌ها ایمان است و گناه، زنا، دزدی، شراب‌خواری، چپاول این نعمت را از انسان سلب کرده و از بین می‌برد.

یکی از سلف صالح می‌فرماید: «گناهی را مرتکب شدم که به سبب آن مدت یک‌سال از قیام اللیل محروم شدم».

دیگری گفته است: «به خاطر ارتکاب گناهی از فهم قرآن محروم شدم». و از این قبیل گفته شده:

إِذَا كُنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَارْغَبْهَا فَإِنَّ الْمَعَاصِيَ تَزِيلُ النِّعَمَ

اگر از نعمتی برخورداری مراقب آن باش زیرا گناهان باعث از بین رفتن نعمت‌ها می‌شوند.

بطور خلاصه: گناهان آتش نعمت‌ها هستند؛ و نعمت‌ها را چنان از بین می‌برند که آتش هیزم را می‌سوزاند؛ از زوال نعمت و تغییر عافیت به الله تعالی پناه می‌بریم.

سبب چهارم: ترس از الله تعالی و مجازات او؛ این خصلت با تصدیق وعده و وعیدهای الله تعالی و ایمان به او و کتاب و پیامبرش قوی و استوار می‌شود؛ و این سبب به وسیله علم و یقین تقویت شده و با ضعف علم و

یقین ضعیف می‌شود؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او

می‌ترسند». بعضی از سلف صالح فرموده‌اند: «ترس از الله تعالی بارزترین نشانه علم و مغرور شدن به الله متعال بارزترین علامت جهل است».

سبب پنجم: محبت الله تعالی؛ و این بزرگ‌ترین و قوی‌ترین سبب در تحقق صبر در برابر مخالفت و معصیت الهی است؛ یقیناً فرد محب و

دوستدار، مطیع و فرمانبردار محبوبش می‌باشد. و هرچه سلطه‌ی این محبت در قلب انسان تقویت گردد، اقتضای آن این است که اطاعت و ترک مخالفت وی نسبت به محبوب افزایش یابد. زیرا معصیت و مخالفت از ضعف محبت الهی و ضعف سلطه‌ی آن سرچشمه می‌گیرد. و تفاوت است میان کسی که ترس از شلاق و مجازات اربابش، او را به ترک مخالفت و نافرمانی از وی وامی‌دارد و کسی که محبت اربابش، او را از مخالفت با وی باز می‌دارد. در این زمینه عمر رضی الله عنه گفته است: «صهیب چه بنده‌ی خوبی است، اگر از الله تعالی نمی‌ترسید، باز هم از او نافرمانی نمی‌کرد». یعنی اگر از خداوند متعال نمی‌ترسید در قلب وی چنان محبت الله تعالی و احترام و بزرگی او تعالی وجود دارد که او را از معصیت و نافرمانی خداوند باز می‌دارد. از این رو بر محب واقعی نگرهبانی از سوی محبوبش وجود دارد که قلب و اعضا و جوارح وی را مراقب می‌باشد و علامت صدق محبت، احساس این نگرهبان و همراهی مداوم آن می‌باشد.

در این زمینه نکته‌ی ظریفی وجود دارد که لازم به تذکر است: محبت و دوست داشتن صرف، مادامی که مقرون به احترام و تعظیم محبوب نباشد، موجب این اثر نمی‌شود؛ و چون مقرون به تجلیل و تعظیم باشد، موجب این شرم و حیا و اطاعت می‌شود؛ وگرنه محبت عاری از تجلیل و تعظیم، فقط نوعی انس و الفت، یادآوری و اشتیاق به دنبال دارد؛ لذا اثر و پیامدی متفاوت دارد. چنانکه بنده در قلب خود محبتی را نسبت به خداوند متعال می‌یابد که او را بر ترک گناهان وانمی‌دارد و یاری نمی‌کند؛ که البته سبب این امر مقرون نبودن آن به تجلیل و تعظیم است؛ چراکه چیزی مانند محبت مقرون به تجلیل و تعظیم خداوند متعال قلب را آباد نمی‌گرداند. و این از برترین بخشش‌ها و موهبت‌های خداوند متعال به بنده‌اش می‌باشد یا

برترین آنها می‌باشد. و این فضل خداوند متعال است که به هرکس بخواهد می‌دهد.

سبب ششم: شرافت نفس و پاکی و فضیلت و حمیت و جوانمردی آن مانع از آن است که مرتکب اعمالی شود که مقام آن را پائین آورده و از قدر و منزلتش بکاهد و آن را حقیر ساخته با فرومایگان برابرش گرداند.

سبب هفتم: آگاهی کامل از عاقبت دردناک گناه و اثرات بد و زیان‌های ناشی از آن: از جمله: سیه‌روی، تاریکی و تنگی و غمگین شدن دل، و ناراحتی و درد و رنج آن و شدت یافتن نگرانی و اضطراب وی، از بین رفتن تمرکز آن و ضعیف شدن آن در میدان مقاومت در برابر دشمنش، از دست دادن زینتش، حیران و سرگردان ماندن در آموزش، تنها ماندن وی از سوی ولی و یاورش، روی آوردن دشمن آشکارش به او، پنهان شدن علمی از او که آمادگی فراگیری آن را داشته، فراموش کردن آنچه بدست آورده یا ضعیف شدن حتمی آن و بیماری که اگر استوار گردد به یقین سرانجامش مرگ است؛ چرا که گناهان قلبها را می‌میرانند.

از دیگر پیامدهای گناه عبارت است از:

- ذلت و خواری بعد از عزت و سربلندی است.
- انسان با ارتکاب گناه اسیر دشمنانش می‌گردد بعد از اینکه خود پادشاهی قدرتمند بوده که دشمنانش از او می‌ترسیدند.
- با ارتکاب گناه تاثیر انسان در جامعه ضعیف شده و نفوذی برای او در میان رعیتش و جایگاهی برای او نزد دیگران باقی نمی‌ماند؛ چنانکه نه رعیت و زیردستانش از وی اطاعت می‌کنند و نه امر وی در میان دیگران تنفیذ شده و مورد توجه قرار می‌گیرد.
- گناه، امنیت و آرامش انسان را بر هم زده و ترس و وحشت را جایگزین آن می‌کند. چنانکه ترسوترین انسان‌ها گناه‌کارترین و

- سرکش‌ترین آنهاست. و هر اندازه بدی و سرکشی وی بیشتر شود، وحشت وی افزون می‌گردد.
- رضایت و خشنودی انسان را از بین برده و خشم و غضب را جایگزین آن می‌کند.
- اطمینان و آرامش انسان از بین رفته و ترس و وحشت جایگزین آن می‌گردد و هر اندازه گناه و معصیتش بیشتر گردد ترس و وحشتش فزونی می‌یابد.
- از میان رفتن سکنی و آرامش و پناه یافتن در جوار الله و تبدیل شدن آن به طرد شدن و دوری از خداوند.
- گناه‌کار با ارتکاب گناهان در چاه حسرتها سقوط می‌کند و پیوسته در حسرت به سر می‌برد؛ و هرگاه به لذتی دست یابد و خواسته‌اش به وسیله‌ی آن برطرف نشود برای به دست آوردن لذتی نظیر آن به نزاع با وی برمی‌خیزد و یا در صورتی که خواسته‌اش برآورده شده باشد برای بدست آوردن لذت دیگری به نزاع و کشمکش با وی می‌پردازد. و در این نزاع و درگیری لذت‌هایی که از بدست آوردن آنها عاجز و ناتوان است بسایر بیشتر از مواردی است که توانایی بدست آوردن آنها را دارد. و هرچه این نزاع افزایش یابد و در مقابل انسان به عجز و ناتوانی خود در برابر آنها پی برد، به دنبال آن حسرت و اندوه وی افزایش می‌یابد؛ وای از آتشی که در این دنیا قلب انسان را می‌سوزاند و آنرا عذاب می‌دهد قبل از اینکه با آتش شعله‌ور و سوزان الله روبرو گردد؛ آتشی که بر دلها چیره و مسلط می‌گردد.
- یکی دیگر از پیامدهای گناه فقیر شدن انسان پس از توانگری می‌باشد؛ انسان با داشتن سرمایه‌ی ایمان ثروتمند می‌باشد و به

وسیله‌ی آن تجارت نموده و سودهای کلان و بسیاری را بدست می‌آورد؛ اما چون راس المال و اصل سرمایه از او گرفته شود، تبدیل به فقیری بی‌چیز می‌گردد. و در این صورت دو حالت در مورد وی متصور است یا اینکه با توبه‌ی نصوح و تلاش و آمادگی دوباره اصل سرمایه‌اش را بدست می‌آورد یا اینکه در این زمینه کوتاهی کرده و سود زیادی را به همراه اصل سرمایه‌ای از دست داده نیز متضرر می‌گردد.

- گناه موجب کاهش رزق و روزی بنده می‌شود؛ انسان با گناهی که مرتکب می‌شود از روزی محروم می‌گردد.
- گناه باعث ضعیف شدن بدن می‌شود.
- گناه، اُتْبَهَّت و حلاوتی را که بنده با طاعت الهی بر تن کرده بود، از بین می‌برد و خواری و حقارت را جایگزین آن می‌کند.
- گناه نفرت و دشمنی نسبت به انسان را در قلب مردم می‌کارد.
- یکی دیگر از پیامدهای گناه از دست دادن و ضایع شدن بهترین و ارزشمندترین و گران‌ترین چیزها می‌باشد و آن وقت و زمان است که جایگزینی ندارد و چون سپری شد هرگز بازمی‌گردد.
- طمع دشمن به تسلط بر انسان و غلبه یافتن بر او یکی دیگر از پیامدهای گناه می‌باشد. چون دشمن آدمی او را تسلیم و پایبند اوامرش دریابد، طمع وی نسبت به او افزایش می‌یابد و در مورد غلبه یافتن بر وی نقشه می‌کشد و اینکه او را از پیروان و زیردستان خود کند تا اینکه آن دشمن، دوست و ولی و سرپرست وی گردد و نه مولای حقیقی‌اش (که الله متعال است).
- با ارتکاب گناه قلب انسان مهر خورده و آن را زنگار می‌گیرد. چون بنده مرتکب گناهی شود نقطه‌ای سیاه بر قلب وی ظاهر می‌گردد؛

اگر از این گناه توبه کند قلبش صیقل داده شده و آن نقطه‌ی سیاه از بین می‌رود اما اگر گناه دیگری را بدان بیفزاید نقطه‌ی سیاه دیگری بر آن افزوده می‌شود و اگر به همین ترتیب عمل کند، سیاهی تمام قلبش را فرا می‌گیرد؛ و این همان زنگاری است که الله متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا

يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴] «هرگز چنین نیست (که آنها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بر دل‌های‌شان زنگار بسته است».

- بنده با ارتکاب گناه از حلاوت و شیرینی طاعت و عبادت محروم می‌ماند. و در چنین شرایطی اگر عبادتی را انجام دهد اثرات آن را در قلبش نمی‌یابد. اثراتی چون حلاوت و شیرینی و تقویت و افزایش ایمان و عقل و اشتیاق به آخرت؛ چراکه اطاعت و فرمانبرداری یقیناً این ثمرات را به دنبال دارد.

- گناه قلب انسان را از ترک دنیا و حضور در ساحه قیامت باز می‌دارد؛ چراکه قلب پیوسته سرگردان و پریشان است تا اینکه از دنیا رخت سفر بسته و خود را در آخرت می‌بیند؛ و چون پا به جهان آخرت می‌نهد وفدهای توفیق و عنایت از هر سو به او روی می‌آورند و به کار و بار و برآورده کردن نیازهایش می‌پردازند و به آماده نمودن توشه‌اش برای روزی که دوباره زنده می‌شود عنایت می‌کنند؛ اما کسی که خود را برای انتقال به آخرت و حضور در آن آماده نکند، حتماً خستگی و سختی و مشقت و سرگردانی و تنبلی وضعیت او خواهد بود.

- یکی دیگر از آثار گناه روی‌گردانی خداوند متعال و فرشتگان و بندگان از گناه کار می‌باشد. زمانی که بنده از اطاعت خداوند متعال روی‌گردانده و به معصیت و نافرمانی او مشغول شود، الله متعال از

وی روی می‌گرداند که به تبع آن فرشتگان و بندگان نیز به او پشت می‌کنند. چنانکه اگر به خداوند روی آورد، خداوند متعال نیز به او روی می‌آورد و نیز قلب مخلوقاتش را متوجه او می‌گرداند.

- یکی از پیامدهای ارتکاب گناه این است که هر گناهی گناه دیگری را به دنبال دارد و سپس هریک از آنها با دیگری تقویت شده و هر دو باهم گناه سوم را طلب می‌کنند؛ و با گردآمدن سه گناه زمینه‌های گناه چهارم پای‌ریزی می‌شود؛ و به این ترتیب ادامه می‌یابد تا اینکه گناهان انسان را دربرگرفته و او را احاطه می‌کنند؛ برخی از سلف صالح گفته‌اند: «یکی از پاداش‌های نیکی، نیکی پس از آن است و یکی از مجازات‌های گناه، گناه بعد از آن می‌باشد».

- با ارتکاب گناه انسان پی می‌برد که چیزی هم‌جنس یا غیر هم‌جنس با گناه را از دست داده که نزد وی محبوب‌تر بوده و برای وی خیر بیشتری نسبت به گناه به دنبال داشته است؛ چراکه الله متعال لذت محرمات دنیوی و لذت‌های اخروی را برای بنده جمع نمی‌کند و هر دو را برای او میسر نمی‌گرداند. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهِبَتْمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾ [الأحقاف: ۲۰] «و روزی که کسانی که کافر شدند بر آتش عرضه کنند، (و به آنها گفته شود:) در زندگی دنیا (نعمت‌های) پاکیزه (و لذت‌های) خود را از بین بردید و از آنها بهره‌مند شدید». اما مؤمن نعمت‌های پاکیزه‌ای را که در آخرت در انتظار اوست، با نافرمانی در دنیا از بین نمی‌برد بلکه (با عدم نافرمانی و اطاعت و فرمانبرداری و دوری از گناهان و لذت‌های حرام)، برخی از نعمت‌های پاکیزه‌اش را برای آخرت خود محفوظ می‌دارد؛ اما کافر

به آخرت ایمان ندارد لذا برای دست یافتن به تمام سهم و بهره‌ی خود و لذت‌هایش در دنیا حریص می‌باشد.

- با علم و آگاهی بنده می‌داند که اعمال توشه‌ی وی را تشکیل می‌دهند و در واقع وسیله‌ای هستند که او را به سرمنزل مقصودش می‌رسانند؛ چنانکه اگر از معصیت و نافرمانی خداوند متعال اعمال و ره‌توشه‌ی خود را برگیرد، چنین توشه‌ای وی را به منزلگاه نافرمانان و جنایتکاران (که آتش دوزخ است) خواهد رساند؛ اما اگر توشه‌ی وی طاعت الهی باشد، به سرای اهل طاعت و ولایت خداوند (که بهشت است) خواهد رسید.

- و از اسبابی که انسان را از گناه باز می‌دارد علم آگاهی‌اش به این است که عملش همدم و مونس وی در قبر و شفیع او نزد خداوند متعال خواهد بود؛ و همین عمل است که طرف دعوای او یا مدافع او خواهد بود؛ بنابراین اختیار با اوست که عملش را با خود همراه گرداند یا دشمنی علیه خود قرار دهد.

- با علم و دانش بنده می‌داند که اعمال نیک، بنده را به درجات والا می‌رساند و به وسیله‌ی آنها به سوی خداوند صعود می‌کند؛ و این صعود و رفع درجات به اندازه‌ی وابستگی قلبی بنده به اعمال نیک می‌باشد؛ اما در مقابل اعمال و کردار بد باعث سقوط وی شده و او را به آتش دوزخ سرازیر نموده و به اسفل سافلین می‌کشاند. و سقوط بنده به اندازه‌ی وابستگی او به اعمال و کردار بد می‌باشد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا

تُفْتَحَ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ﴿﴾ [الأعراف: ۴۰] «بی‌گمان کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن (گردن‌گشی و) تکبر ورزیدند، درهای آسمان (هرگز) برای‌شان گشوده نمی‌شود». زمانی که درهای آسمان به روی اعمال آنها باز نشود بلکه به روی آنها بسته بماند، برای ارواح آنان نیز باز نمی‌شود؛ و چون درهای آسمان به روی اعمال اهل ایمان و عمل صالح باز است تا اعمال‌شان به پیشگاه الهی برسند، نیز برای ارواح آنان باز خواهند بود تا به الله متعال رسیده و در پیشگاه او حاضر شوند و مورد رحمت الهی قرار گرفته و به نوشتن اسم‌شان در مقام علیین امر گردد.

- یکی دیگر از پیامدهای گناه خارج شدن انسان از قلعه و محدوده‌ی حفاظت خداوند متعال می‌باشد؛ قلعه‌ای که هرکس در آن وارد شود مصون خواهد بود و گزند می‌توجه وی نمی‌گردد؛ اما انسان با معصیت و نافرمانی از آن خارج گشته و به دام دزدان و راهزنان می‌افتد؛ برآستی چه تصویری در مورد کسی می‌رود که از قلعه‌ای محکم و استوار که در آن هیچ آفت و گزند متوجه وی نمی‌گردد؛ به سوی خرابه‌ای وحشتناک خارج می‌شود که ملاوی دزدان و راهزنان است؛ آیا دزدان و راهزنان چیزی برای او باقی می‌گذارند؟!

- و از آثار شوم گناه این است که بنده با معصیت و نافرمانی در معرض سلب برکات الهی از وی قرار می‌گیرد.

- به طور کلی آثار زشت گناه و معصیت بیش از آن است که بنده به همه آنها احاطه داشته باشد چنانکه آثار نیک اطاعت و فرمان‌برداری نیز چنین است. بنابراین خیر دنیا و آخرت از هر جهت در اطاعت و فرمان‌برداریِ الله متعال است؛ چنانکه شر دنیا و آخرت از هر جهت

در معصیت و نافرمانی خداوند متعال است؛ در برخی آثار وارد شده که خداوند متعال فرموده است: «من ذا الذی أطاعنی فشقی بطاعتی؟! ومن ذا الذی عصانی فسعد بمعصیتی؟!» [طریق الہجرتین ص ۲۷۴] «کیست که از من اطاعت کرده و با اطاعت از من بدبخت شده باشد؟! و کیست که نافرمانی مرا نموده و با معصیت و نافرمانی‌ام به سعادت دست یافته باشد؟!».

سبب هشتم: کوتاه نمودن آرزوها و توجه به این مساله که به زودی باید از دنیا رخت سفر بسته و آن را ترک گوید؛ و خود را بسان مسافری بیند که وارد روستایی شده و باید از آن خارج گردد؛ یا خود را همچون مسافری بداند که زیر سایه‌ی درختی به استراحت می‌پردازد سپس به راه خود ادامه داده و سایه را ترک می‌کند. چنین شخصی به این دلیل که می‌داند توقف وی اندک است و به زودی باید تغییر مکان داده و منتقل شود، نسبت به ترک آنچه حمل آن بر وی گران و دشوار است و بلکه سودی جز ضرر برای او به دنبال ندارد، حریص می‌باشد. بلکه در چنین وضعیتی حریص است که با بهترین آنچه در اختیار دارد انتقال یابد. بنابراین برای بنده چیزی بهتر از کوتاه نمودن آرزوها نیست، چنانکه برای او چیزی بدتر و مضرتر از به تاخیر انداختن امور مفید و آرزوهای طولانی نمی‌باشد.

سبب نهم: اجتناب و پرهیز از اسراف در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و آمیختن با مردم؛ چراکه افزایش انگیزه‌ی ارتکاب گناهان و معاصی ناشی از زیاده‌روی در این امور است. چرا که این امور جایی برای اجرا و عملی کردن می‌طلبند و چون بنده از طریق مباح از عهده‌ی همه‌ی آنها بر نمی‌آید این مساله منجر به ارتکاب حرام از سوی وی می‌گردد؛ و بیش از هر چیزی فراغت و بیکاری برای بنده مضر است چرا که نفس انسان، بیکار نمی‌نشیند، بلکه اگر به آنچه برای وی سودمند است مشغول نگردد، به

اموری سرگرم می‌شود که به ضرر آن تمام می‌شود و سودی برای وی دربر ندارند.

سبب دهم: این سبب دربردارنده‌ی تمام اسباب مذکور می‌باشد؛ و آن عبارت است از تثبیت درخت ایمان در قلب؛ صبر بنده در ترک گناه به اندازه‌ی ایمان وی بوده و این دو وابسته به هم می‌باشند. چنانکه به هر اندازه ایمان وی قویتر باشد صبر وی در این زمینه کامل‌تر می‌باشد؛ و چون ایمان وی ضعیف گردد، صبر وی به همان میزان ضعیف می‌گردد. بنابراین کسی که قلبا ایمان دارد که الله متعال بر او احاطه دارد و او را می‌بیند و اموری را بر وی حرام نموده و خشم وی متوجه کسی است که مرتکب این امور گردد و نیز قلبا به پاداش و مجازات و بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد، از اینکه به موجب این علم عمل نکند خودداری می‌کند؛ و هرکس چنین تصویری دارد که بدون ایمان راسخ و ثابت می‌تواند نافرمانی و معصیت را ترک کند، در اشتباه بوده و تصویری نادرست را دنبال می‌کند.

بنابراین چون چراغ ایمان در قلب انسان تقویت گردد و نور آن سراسر قلب را فراگرفته و درنوردد، این نور به اعضای انسان سرایت نموده و به سرعت به سوی آن حرکت می‌کند؛ لذا بی‌وقفه دعوت ایمان و ندای ایمان را اجابت نموده و ذلیلانه بدان گردن می‌نهد بدون اینکه این امر بر وی گران آید یا نسبت به آن ناخرسندی در دل داشته باشد. بلکه از این دعوت خوشحال می‌شود چنانکه هرکس از دعوت دوست نیکوکارش که او را به محل گرامی داشتنش دعوت می‌کند، خوشحال شده و استقبال می‌کند. از این‌رو پیوسته منتظر این دعوت بوده و آمادگی کامل برای وفا و اجابت آن دارد آن دارد: ﴿وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: ۱۰۵] «و الله رحمت خود را به هرکس بخواهد اختصاص می‌دهد و الله دارای فضل بزرگ است».

فصل: منشا صبر در اطاعت، معرفت و شناخت این اسباب و نیز شناختن پیامدهای نیکو و ستوده‌ی اطاعت و آثار زیبای آن است؛ و یکی از قوی‌ترین این اسباب، ایمان و محبت می‌باشد. بنابراین هر چه انگیزه‌ی ایمان و محبت در قلب افزایش یابد، پاسخ مثبت قلب به اطاعت و فرمان‌برداری به همان میزان می‌باشد.

در اینجا مسأله‌ای وجود دارد که مردم در مورد آن اختلاف نظر دارند و آن اینکه: کدامین صبر افضل و برتر است؟ صبر بنده بر ترک معصیت یا صبر وی بر اطاعت و فرمان‌برداری؟

در این میان گروهی صبر بنده بر ترک معصیت و نافرمانی را ترجیح می‌دهند و می‌گویند: صبر بر ترک معصیت از وظایف صدیقین است؛ چنانکه برخی از سلف صالح گفته‌اند: «اعمال نیک را انسان‌های خوب و بد انجام می‌دهند اما جز افراد صدیق و راستگو کسی را یارای ترک گناهان و معاصی نیست».

و در این زمینه گفته‌اند: همچنین انگیزه و وسوسه‌ی ارتکاب گناه و معصیت بیش از انگیزه‌ی ترک اطاعت و فرمان‌برداری است. چراکه انگیزه و وسوسه‌ی ارتکاب گناه متوجه امری وجودی است که نفس انسانی از آن لذت برده و نسبت به آن اشتها دارد. اما انگیزه‌ی ترک عبادت و اطاعت، تنبلی و بیکاری و سستی است؛ به این ترتیب تردیدی نیست که انگیزه‌ی معصیت و نافرمانی قوی‌تر است.

باز گفته‌اند: و دلیل دیگر این ترجیح آن است که برای ارتکاب گناه و آلوده شدن انسان به آن، نفس، خواهشات، شیطان، اسباب دنیا، دوستان انسان، انگیزه‌ی مشابهت و تقلید و میل طبع همگی دست به دست هم در تلاش‌اند. و هر یک از این موارد بنده را به سوی گناه و معصیت فرا خوانده و

او را دنبال می‌کنند. حال وضعیت چگونه خواهد بود زمانی که تمام این موارد گردآمده و بر علیه قلب انسان متحد و هم‌پیمان گردند؟!

پس کدامین صبر قوی‌تر است از صبر کسی که در برابر اجابتِ [این همه پیشنهاد از هر سو] صبر می‌کند؟!

براستی اگر الله متعال وی را صبوری عطا نکند، صبری از جانب انسان نخواهد بود!

این دیدگاه چنانکه مشاهده می‌کنید از دلایل محکم و استوار و روشنی برخوردار است؛

اما گروهی صبر بر اطاعت و فرمانبرداری را ترجیح داده‌اند بر این مبنا که انجام فعلی که بدان امر شده برتر از ترک اموری است که از آنها نهی شده است. و برای این ترجیح به حدود بیست دلیل استدلال کرده‌اند.

تردیدی نیست که لازمه‌ی انجام اعمالی که به آنها امر شده، صبر بر آنها می‌باشد؛ بنابراین چون انجام این امور افضل است، صبر بر آنها نیز افضل و برتر است.

حل و فصل اختلاف در این زمینه: این مساله بنا بر تفاوت طاعت و معصیت متفاوت می‌باشد. با این توضیح که: صبر بر طاعت و فرمانبرداری بزرگ، برتر از صبر بر ترک گناهی کوچک است؛ و صبر بر ترک گناهی بزرگ، برتر از صبر بر طاعت و فرمانبرداری کوچک است؛ به عنوان مثال صبر انسان بر جهاد، برتر و بزرگ‌تر از صبر وی بر ترک بسیاری از گناهان کوچک است؛ و صبر انسان بر ترک گناهان بزرگ، بزرگ‌تر از صبر وی بر نماز صبح و روزه‌ی نفلی می‌باشد. و این بیان، اختلاف موجود در این زمینه را حل می‌کند. والله اعلم.

ده سببی که به صبر و شکیبایی در برابر مصیبت‌ها کمک می‌کند

امام ابن قیم رحمته الله در کتاب «طریق الہجرتین» می‌نویسد: صبر و شکیبایی در برابر بلا و مصیبت‌ها اسباب متعددی دارد از جمله:
اول: توجه به جزا و پاداش آن.

دوم: توجه به اینکه صبر بر بلا و مصیبت باعث بخشیده شدن گناہان و محو آنها می‌گردد و در واقع نقش کفارہ‌ی گناہان را دارد.

سوم: توجه به تقدیر الہی در این زمینہ؛ چنانکہ بلا و مصیبت واردہ قبل از اینکہ انسان خلق گردد برای او در ام الکتاب (لوح محفوظ) مقدر شدہ است لذا رخ دادن آن امری حتمی بودہ است. بنابراین اظهار ناخرسندی از سوی انسان جز اینکہ بر مصیبت وی بیفزاید سودی عاید او نخواہد کرد.

چهارم: توجه بہ حق اللہ بر انسان در بلا و مصیبت واردہ؛ چنانکہ بدون هیچ اختلافی در میان امت، بر او واجب است در برابر آن صبر کند؛ یا طبق قول دیگری بر او واجب است کہ بر مصیبت واردہ صبر نمودہ و بدان راضی باشد. لذا انسان مامور بہ ادای حق اللہ و بندگی او تعالی در بلا و مصیبت واردہ می‌باشد. بنابراین باید رویہ صبر را در پیش گیرد و گرنہ چیزی جز افزایش بلا و مصیبت گریبان گیر وی نخواہد بود.

پنجم: توجه بہ اینکہ بلا و مصیبت نتیجہ‌ی گناہان است؛ چنانکہ اللہ متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ [الشوری: ۳۰] «و هر مصیبتی کہ بہ شما رسد، بہ خاطر کارهایی است کہ انجام

داده‌اید». این مساله قاعده‌ای کلی است در مورد هر مصیبت کوچک و بزرگی که برای انسان رخ می‌دهد. توجه به این سبب انسان را به استغفار و طلب مغفرت مشغول می‌کند؛ امری که بزرگ‌ترین اسباب دفع مصیبت‌ها می‌باشد. علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: «هیچ بلایی نازل نمی‌شود مگر به سبب گناهی و هیچ بلا و مصیبتی رفع نمی‌شود مگر با توبه».

ششم: اینکه انسان بداند و متوجه باشد که الله متعال به چنان بلا و مصیبتی بر او رضایت داده و بر او روا داشته است. و مقتضای بندگی رضایت از چیزی است که ارباب و مولایش برای او بدان راضی شده است. اما اگر قدر این مقام را نداند و حق آن را ادا نکند این از ضعف خود اوست. پس باید در چنین شرایطی به صبر و شکیبایی روی آورد؛ در غیر این صورت به درجه‌ی ظلم و تجاوز از حق تنزل یافته است.

هفتم: اینکه انسان بداند مصیبت وارده درواقع دردی است که آن‌را طبیعی دانا و مهربان به سوی وی سوق داده که به مصلحت وی می‌باشد؛ پس باید بر آن صبر کند و با شکایت از آن خود را در معرض خشم الهی قرار ندهد که اگر چنین کند از مصیبت وارده سودی عاید وی نخواهد گشت.

هشتم: اینکه بداند در پس این دوا شفا، سلامتی، صحت و از بین رفتن دردی است که بدون آن میسر نخواهد بود. بنابراین اگر نفس وی بر تلخی این دوا و دشواری‌هایی که به همراه دارد آگاهی یافته، باید به فرجام و تاثیر

مفید آن نیز بنگرد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا

تَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾ [البقرة: ۲۱۶] «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه آن برای شما بد باشد و الله می‌داند و شما نمی‌دانید».

و می‌فرماید: ﴿فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوْا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹] «پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و الله در آن خیر بسیار قرار می‌دهد».

لعل عتبك محمود عواقبه وربما صحت الأجسام بالعلل
امید است مشکلی که دچار آن شدی فرجام خوبی داشته باشد. گاهی بدن انسان با بیمار شدن صحت خود را بدست می‌آورد.

نهم: اینکه بداند مصیبت نیامده که او را هلاک نموده و از بین ببرد، بلکه آمده تا صبر او را بسنجد و او را بیازماید؛ و اینگونه روشن می‌گردد که آیا صلاحیت خدمتگزاری خداوند متعال را دارد؟ و اینکه الله متعال او را از دوستان خود و حزبش قرار دهد یا نه؟

اگر صلاحیت وی در این زمینه ثابت گشت، او را برمی‌گزینند و انتخاب می‌کند و لباس فضل و کرامت را بر او می‌پوشاند و دوستان و حزبش را خادمان و یاران او قرار می‌دهد. اما اگر رو برگرداند و عقب‌گرد نماید، از درگاه الهی طرد شده و دور گردانده می‌شود و مصیبت‌ها بر وی دوچندان می‌گردند درحالی‌که افزایش آنها را احساس نمی‌کند. اما بعد از مدتی می‌داند که مصیبت وارده بر وی به مصیبت‌هایی تبدیل شده است؛ چنانکه صابر می‌داند که مصیبت وارده در حق وی با صبر وی، تبدیل به نعمت‌های متعددی شده است. حال آنکه فاصله میان این دو مقام دور از هم، اندکی صبر و تشویق قلب در این لحظات است؛ به هر حال مصیبت از هر دوی این افراد دور می‌گردد اما با این تفاوت که مصیبت از یکی درحالی رفع شده که انواع کرامت‌ها و خوبی‌ها را برای او به جای گذاشته است اما از دیگری چنان دور گشته که جز محرومیت و خواری چیزی برای وی نمانده است. چراکه این تقدیر خداوند عزیز حکیم است و فضل اوست که به هرکس بخواهد می‌دهد و الله دارای فضل و بخشش بزرگ است.

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الحديد: ۲۱]

دهم: اینکه بدانند الله متعال بنده‌اش را در خوشی و ناخوشی و نعمت و مصیبت تربیت می‌کند؛ و در هر حالت عبودیت و بندگی را از او می‌خواهد. اما بنده‌ای که در خوشی و سلامتی خداوند متعال را بر کناره (با تردید) عبادت می‌کند (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) چنانکه اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)؛ چنین کسانی از جمله بندگانی نیستند که خداوند متعال آنها را برای بندگی خود برگزیده و انتخاب کرده است؛ پس تردیدی نیست ایمانی که در هنگام ابتلا و آزمایش و سلامتی و عافیت استوار بماند همان ایمان مفید در وقت نیاز و حاجت است؛ اما ایمانی که تنها در زمان سلامتی و عافیت باشد همراهی آن با بنده چند صبایی به طول نمی‌انجامد و او را در شمار مومنان قرار نمی‌دهد و به منازل مومنین نمی‌رساند؛ بلکه ایمانی او را پیوسته همراه است که در بلا و مصیبت و عافیت و سلامتی استوار باشد. چرا که ابتلا و آزمایش برای بنده همچون دم آهنگری است و در واقع سنگ محک ایمان وی می‌باشد که در این میان یا از این کوره طلای خالص خارج می‌شود یا زغالی خالص؛ یا اینکه از آن، دو ماده از جنس طلا و مس خارج می‌شود که در این صورت بلا و مصیبت پیوسته دامنگیر وی خواهد بود تا بخش مسی آن از بخش طلایی آن جدا گردد و تماماً طلای خالص بماند. بنابراین اگر بنده بداند که نعمت الله متعال بر او در بلا و مصیبت با نعمت الهی در زمان عافیت و سلامتی همراه است، مشغول شکر قلبی و زبانی او می‌شود: «اللَّهُمَّ اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ»: «پروردگارا مرا در ذکر و یادت و شکر و سپاسگذاریات و عبادت نیکویت یاری فرما». و برآستی چگونه نباید از

کسی سپاسگذاری نمود که برای انسان امری را فراهم می‌کند که در اثر آن خباثت و ناخالصی وی از بین می‌رود و او را به طلایی خالص تبدیل می‌کند که صلاحیت مجاورت با او تعالی و نگرستن به او را می‌یابد؟!!

ثمره‌ی این اسباب و امثال آنها صبر بر بلا و مصیبت می‌باشد؛ بنابراین اگر تقویت شوند، ثمره‌ی آنها رضایت و شکر خواهد بود. از الله متعال می‌خواهیم که با عفو و بخشش خود خطاها و گناهان ما را بپوشاند و به منت و کرم و بزرگواریش با ابتلا و آزمایش خود ما را رسوا نگرداند.

علاج محبت فاسد و بیان ده فایده برای حفاظت چشم از مرض چشم چرانی

ابن قیم رحمته در کتاب «الجواب الکافی» می نویسد:

اگر گفته شود: با توجه به تمامی آنچه بیان داشتیم، آیا درمانی جهت آن بیماری مزمن و نسخه‌ای برای آن افسون کننده، یافت می‌شود؟ و راهکار نجات از آن بلای ویرانگر چیست؟ آیا راه همواری برای تحصیل توفیق در این زمینه وجود دارد؟ و آیا ممکن است کسی که با شراب هوس و آرزوهای نفسانی مست گشته، به هوش آید و برای باری دیگر جان بگیرد؟

آیا اگر عشق به هسته‌ی دل راه یابد، عاشق می‌تواند مالک دل خود باشد؟ و آیا بعد از به وجود آمدن این بیماری، پزشک می‌تواند راهکاری را برای بهبود بیمار در برابر آن ارائه دهد؟

اگر کسی او را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد، این سرزنش را وسیله‌ی یادکردن از محبوب قرار می‌دهد و به علت ذکر محبوب از سرزنش لذت برده و بیشتر تحریک می‌شود و اگر کسی وی را ملامت کند ملامتش وی را فریفته و بدین وسیله، راه رسیدن به مطلوب را دنبال می‌کند. زبان حال او، با زبانی گویا، چنین شهادتی را برای او سر می‌دهند:

وَقَفَ الْهُوَىٰ بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ	لِي مُتَأَخَّرُ عَنْهُ وَلَا مُتَقَدِّمٌ
وَأَهْتَبْتَنِي فَأَهَنْتُ نَفْسِي جَاهِدًا	مَا مَنْ يَهْوَنُ عَلَيْكَ مِمَّنْ يُكْرَمُ
أَشْبَهْتَ أَعْدَائِي فَصَرْتُ أَحِبُّهُمْ	إِذْ كَانَ حَظِّي مِنْكَ حَظِّي مِنْهُمْ
أَجِدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكِ لَذِيذَةً	حُبًّا لِذِكْرِكَ فَلَيْلَمَنِي اللُّؤْمُ

«هر جا تو باشی عشق مرا متوقف کرده و نمی‌توانم یک قدم جلو بروم، یا یک قدم به عقب برگردم.

مرا تحقیر کردی و من نیز تلاش کردم خود را تحقیر نمایم، چون آن کس که از نظر تو حقیر باشد، از زمره‌ی بزرگان نمی‌باشد. بسان دشمنانم هستی که من آنها را محبوب خود قرار داده‌ام، زیرا بهره‌ی من از تو همان بهره‌ی است که از سوی دشمنانم نصیب می‌شود. از ملامت شدن در راستای عشق تو بسیار لذت برم؛ چون شنیدن نامت برایم لذت‌بخش است، پس ملامت‌گران هراندازه می‌خواهند مرا ملامت کنند».

شاید مراد از سؤالی که مورد پرسش واقع شده و دردی که از درمان آن جستجو به عمل آمده، همین باشد.

پاسخ سؤال

در جواب این سؤال باید گفت: آری، دارو وجود دارد و اساس درمان این درد مهلک در روایت زیر نهفته است که:

«مَا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنْ دَاءٍ إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ، وَجَهْلَهُ مَنْ جَهْلَهُ»^۱: «خداوند هر دردی را که نازل کرده، دواي آنرا نیز نازل نموده، کسانی به این دواها دست یافته و آنها را کشف کرده و کسانی هم از آن بی‌اطلاع مانده و بدان راه نیافته‌اند».

راه‌حل نجات از این بیماری بستگی به پیمودن دو طریق دارد: اول: قطع ریشه‌ی آن درد قبل از اینکه سر بیرون آورد؛ و دیگری: برکندن آن بعد از اینکه بدان راه یافت و در دل جای گرفت.

۱- مسند احمد، ح (۳۵۷۸) صحیح لغیره.

هر یک از اینها برای کسی که خداوند عز و جل کارش را آسان نماید، ساده و آسان است، اما برای کسی که خداوند عز و جل کار را برایش میسر نکند، بسیار سخت و سنگین است که از آنها دل بکند، زیرا زمام تمامی کارها در دست او است.

فصل نخست: نسخه‌ی پیشگیری از ابتلا به این بیماری

برای پیشگیری از این بیماری قبل از آنکه سر بیرون آورد، دو راهکار پیشنهاد می‌شود:

راهکار اول: -چنانکه بیان داشتیم- حفاظت از چشم‌ها می‌باشد. زیرا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای مسموم و زهرآگین شیطان است. هرکس نگاه‌هایش را آزاد بگذارد، حسرت و اندوه وی تداوم یافته و بیشتر می‌شود. اما در حفاظت از چشم‌ها منافع متعددی می‌باشد:

۱- حفاظت چشم‌ها یعنی فرمانبرداری از دستور خداوند عز و جل که خوشبختی نهایی آدمی در زندگی دنیا و آخرت وابسته به آن است، هیچ چیزی به اندازه‌ی امتثال فرامین الهی برای دنیا و آخرت انسان سودمند نمی‌باشد. و شقاوت و بدبختی تمام سیه‌بختان دنیا و آخرت نیز بر اثر نافرمانی خداوند و ضایع کردن اوامر الهی می‌باشد.

۲- حفاظت چشم‌ها مانع ورود تأثیرات تیر زهرآگینی به قلب آدمی می‌شود که ممکن است بر اثر آن، با هلاکت و نابودی مواجه شود.

۳- حفاظت چشم‌ها باعث می‌شود قلب آدمی با خداوند متعال انس و الفت گیرد و به طور کامل به او روی آورد، زیرا آزاد گذاشتن چشم موجب پراکندگی و از هم گسیختگی قلب می‌شود و انسان را از خداوند دور می‌کند. هیچ چیزی به اندازه‌ی آزاد گذاشتن چشم، به انسان آسیب

نمی‌رساند، چون موجب حاکم شدن غربت و وحشت میان انسان و خداوند عَلَيْكَ می‌شود.

۴- حفاظت چشم‌ها باعث تقویت قلب و شادی و سرور آن می‌شود، چنانکه آزادگذاشتن آن موجب ضعف قلب و غم و اندوه می‌شود.

۵- حفاظت چشم‌ها در قلب آدمی نور و روشنی را کسب می‌کند، چنانکه آزادگذاشتن آن، لباس تاریکی و ظلمت را بر آن می‌پوشاند.

به همین دلیل است که خداوند متعال بعد از امر به حفاظت چشم‌ها، آیه‌ی مربوط به نور را ذکر نموده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۱-۳۰]
 «(ای پیامبر!) به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند و شرمگاه‌شان را حفظ کنند».

سپس در پی آن می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ [النور: ۳۵] «الله نور آسمان‌ها و زمین است، مثل نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی (افروخته) باشد».

یعنی مثل نور خداوند در قلب بنده‌ی مؤمنی که اوامر خداوند را به اجرا درآورده و از منهیات دوری گزیده است، همانند چراغدانی است که....

وقتی قلب آدمی منور شد، از هر سو خیر و برکات به سوی آن سرازیر می‌شود؛ چنانکه اگر ظلمت و تاریکی آن‌را فراگیرد، ابرهای بلا و مصیب از هر مکانی آن‌را دنبال می‌نماید. هر آنچه که بخواهی، از تمامی بدعت و ضلالت‌ها، مسیرهای دنبال کردن هواهای نفس، دورشدن از هدایت، روی‌گردانی از اسباب سعادت و اشتغال به اسباب شقاوت و... به آن روی می‌آورد، و تمامی این موارد را نوری که در قلب وجود دارد نمایان کرده و از

بین می برد، پس وقتی این نور و روشنی زایل می‌گردد، صاحب آن همچون کوری است که در تاریکی‌های سخت قدم بر می‌دارد.

۶- چنان فراست و زیرکی راست و درستی را به انسان می‌دهد که به وسیله‌ی آن افراد برحق و اهل باطل و راستگو و دروغگو را از هم جدا می‌کند.

شاه ابن شجاع کرمانی می‌گوید: هرکس ظاهرش را به پیروی از سنت بیاراید، باطن و درونش را نیز با مراقبت‌های همیشگی آباد سازد؛ چشمانش را از نگاه به محارم حفاظت کند و نفسش را از مشغول شدن به شبهات حفظ نماید و از حلال تغذیه کند، هرگز در فراست و هوشیاری به اشتباه نمی‌رود. گفتنی است که خودش (شجاع کرمانی) هیچ‌وقت در فراست‌هایش به اشتباه نرفته است.

خداوند متعال طبق اعمال به بندگانش پاداش می‌دهد و هرکس به خاطر خداوند چیزی را ترک و رها کند، خداوند ﷻ بهتر از آن را نصیب وی می‌گرداند؛ پس وقتی چشمانش را در برابر محارم الهی فروبیندازد، خداوند ﷻ نور بصیرت وی را آزاد می‌نماید و باب علم و ایمان و معرفت و فراست‌های صادقانه را به رویش می‌گشاید که تنها به وسیله‌ی بینش و بصیرت قلب فراهم می‌آیند.

نقطه‌ی مقابل بصیرت عبارت است از گمراهی و حیرت و سرگردانی که خداوند ﷻ قوم لوط را بدان توصیف نموده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الحجر: ۷۲]

«سوگند به جان تو (ای پیامبر) که آنها در مستی خود سرگردانند».

خداوند متعال صفت مستی و سرگردانی را بدیشان نسبت داده که اولی عقل را تباه می‌سازد و دومی هم منجر به از دست دادن فهم و بینش می‌شود.

دلبستگی به عکس و تصویر موجب فساد و تباهی عقل و تبدیل بینش و بصیرت به کوری می‌شود و قلب انسان مست و بی‌هوش می‌گردد، چنانکه شاعر گفته است:

سُكْرَانِ سُكْرُ هَوَىٰ وَ سُكْرٌ مُدَامَةٌ وَمَتَىٰ إِفَاقَةٌ مَنْ بِهِ سُكْرَانِ

«مستی دو گونه است: مستی عشق و مستی با شراب؛ چه وقت کسی که به هردو مستی دچار است به هوش می‌آید؟»
و دیگری گفته است:

قَالُوا جُنِنْتَ بِمَنْ تَهَوَىٰ فَقُلْتَ لَهُمْ الْعِشْقُ أَعْظَمُ مِمَّا بِالْمَجَانِينِ

الْعِشْقُ لَا يَسْتَفِيْقُ الدَّهْرَ صَاحِبُهُ وَإِنَّمَا يُصْرَعُ الْمَجْنُونُ فِي الْحِينِ

«گفتند: با عشق و علاقه به محبوبت دیوانه شده‌ای. گفتیم: عشق بسیار والاتر از دیوانگی است.»

عشق چنان است که هرگز اجازه نمی‌دهد تا عاشق به هوش آید، اما دیوانگی گاه‌گاهی گریبان‌گیر دیوانه می‌شود.»

۷- حفاظت چشم‌ها باعث می‌شود قلب آدمی مقاوم، شجاع و نیرومند

گردد، یعنی خداوند تعالی نیروی بصیرت و برهان و قدرت و قوت را

برای او جمع می‌کند، چنانکه در روایتی آمده است: «الَّذِي يُخَالِفُ

هَوَاهُ، يَهْرُ الشَّيْطَانُ مِنْ ظِلِّهِ»: «کسی که با هوای نفس مخالفت

می‌ورزد، شیطان از سایه‌ی او فرار می‌کند»^۱.

۱- ابونعیم در الحلیة (۶۰/۴) گزارش داده که وهب بن منبه گفته است: «هرکس

شهواتش را لگدمال نماید، شیطان در سایه‌ی او باقی نمی‌ماند و پا به فرار می‌گذارد».

در (۳۶۵/۲) نیز گزارش نموده که مالک بن دینار گفته است: «کسی که بر شهوت

زندگانی دنیا غالب می‌آید، شیطان از سایه‌ی او فاصله می‌گیرد».

کسانی که از هوای نفسانی پیروی می‌کنند با نقطه مقابل موارد فوق مواجه می‌شوند؛ یعنی خداوند متعال، ذلت و پستی و فرومایگی و حقارت نفس را نصیب کسانی می‌نماید که فرامین او را پایمال نموده و از آن فرمان نمی‌برند، چنانکه حسن بصری می‌گوید: «اگر قاطرها با سم‌های‌شان و اسب‌ها با یورغه بر آنها راه بروند، ذلت معصیت از گردنهایشان جدا نمی‌شود، زیرا خداوند عز وجل جز ذلت را برای گناهکاران نمی‌پذیرد».

خداوند متعال عزت را مقرون به فرمانبرداری قرار داده و ذلت را قرین و همدم سرپیچی و معصیتش؛ می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸] «درحالی‌که عزت از آن‌الله و فرستاده او و مؤمنان است».

و یا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] «و سست نشوید و اندوهگین نگردید و شما برتر هستید؛ اگر مؤمن باشید».

باید دانست که ایمان عبارت است از قول و عمل و ظاهر و باطن که باید همگی مراعات شوند.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] «کسی که خواهان عزت است، پس (بداند که) عزت همگی از آن‌الله است، سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و (الله) عمل صالح را بالا می‌برد».

یعنی اگر کسی خواهان عزت است، باید آن‌را به وسیله‌ی اطاعت از خداوند متعال و ذکر و یاد خداوند عز وجل که سخنان زیننده و اعمال صالح است، دنبال نماید.

در دعای قنوت نیز چنین آمده است:

«إِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ»^۱: «همانا کسی که تو او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود و به عداوت هر کسی بپرداز، هرگز عزیز نخواهد شد».

هرکس از خداوند فرمانبرداری نماید، خداوند برای اجرای آن فرامین از او حمایت می‌کند و به اندازه‌ی فرمانبرداری او را عزت می‌بخشد. و هرکس هم که از فرامین او سر باز زند و نافرمانی کند، خداوند متعال طبق معصیتی که انجام داده با او دشمنی می‌ورزد و به همان اندازه هم او را ذلیل خواهد نمود.

۸- راه ورودی شیطان به قلب و روح آدمی را می‌بندد، زیرا شیطان از دریچه چشم و نگاه با سرعتی بیش از نفوذ هوا به فضای خالی، به قلب وارد می‌شود. پس شکل و تصویر کسی که او را دیده در نظر وی آراسته و زیبا جلوه می‌دهد و او را بسان بُتی می‌نماید که قلب نزد او به اعتکاف مشغول می‌شود. سپس وعده و آرزوهایی را در

۱- ابوداود (۱۴۲۵، ۱۴۲۶)، ابن ماجه (۱۱۷۸)، ترمذی (۴۶۴)، احمد (۱۹۹/۱، ۲۰۰) (۱۷۱۸، ۱۷۲۱)، ابن خزیمه (۱۰۹۵)، ابن الجارود (۲۷۲)، بیهقی (۲۰۹/۲) و دیگران آن را از طریق ابواسحاق سبعی و یونس بن ابواسحاق و علاء بن صالح از برید بن ابومریم از ابوالحوراء از حسن بن علی گزارش داده‌اند. شعبه با آن‌ها مخالفت ورزیده و آن را از برید بن ابومریم روایت نموده و جمله‌ی «فی الوتر» را ذکر ننموده است. احمد ۲۰۰/۱ (۱۷۲۳)، ابن خزیمه (۱۰۹۶)، ابن حبان (۷۲۲) و دیگران این را گزارش داده‌اند.

گفتنی است که این حدیث صحیح می‌باشد، اما ابن خزیمه جمله‌ی «فی الوتر» و یا جمله‌ی «فی قنوت الوتر» را مورد نقد قرار داده است. برای این انتقاد ایشان به صحیح ابن خزیمه (۱۰۹۶) مراجعه فرمایید.

سرش می‌پروراند، آتش شهوت را بر قلب او شعله‌ور می‌سازد و هیزم‌های گناه را بر آن می‌افکند که جز از طریق این عکس و تصویر به قلب آدمی نمی‌رسید، پس قلب بسان زبانه‌ی آتش می‌شود. و این نفسهایی که حرارت آتش را در آن یافته و این دمها و آه‌های گرم و آتشین نیز از همین شراره و زبانه‌ی آتش است؛ زیرا آتش‌های سوزان از هر طرف قلب را احاطه نموده و قلب در این میان به گوسفندی می‌ماند که در وسط تنوری قرار گرفته است.

به همین جهت است که مجازات شهوت‌رانان طرفدار تصاویر حرام این است که در برزخ تنوری از آتش برایشان قرار داده شده و اوراحشان تا محشور شدن جسدهایشان در آن گذاشته می‌شود، همچنانکه خداوند در خواب آن را به پیامبرش ﷺ نمایاند و در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است وارد گشته است.

۹- چشم فروهستن این فرصت را برای قلب فراهم می‌سازد که به مصالح و منافع خود بیندیشد و به آنها مشغول شود؛ اما آزاد گذاشتن چشم باعث می‌شود که افکار و اندیشه‌ها پراکنده شده و از مصالح فاصله بگیرند که در نتیجه امور روز مره‌اش نیز ضایع می‌گردند و قلب به دنبال پیروی از هوی و خواهشات نفسانی افتاده و از ذکر خداوند غافل می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ [الکهف: ۲۸] «و پیروی نکن از کسی که دلش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و هوای نفس خویش را پیروی کرده و کارهایش از حد گذشته (و بر باد) است».

آزاد گذاشتن چشم موجب هریک از این سه امر (غفلت، دنبال کردن هوای نفس و ضایع کردن امور) می‌شود.

۱۰- میان چشم و قلب دریچه‌ای وجود دارد که هریک از آنها تحت تأثیر دیگری قرار می‌گیرد، یعنی اصلاح و فاسد شدن یکی از آنها وابسته به صالح و فاسد بودن دیگری است. وقتی قلب فاسد می‌شود، نگاه چشم نیز فاسد می‌گردد و هنگامی که نگاه فاسد می‌شود، قلب نیز فاسد و آلوده می‌گردد. در زمینه‌ی اصلاح و نیکویی نیز بدین‌سان است. وقتی چشم ویران و آلوده می‌شود، قلب هم به دنبال آن ویران و آلوده می‌گردد و بسان زباله‌دانی می‌گردد که محل نجاسات و پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها است، پس دیگر شایستگی آن را ندارد که محل شناخت خداوند و محبت و بازگشت به سوی او و انس گرفتن با او و سرور و شادی به دلیل نزدیک شدن به او در آن باشد، بلکه تنها نقطه مقابل اینها در آن جای می‌گیرند. آنچه ذکر شد تنها پاره‌ای از فواید حفاظت از چشم بود که بیانشگر سایر فواید آن می‌باشد.

راهکار دوم: مشغول نمودن قلب به اموری است که او را از کارهای بد بدور دارد و میان او و وقوع در آنها فاصله ایجاد کند؛ آن چیزها هم عبارتند از: بیم و ترس نگران‌کننده و پریشان‌زا، یا عشق و محبتی اضطراب‌آور. پس هرگاه قلب تهی از ترس و نگرانی از دست دادن چیزی باشد که (از دست دادن آن) برایش زیان‌آورتر از حاصل شدن این محبوب است، یا عاری از ترس و بیم حاصل شدن چیزی باشد که (حصول آن) زیان‌آورتر از واگذاشتن و تلف شدن محبوب است و یا دوست داشتن و محبت آن برایش سودمندتر و بهتر از این محبوب باشد و از دست دادن آن برای او زیان‌آورتر از واگذاشتن این محبوب است، در این صورت‌ها هرگز عشق تصاویر در او راه نمی‌یابد و گرفتار آن نمی‌گردد.

اما شرح و بسط این مطلب به این صورت است که: هرگاه نفس آدمی محبوبی را رها می‌کند، این وضعیت از دو حالت خارج نیست: یا به خاطر دستیابی به محبوبی والاتر است و یا از بیم فراهم آمدن چیزی ناپسند است که نسبت به از دست دادن محبوب، زیان بیشتری به نفس و روح آدمی وارد می‌کند. انسان برای فهم این مسأله به دو چیز نیاز دارد که اگر آنها را از دست دهد و یا یکی از آنها را به همراه نداشته باشد، نمی‌تواند از نفس خود بهره‌برداری نماید:

الف) بینش و بصیرتی درست که به وسیله‌ی آن میان درجات امور دوست‌داشتنی و ناپسند تفاوت قایل می‌شود، لذا میان دو چیز دوست‌داشتنی عالی‌تر را برگزیده و برای پرهیز از ناپسندهای مضرت‌تر، سعی می‌کند که ناپسندهای ضعیف را تحمل نماید. این‌گونه اعمال از ویژگی‌های عقل است و کسی که خلاف این رفتار می‌نماید، به عنوان شخصی عاقل شمرده نمی‌شود، بلکه چه بسا ممکن است حیوانات، وضعیت بهتری نسبت به وی داشته باشند.

ب) قوت عزم و بردباری که به وسیله‌ی آن کارهایی را انجام می‌دهد و از انجام کارهایی دوری می‌گزیند. چه بسا انسانی تفاوت میان دو امر را درک نماید، اما بر اثر ضعف نفس و همت و روحیه‌اش، چیزهای بهتر و مفید را بر امور مضر و زیان‌آور ترجیح ندهد، زیرا به اندازه‌ای شکمو، آزمند، طمع‌کار، سبک نفس و فرومایه است که او را از موارد بهتر به موارد فروتر سوق می‌دهند. چنین اشخاصی نه برای خود سودمند واقع می‌شوند و نه دیگران از آنها بهره می‌برند.

به همین جهت است که خداوند عز و جل امامت دین را تنها به عهده‌ی کسانی می‌گذارد که اهل صبر و یقین هستند، می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾

[السجدة: ۲۴] «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند».

چنین شخصی است که از دانش خود بهره می‌برد و دیگران نیز از او بهره می‌برند؛ نقطه مقابل اینها کسانی هستند که علم و دانش آنها نه برای خودشان سودی در بر دارد و نه دیگران از آن بهره می‌برند. افراد دیگری وجود دارند که تنها خودشان از دانش خود بهره می‌برند و سودی را عاید دیگران نمی‌کنند:

گروه نخست هم خود در سایه‌ی نور معرفت خویش حرکت می‌نماید و هم دیگران در پرتو نورشان حرکت می‌کنند.

ولی گروه دوم چون نور معرفت‌شان خاموش گشته، در تاریکی حرکت می‌نمایند و کسانی هم که آنان را دنبال می‌کنند، در تاریکی بسر می‌برند. گروه سوم نیز به تنهایی در سایه‌ی معرفت خویش حرکت می‌نمایند.

اسباب ده‌گانه عدم عمل به علم

امام ابن قیم رحمته در کتاب «مفتاح دار السعادة» می‌فرماید:
گاهی با اینکه بنده نسبت به اسبابی که مصلحت وی را به دنبال داشته و موجب سرور و شادی وی می‌شوند، آگاهی دارد اما به مقتضای آنها عمل نمی‌کند که این خود نیز اسباب متعددی دارد:

سبب اول: ضعف معرفتی در این زمینه؛

سبب دوم: عدم اهلیت و صلاحیت کافی؛ گاهی شناخت انسان در مورد اسباب سعادت کامل است (اما اینکه عمل انسان مطابق با این علم باشد) مشروط به پاکی محل و پذیرش پاکی می‌باشد. بنابراین اگر محل پاک نبوده و پاک شدن را نپذیرد همچون زمین سختی خواهد بود که آب در آن نفوذ نمی‌کند و به دلیل عدم صلاحیت و نپذیرفتن آب، رشد گیاهی از دل آن متصور نخواهد بود. بنابراین چون قلب انسان سخت و سنگی باشد چنانکه تزکیه و پاکی را نپذیرد و نصیحت و خیرخواهی در آن تاثیری نداشته باشد، هر علمی هم که فراگیرد سودی برای آن نخواهد داشت. چنانکه هیچ گیاهی از زمین سخت و محکم رشد نخواهد کرد و لو اینکه باران از آن قطع نشود و هر بذری در آن کاشته شود؛ الله متعال در مورد این دسته از مردم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۖ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۗ﴾ [یونس: ۹۶-۹۷] «بی‌گمان کسانی که فرمان پروردگار بر آنها تحقق یافته، ایمان نمی‌آورند. هرچند هرگونه آیه (و معجزه) برای آنها بیاید، تا زمانی که عذاب دردناک را ببینند».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكِيَّةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الأنعام: ۱۱۱] «و اگر فرشتگان را بر آنها نازل می‌کردیم و مردگان با آنها سخن می‌گفتند و همه چیز را در برابرشان گرد می‌آوردیم، هرگز ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه الله بخواهد».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْأَيْتُ وَاللُّذُرُّ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱] «بگو: بنگرید چه چیز (از نشانه‌های یگانگی‌اش) در آسمان‌ها و زمین است؟ و این آیات و هشدارها به حال گروهی که ایمان نمی‌آوردند، سودی نمی‌بخشد».

و در این زمینه در قرآن آیات زیادی وارد شده است.

بنابراین چون قلب دچار قساوت گردد و به زمینی سخت و خشک تبدیل گردد، علم و دانش در آن تاثیری نخواهد داشت؛ و همچنین چون بیمار و ذلیل و خوار گردد و از هرگونه صلابت و نیرو و عزم و اراده خالی باشد، علم و دانش در آن تاثیری نخواهد داشت.

سبب سوم: وجود مانعی چون حسادت یا کبر؛ و این همان مانعی بود که ابلیس را از اطاعت و فرمانبرداری امر الهی بازداشت؛ و آن درد اولین و آخرین انسان‌ها می‌باشد جز کسانی که خداوند متعال آنها را در پناه خویش محفوظ دارد.

- و این همان علتی است که یهود را از ایمان آوردن بازداشت؛ یهودی که رسول الله را دیدند و صحت نبوتش را می‌دانستند؛ و بلکه این درد تمام هم‌کیشان آنها و کسانی است که راه آنها را در پیش گرفته‌اند.

- این همان علتی است که عبدالله بن ابی را از ایمان آوردن بازداشت.

- همان علتی است که ابوجهل و سایر مشرکان به خاطر آن از ایمان آوردن سرپیچی کردند. آنها در صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه و آله کمترین تردیدی نداشتند و اینکه حق با اوست، اما کبر و حسادت آنان را به کفر واداشت.
- و بر مبنای حسادت و کبر بود که امیه و امثال وی از ایمان آوردن روی گرداندند؛ کسانی که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله دانا و آگاه بودند.
- سبب چهارم: وجود مانعی چون ریاست و پادشاهی؛ هرچند حسادت و تکبر چنین کسی را از اطاعت و گردن نهادن به حق باز ندارد؛ اما برای وی اطاعت از حق و ریاست و پادشاهی به طور همزمان امکان ندارد؛ بنابراین به ریاست و پادشاهی‌اش روی می‌آورد (و آن را بر پذیرفتن حق، ترجیح می‌دهد). مثال تاریخی آن هرقل و تمام پادشاهان کافری است که نبوت و صداقت و راستی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دانستند و باطنا به آن اقرار داشتند و وارد شدن به دینش را دوست داشتند اما بر پادشاهی خود می‌ترسیدند!!
- و این درد و بیماری تمام کسانی است که عهده‌دار امر پادشاهی و ولایت و ریاست هستند؛ و اندک بودند کسانی که از این امر نجات یافتند مگر آنان که خداوند متعال آنها را در پناه خویش محفوظ داشته است.
- و این درد و بیماری فرعون و قومش بود؛ و بر این اساس بود که گفتند: ﴿فَقَالُوا أَأُنُومِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبَادُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۷] «پس گفتند: آیا (ما) به دو انسان مانند خود ایمان بیاوریم، درحالی‌که قوم آنها بردگان (و زیردستان) ما هستند؟!». بنابراین از ایمان آوردن و پیروی از موسی و هارون و اطاعت از آنها سر باز زدند در حالی که بنی‌اسرائیل بردگان آنها بودند.

و بر این اساس گفته شده: زمانی که فرعون اراده پیروی از موسی و تصدیق او را نمود، با هامان وزیرش به مشورت پرداخت که هامان گفت: درحالی که خود اله و معبودی هستی که عبادت می‌شوی می‌خواهی تبدیل به بنده‌ای شوی که غیر از خود را عبادت کنی؛ پس فرعون از عبودیت و بندگی سر باز زد و ریاست و الوهیت ناممکن را برگزید.

سبب پنجم: وجود مانعی چون شهوت و مال؛ شهوت و مال سببی است که بسیاری از اهل کتاب را از ایمان آوردن بازداشت؛ چراکه می‌ترسیدند با ایمان آوردن راه درآمد و خورد و خوراک و اموالی که از طرف قوم‌شان به سوی آنها جاری و ساری بود، از بین برود؛ کفار قریش با توجه به شهوت افراد و پیشنهاد دادن به آنها در این زمینه، آنها را از ایمان آوردن باز می‌داشتند؛ چنانکه به کسی که زنا را دوست داشت می‌گفتند: محمد زنا را حرام کرده است و شراب را حرام کرده است؛ و اینگونه [و با این تبلیغات با توجه به شناختی که از افراد داشتند] اعیان شاعر را نیز از پذیرفتن اسلام بازداشتند.

در گفتگوهایی که با بسیاری از اهل کتاب در مورد اسلام و صحت آن داشتم، آخرین سخنی که یکی از آنها به من گفت این بوده که: من شراب را ترک نمی‌کنم و آن را می‌نوشم؛ اما اگر مسلمان شوم بین من و شراب مانع می‌شوید و مرا در برابر شراب‌خواری شلاق می‌زنید.

یکی دیگر از آنها بعد از اینکه سخنان مرا فهمید گفت: نزدیکانی دارم که ثروتمندند، اگر اسلام بیاورم چیزی از ثروت آنها عاید من نمی‌شود؛ و من امید دارم که مالی را از آنها به ارث ببرم؛ یا سخنی شبیه این را گفت؛ تردیدی نیست که در وجود بسیاری از کفار محبت و انگیزه‌ی مال و شهوت نهفته است حال آنکه انگیزه‌ی ایمان در وجود آنها بسیار ضعیف است؛

بنابراین انگیزه‌ی مال و شهوت را اجابت نموده و می‌گوید: از راه و روش پدران و اجدادم باز نمی‌گردم.

سبب ششم: دوست داشتن خانواده و نزدیکان و خویشاوندان؛ گاهی این امر موجب نپذیرفتن حق و پشت کردن به آن می‌شود. چنانکه بر این باور است که چون از حق پیروی کند و با آنها به مخالفت برخیزد، وی را طرد نموده و از خود دور می‌کنند. و این سبب باقی ماندن بسیاری از انسان‌ها بر کفر در میان قوم و خانواده و خویشاوندان‌شان می‌باشد.

سبب هفتم: دوست داشتن خانه و وطن هرچند در آن خویشاوند و نزدیکی نداشته باشد. اما بر این باور است که اگر از رسول خدا ﷺ پیروی کند، باعث خروج از خانه و وطن به سوی دیار غربت می‌گردد پس وطنش را بر ایمان و پیروی از پیامبر ﷺ ترجیح می‌دهد.

سبب هشتم: تصور این مساله که پذیرفتن اسلام و پیروی از رسول خدا به معنای بی‌احترامی و عیبجویی از پدران و اجداد و نکوهش آنان می‌باشد؛ و این امری بود که ابوطالب و امثال وی را از پذیرفتن اسلام بازداشت؛ چنانکه پدران و اجدادشان را بزرگ‌تر از این می‌دانستند که به کفر و گمراهی آنها شهادت دهند و چیزی را برگزینند که مخالف با راه و روشی است که آنان برای خود انتخاب کرده بودند. و بر این باور بودند که اگر اسلام بیاورند، درواقع با این کار آنان را نادان و احمق و گمراه دانسته‌اند و بلکه آنان را به بدترین چیز ممکن یعنی کفر و شرک متهم کرده‌اند.

بر این اساس است که دشمنان الله به هنگام مرگ ابوطالب به او گفتند: «آیا از دین عبدالمطلب باز می‌گردی؟!».»

و آخرین چیزی که ابوطالب به آنها گفت این بود که: بر دین و آیین عبدالمطلب است.

دشمنان الله او را از این طریق دعوت نمودند چراکه می‌دانستند پدرش عبدالمطلب نزد وی از جایگاه والایی برخوردار است و او را گرمی می‌دارد و به او افتخار نموده و او را باعث فخر و شرف می‌داند. در چنین شرایطی چگونه می‌توانست امری را برگزیند که لازمه‌ی آن مذمت و نکوهش و عیبجویی از عبدالمطلب است؟!

و بر این اساس است که گفت: اگر ایمان آوردن من سبب سرافکنده‌ی فرزندان عبدالمطلب نمی‌بود با ایمان آوردن چشمانت را روشن می‌کردم؛ و این شعری است که در آن تصریح می‌کند که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و صداقت او آگاه بوده است:

ولقد علمت بأن دين محمدٍ من خير أديان البرية دينا
لولا الملامة أو حذار مسبة لوجدتني سمحا بذاك مينا
من علم يقين دارم که دین محمد از جمله بهترین ادیان مردم (روی زمین) است. اگر ملامت و ترس از سب و دشنام نمی‌بود همین حالا مرا می‌یافتی که سخاوتمندانه و آشکارا به آن اعتراف می‌کردم و زبان به ستایشش می‌گشودم.

و در قصیده لامیه، امام ابن‌قیم چنین آمده است:

فو الله لولا أن تكون مسبة تجر على أشياخنا في المحافل
لكننا اتبعناه على كل حالة من الدهر جدا غير قول التهازل
لقد علموا أن ابتنا لا مكذب لدينا ولا يعنى بقول الأباطل
به خدا سوگند اگر موجب بدگویی از بزرگان ما در مجالس نمی‌بود در هر وضعیتی به صورت واقعی تا پایان عمر از او پیروی می‌کردیم. بتحقیق مردم دانستند که فرزند ما در نزد ما دروغگو نیست و سخنانش اباطیل نیست.

و بدگویی که گمان می‌کرد در مورد بزرگان آنها رخ دهد، گواهی دادن به کفر و گمراهی و نادانی و بی‌عقلی آنان بود؛ و این همان چیزی بود که بعد از یقین به اسلام، او را از پذیرفتنش بازداشت.

سبب نهم: پیروی دشمن انسان از پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه پیش از او وارد اسلام شده و جایگاهی در آن کسب نموده و از نزدیکان و مقربین شده است؛ این مساله بسیاری از مردم را از پذیرفتن حق و پیروی از هدایت بازداشته است؛ به عنوان مثال شخصی با دیگری دشمنی دارد و از جایگاه وی ناخرسند است و حتی زمینی را که بر آن گام برمی‌دارد، دوست ندارد؛ و قصد مخالفت با وی دارد؛ لذا چون می‌بیند که وی از حق پیروی می‌کند قصد مخالفت و دشمنی با وی، او را به دشمنی با حق و اهل آن وامی‌دارد. هرچند بین او و آنها دشمنی نباشد؛ و مصداق و مثال این مورد رفتار یهود در برابر انصار است؛ چنانکه این دو دشمن دیرینه هم بودند و هریک دیگری را به خروج پیامبر (برای انتقام) و اینکه از او پیروی نموده و دوشادوش او با دیگری می‌جنگند، تهدید می‌کرد؛ لذا زمانی که انصار مبادرت ورزیده و پیش از یهودیان اسلام آوردند، این مساله باعث شد تا یهودیان به دلیل دشمنی با انصار و مخالفت با آنها، بر کفر و یهودیت‌شان باقی بمانند.

سبب دهم: وجود مانعی چون انس و الفت، عادت و سرشت و طبیعت؛ گاهی عادت‌های انسان چنان در او تقویت می‌یابند که بر طبیعت و سرشت وی چیره می‌گردند؛ و بر این اساس است که گفته شده: عادت طبیعت دوم انسان است. اگر کسی با فلان دیدگاه پرورش یافته و بزرگ شده باشد، قلب و نفسش بر مبنای آن پرورش می‌یابد. چنانکه گوشت و استخوان وی با غذای معمول رشد می‌یابد. و عقلش جز آنچه بر مبنای آن بزرگ شده را نمی‌پذیرد؛ در چنین شرایطی به یک مرتبه با علم و دانشی مواجه می‌شود که می‌خواهد این عادتش را از بین برده و از قلبش خارج کند و بر جای آن

بنشینند؛ اینجاست که چنین انتقال فکری دشوار بوده و از بین بردنش بسا کار مشکلی است.

هرچند این سبب از ضعیف‌ترین اسباب در این زمینه است، اما در میان امت‌ها و فرقه‌های مختلف غالب است؛ و اکثراً بلکه همه‌ی آنها - جز افرادی نادر - از عادت‌ها و باورهایی برخوردارند که از کودکی با آنها بزرگ شده و پرورش یافته‌اند و جز آنها را نمی‌شناسند. بنابراین دین عادت‌ها، دین غالب در میان اکثر و بیشتر مردم است. لذا انتقال از آن همچون انتقال از سرشت و طبیعتی به طبیعت دومی می‌باشد.

درود و سلام خداوند متعال بر پیامبرانش به ویژه بر خاتم پیامبران و برترین آنها محمد صلی الله علیه و آله؛ براستی چگونه عادت‌های باطل و نادرست امت‌ها را تغییر دادند و آنان را به وادی ایمان انتقال دادند چنانکه طبیعت و سرشت دومی را در آنها ایجاد نمودند؛ طبیعتی که با انتقال به آن، عادت‌ها و طبیعت فاسد و ناپاک‌شان را رها نموده و کنار گذاشتند؟!

براستی کسی سختی و دشواری این انتقال را نمی‌داند و درک نمی‌کند مگر کسی که در انتقال کسی از دین و باورش به سوی حق تاثیر داشته است. پس خداوند متعال بهترین و برترین پاداش را به پیامبران عنایت کند که در این زمینه نقش بسیار زیادی در مورد امت‌ها داشته‌اند.

اما هدایت به دو نوع است: هدایتی که موجب هدایت حقیقی نمی‌شود و هدایت کامل که موجب هدایت تام و کامل می‌گردد.

- هدایت نوع اول، هدایت بیان و راهنمایی و آموزش است؛ و بر این اساس است که گفته شده: هدایت و راهنمایی شد اما هدایت نشد و راه را نیافت.

- هدایت نوع دوم عبارت است از هدایت بیان و راهنمایی همراه اعطای توفیق و خلق اراده؛ و این هدایتی است که مستلزم هدایت

واقعی می‌باشد. چنانکه هرگاه سبب آن موجود باشد و موانع منتفی، وجود حکم آن لازم و ضروری می‌باشد.

در اینجا نکته‌ای است که به وسیله‌ی آن نزاع و اختلاف پایان می‌یابد و آن اینکه: آیا وجود مانع و عدم تحقق شرطی که منجر به نتیجه می‌گردد، باعث ضعف و سلب اقتضای آن می‌شود یا اقتضای امر به حال خود باقی است یا اینکه مانع موجود غالب شده و تأثیر متوجه آن خواهد بود؟

مثال این موضوع در مساله ما این است که: با وجود موانع مذکور یا برخی از آنها، آیا علم چنان ضعیف می‌گردد که هیچ تأثیری نخواهد داشت؟ یا اینکه علم به جای خود باقی است اما مانع موجود به دلیل قوتی که دارد غلبه می‌یابد و حکم و نتیجه از آن او خواهد بود؟

این مهم اساس مساله و سبب فهم آن می‌باشد. در مورد اول هیچ تردیدی نیست؛ اینکه با وجود موانع، گاهی چنان علم ضعیف می‌گردد که هیچ تأثیری ندارد. اما اختلاف در مورد دوم می‌باشد. اینکه آیا با وجود موانع، علم به حالت خود باقی است؛ تحقیق بیانگر این است که موانع موجود همچون حجابی علم را فرا می‌گیرند و مانع دیدن حق و سبب کور شدن انسان می‌شوند. و چه بسا حقیقتش را در قلب واژگون می‌نماید. قرآن

کریم بر این امر دلالت می‌کند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَقَدْ تَعَلَّمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِينَ ﴿٥٠﴾ [الصف: ٥] «و (ای پیامبر! به یاد آور) هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار (و اذیت) می‌رسانید، درحالی که می‌دانید بی‌گمان من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم؟ پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های‌شان را منحرف ساخت و الله قوم نافرمان را هدایت نمی‌کند». پس وقتی از حق منحرف شدند، خداوند متعال آنان را با انحراف دل‌های‌شان از آن مجازات نمود. و نظیر آن

این فرموده‌ی الهی است که: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَدَتَهُمْ وَأَبْصَرَ لَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةً وَنَدْرُهُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۰] «و ما دل‌های‌شان و دیدگان‌شان را دگرگون می‌کنیم همان‌گونه که از اول به آن ایمان نیاوردند و آنان را در سرکشی‌شان سرگردان رها می‌سازیم».

و بر این اساس است که گفته شده: هرکس حق بر او عرضه گردد اما آن‌را رد نموده و نپذیرد، با فساد قلب و عقل و نظر مجازات می‌گردد.

و از اینجاست که گفتند: کسی که پیرو خواهشات و هوی و هوس است از خود هیچ رأی و نظری ندارد، چراکه خواهشات و هواهای وی او را به رد حق وامی‌دارند که در نتیجه خداوند متعال رأی و نظر و عقلش را فاسد می‌گرداند. الله متعال می‌فرماید: ﴿فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [النساء: ۱۵۵] «پس بخاطر پیمان‌شکنی‌شان و انکار آیات خدا و به ناحق کشتن پیامبران و (این) گفته‌شان که دل‌های ما در پرده‌است (و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم)». خداوند متعال خبر داده کفر ورزیدن آنها به حق پس از دانستن آن، سبب مهر زدن الله متعال بر قلوب‌شان بوده است. ﴿بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾ [النساء: ۱۵۵] «بلکه الله به سبب کفرشان بر (دل‌های) آنها مهر زده است». چنانکه قلب خود را در پرده و حجاب می‌دیدند. و غلف جمع أغلف است و منظور قلبی است که غلافی آن را پوشانده است به مانند شمشیر که در غلافش است. و هر چیزی که در غلافش باشد، أغلف و جمع آن نیز غُلف (پوشش و پرده) است. قلبی که چون شمشیر در غلافی فرو رفته است. و گفته شده: شمشیر أغلف، و کمان غلفاء (پوشیده و در غلاف) و مرد أغلف یا أقلف (در غلاف) وقتی که ختنه نشده باشد.

و منظورشان این بوده که قلب‌های ما در حجاب و پرده است بنابراین ای محمد، آنچه را می‌گویی نمی‌فهمند و چیزی را درک نمی‌کنند.

ده حجاب و مانع میان بنده و پروردگارش

امام ابن قیم رحمته در کتاب «مدارج السالکین» می گوید:

مکاشفه صحیح، علومی است که الله متعال در قلب بنده ایجاد (و الهام) می کند و به وسیلهی آن او را از اموری آگاه می نماید که بر دیگران پوشیده است. گاه این علم را در اختیار او قرار می دهد و گاهی به وسیلهی غفلت بنده از آنها، او را از آن محروم می گرداند. (و این محرومیت به اندازه غفلت وی می باشد) چنانکه گاهی این علوم را به وسیلهی (غَیْب) که نازکترین موانع است و قلبش را پوشانده، از وی مخفی می دارد. و گاهی حجاب و مانعی ضخیم تر از آن (غَیْم) وجود دارد و گاهی ضخیم ترین حجاب در میان است که همان «ران» و زنگار است. «الغین» همان حجابی است که برای پیامبران اتفاق می افتد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّهُ لَيُعَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ»^۱: «گاه بر دلم - لحظه ای - سایه ی غم و غفلت قرار می گیرد؛ و روزانه صدبار از الله آمرزش می خواهم». و نوع دوم «الغیم» حالتی است که برای مؤمنان رخ می دهد. و نوع سوم برای کسی رخ می دهد که شهوت بر او غلبه یافته است. الله متعال می فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴] «هرگز چنین نیست (که آنها گمان می کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده اند بر دل های شان زنگار بسته است».

ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران گفته‌اند: «هُوَ الذَّنْبُ بَعْدَ الذَّنْبِ يُغْطِي الْقَلْبَ حَتَّى يَصِيرَ كَالرَّانِ عَلَيْهِ»: «منظور از آن گناه در پی گناه است که قلب را می‌پوشاند تا اینکه همچون زنگاری بر قلب نقش می‌بندد».

اما حجاب‌های ده‌گانه:

اول: حجاب تعطیل و نفی حقایق اسماء و صفات که ضخیم‌ترین حجاب است. بنابراین برای کسی که گرفتار این حجاب است شناخت الله متعال میسر نمی‌گردد و البته بدان دست نمی‌یابد چنانکه هرگز برای هیچ سنگی میسر نمی‌گردد به سوی آسمان صعود کند.

دوم: حجاب شرک؛ و آن عبارت است از اینکه قلبش غیرالله را عبادت نماید.
سوم: حجاب بدعت قولی؛ مانند حجاب اهل بدعت و کسانی که گفته‌ها و نظریات فاسدی در اشکال گوناگون دارند.

چهارم: حجاب بدعت عملی؛ مانند حجاب سالکان مبتدع در راه و روشی که جهت تزکیه و تهذیب نفس انتخاب کرده‌اند.

پنجم: حجابی که مرتکبین گناهان کبیره‌ی باطنی دچار آن هستند.
مانند حجاب اهل کبر و عجب و ریا و حسادت و فخرفروشی و تکبر و غرور
و...

ششم: حجابی که مرتکبین گناهان کبیره‌ی ظاهری دچار آن هستند.
حجاب اینها نازک‌تر از حجاب مرتکبین گناهان کبیره‌ی باطنی می‌باشد.
هرچند عبادات و پرهیزگاری و تلاش‌های آنان در مسیر عبادت از دسته‌ی دوم^۱ بیشتر باشد. گناهان کبیره‌ی ظاهری به توبه نزدیک‌تر هستند تا گناهان کبیره‌ی باطنی؛ چون کسانی که مرتکب گناهان کبیره‌ی باطنی می‌شوند این اعمال نزد آنها به مقاماتی تبدیل شده که از اظهار آنها در قالب

۱- منظور از دسته‌ی دوم مرتکبین گناهان کبیره‌ی ظاهری است.

انواع عبادت و معرفت پرهیز نمی‌کنند. بنابراین اهل گناهان کبیره ظاهری، به سلامت نزدیک‌تر و از قلبی بهتر برخوردارند.

هفتم: حجابی که مرتکبین گناهان صغیره دچار آن هستند.

هشتم: حجابی که دامنگیر افراد زیاده‌خواه و کسانی است که در مباحات اسراف می‌کنند.

نهم: حجاب غافلان از استحضار هدفی که برای آن آفریده شده و از آنها خواسته شده است؛ و غفلت از وظایفی که نسبت به خداوند بر عهده‌ی آنان است از جمله ذکر و یاد و شکر و بندگی مداوم او تعالی.

دهم: حجاب تلاشگرانی که در مسیر رسیدن به رضایت الهی در حرکت بوده و آستین همت بالا زده‌اند اما از رسیدن به مقصودِ مطلوب جا مانده‌اند. موارد فوق حجاب‌های ده‌گانه میان قلب و خداوند هستند که میان آنها فاصله ایجاد می‌کنند. اما این حجاب‌ها ناشی از چهار عنصر اصلی می‌باشند:

- عنصر نفس

- عنصر شیطان

- عنصر دنیا

- و عنصر هوی

اما با وجود بقای ریشه‌ها و عناصر این حجاب‌ها در قلب، از میان برداشتن آنها امری غیرممکن و نشدنی است؛ این عناصر چهارگانه به اندازه قوت و ضعفی که دارند، قول، عمل، قصد، نیت و راه و روش را به فساد می‌کشاند. و راه‌های قول و عمل و قصد و نیت را تحت شعاع قرار داده و مانع رسیدن آنها به قلب می‌شوند و اگر چیزی از آنها به قلب سرایت کند، مانع وصول آن به درگاه الهی می‌گردند. پس در میان قول و عمل و میان قلب مسافتی وجود دارد که بنده از طریق آن به سوی قلبش سفر می‌کند تا عجایی را که آنجاست ببیند؛ و در این راه، راهزنان مذکور وجود دارند؛ پس اگر با آنها

مبارزه کند و عمل به قلبش برسد، در آن نفوذ یافته و نفوذ به سوی الله را از آنجا طلب می‌کند و تا عمل به الله متعال نرسد استقرار پیدا نمی‌کند: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲] «و یقیناً بازگشت (همهٔ امور) به سوی پروردگار توست». و چون عمل به خداوند متعال برسد، او را در برابر آن پاداش می‌دهد چنانکه بر ایمان، یقین، معرفت و عقلش می‌افزاید و به وسیله‌ی آن ظاهر و باطنش را نیکو می‌گرداند. و او را به بهترین اخلاق و اعمال هدایت می‌کند و به وسیله‌ی اخلاق و اعمال بد را از او دور می‌سازد. و خداوند متعال به سبب چنین عملی، سربازانی برای قلب موظف می‌کند که با کمک آنها به جنگ راهزنانی می‌رود که در مسیر منتهی به او تعالی وجود دارند:

- با دنیا به وسیلهٔ زهد و اخراج محبت آن از قلب مبارزه می‌کند؛ و نعمت‌های دنیوی که در دست و در خانه دارد ضرری متوجه او نمی‌کنند و از شدت یقین وی به آخرت چیزی نمی‌کاهند.
 - با عدم استجابت خواهشات نفسانی، با شیطان مبارزه می‌کند؛ چراکه شیطان همراه هوی و هوس انسان و خواهشات نفسانی اوست و از آن جدا نمی‌شود.
 - و با تحکیم اوامر الهی به صورت مطلق و پایبندی و استقامت در این راستا، با هوی و هوس و خواهشات نفسانی مبارزه می‌کند چنانکه در آنچه انجام می‌دهد و ترک می‌کند هوی و هوس هیچ دخلی نداشته باشد.
 - و با نیروی اخلاص به مبارزه‌ی نفس می‌رود.
- این نزاع و کشمکش در صورتی است که عمل در قلب نفوذ کرده و از آنجا به سوی خداوند متعال صعود کرده باشد. اما اگر عمل در قلب چرخیده و دریچه‌ای نیابد که از آن به سوی خداوند متعال صعود نماید و در آن محبوس گردد، و نفس شیطانی بر او هجوم

برده و غالب گردد و او را گرفته و به یکی از سربازانش تبدیل کند و به وسیله‌ی او به هجوم و طغیان و سرکشی بپردازد. در این صورت او را فردی بسیار زاهد و عابد و تلاشگر می‌یابی درحالی که دورترین افراد از الله متعال است!!

و حتی قلب‌های مرتکبین گناهان کبیره از او به خداوند نزدیک‌تر هستند و از او به اخلاص و رهایی نزدیک‌ترند!!

- به کسی بنگر که بسیار به سجده و عبادت و زهد مشغول است چنانکه اثر سجده در پیشانی وی نمایان است؛ چگونه طغیان و سرکشی چنین شخصی، او را به جایی می‌رساند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله انکار کرده و از وی ایراد می‌گیرد؟!

و تحقیر و کم‌انگاری مسلمانان را برای اصحاب و یارانش به ارث گذاشت تا جایی که بر روی آنها شمشیر کشیده و خونشان را مباح شمردند؟!

- و به کسی بنگر که پیوسته در حال شراب‌خواری و مستی بود و او را چندین بار به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نموده و حد شراب‌خواری را بر او جاری کردند. چگونه نیروی ایمان و یقین و محبتش نسبت به الله و رسول صلی الله علیه و آله و تواضع و فروتنی‌اش برای الله متعال در وی پدیدار گشت تا آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله از لعنت کردن وی نهی فرمود؟!

بنابراین ثابت گردید که طغیان گناهان و معاصی فرجامی بهتر از طغیان در طاعت و فرمانبرداری دارد.

امام احمد بن حنبل در کتاب «الزهد» روایت کرده که الله متعال به موسی علیه السلام وحی نمود که: «یا مُوسَى أَنْذِرِ الصَّادِقِينَ فَإِنِّي لَا أَضَعُ عَدْلِي عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَذَّبْتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَظْلِمَهُ، وَبَشِّرِ الْخَطَّائِينَ فَإِنَّهُ لَا

يَتَعَاظَمُنِي ذَنْبٌ أَنْ أُغْفِرَهُ»: «ای موسی، راستگویان را بیم بده، چرا که بر مبنای عدالت با کسی برخورد نمی‌کنم مگر اینکه (به سبب رعایت عدالت) او را عذاب می‌کنم بدون اینکه ظلمی در حق وی روا داشته باشم؛ و گنه‌کاران را بشارت بده، چرا که هیچ گناهی نزد من چنان بزرگ نیست که آن را نبخشم».

ده سبب برای مغفرت گناهان و محو اثر اعمال زشت

امام ابن قیم رحمته الله در کتاب خود «عدة الصابرين» می‌گوید:

باب منهیات؛ الله متعال گناه و معصیت را با امور متعددی از جمله عمل بنده و جز آن، محو و نابود نموده و اثر آن را از بین می‌برد. چنانکه آن را با توبه‌ی نصح، طلب مغفرت، نیکی‌های محو‌کننده، مصیبت‌های پاک‌کننده، استغفار فرشتگان و دعای مومنان باطل و نابود می‌کند. این امور شش‌گانه مربوط به زمان حیات وی هستند.

- و با سختی مرگ و مشکلات آن؛ و این در وقت جدا شدن از دنیا می‌باشد.

- و با هول و هراس برانگیخته شدن دوباره و ترس از نکیر و منکر در قبر، فشار قبر و سایر سختی‌ها و مشکلات آن، سختی‌های توقف در عرصات و مشقت‌های آن؛ و با شفاعت شفاعت‌کنندگان در مورد وی و با رحمت مهربان‌ترین مهربانان.

اما در صورتی که هیچیک از این موارد شامل حال او نگردد، باید وارد آتش گردد و مدت ماندگاری وی در آتش به اندازه‌ی بقای خبث و پلیدی‌اش می‌باشد. چراکه الله متعال بهشت را جز بر پاکان حرام کرده است. لذا مادامی که چرک و پلیدی و خبثت در او وجود داشته باشد، در کوره‌ی تطهیر خواهد بود تا صیقل یافته و پاک گردد.

و این خلاصه‌ای بود از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه‌الله که آن را در مواضع متعددی از کتاب‌هایش تکرار نموده است. از جمله در رساله‌ی

«أمراض القلوب وشفأؤها» می‌گوید: «چون مؤمن مرتکب گناهی گردد، مجازات آن با ده سبب از وی برداشته می‌شود:

- اینکه توبه کند و خداوند متعال توبه‌اش را بپذیرد. کسی که از گناهی توبه کند همچون کسی است که گناهی ندارد.
- یا اینکه طلب مغفرت و آمرزش نماید و مورد بخشش واقع گردد.
- یا نیکی‌هایی را انجام دهد که سبب محو گناهش گردد. چراکه نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند.
- یا برادران مؤمنش برای او دعا کنند و در حیات و مرگش برای او شفاعت کنند.
- یا اینکه از ثواب اعمال‌شان به او ببخشند تا خداوند متعال او را از آنها بهره‌مند گرداند.
- یا رسول الله ﷺ (در قیامت) برای او شفاعت کند.
- یا خداوند متعال او را در دنیا با دچار شدن به مصیبت مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد تا کفاره‌ی گناه وی گردد.
- یا او را در برزخ و (هنگام دمیدن در صور و) بیهوشی مخلوقات مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد و به این ترتیب از گناهش درگذرد.
- یا او را در عرصات قیامت با وحشت و ترس آن مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد و اینگونه آن‌را کفاره‌ی گناهش قرار دهد.
- یا اینکه الله متعال، مهربان‌ترین مهربانان رحمت خود را شامل حال وی گرداند.

پس هرکس این اسباب ده‌گانه شامل حال وی نشود جز خود را نباید ملامت کند چنانکه در حدیث قدسی که رسول خدا ﷺ روایت می‌کند، الله متعال می‌فرماید: «يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أَحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أَوْفِيكُمْ إِيَّاهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا، فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ، فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا

نَفْسَهُ^۱: «ای بندگانم، این اعمال شماست که برای شما می‌شمارم سپس در برابر آنها به تمام و کمال به شما پاداش می‌دهم؛ پس هرکس خیری یافت، باید خداوند را شکر و سپاس گوید. و هرکس جز آن را یافت، جز خودش را ملامت نکند».

و شیخ الاسلام در کتاب «الإیمان الأوسط» به شرح و بسط تفصیلی این اسباب پرداخته است.

ده سبب برای شرح صدر (فراخی سینه)

امام ابن قیم رحمته در کتاب «زاد المعاد» می گوید:

فصلی در اسباب شرح صدر و اینکه به طور کامل برای رسول الله صلی الله علیه و آله حاصل گردید.

- بزرگترین اسباب شرح صدر توحید می باشد. چنانکه شرح صدر با کمال و قوت و اندازه‌ی آن ارتباط مستقیم دارد. الله متعال می فرماید: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] «آیا کسی که الله سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده است، پس او از سوی پروردگارش بر نور (و روشنی) است».
- و می فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵] «پس هرکس را که الله بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (قبول) اسلام می گشاید و هرکس را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را چنان تنگ می کند که گویا به آسمان بالا می رود».
- بنابراین هدایت و توحید از بزرگترین اسباب شرح صدر و شرک و گمراهی از بزرگترین اسباب ضیق صدر و تنگی سینه می باشند.
- و از این جمله است نوری که الله متعال در قلب بنده می اندازد که همان نور ایمان است و باعث شرح صدر و وسعت بخشیدن و شادی قلب می گردد؛ اما چون قلب بنده از این نور خالی باشد، به سختی و تنگنا افتاده و از هر زندانی سخت‌تر و تنگ‌تر خواهد بود.

امام ترمذی در جامع خود از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «إِذَا دَخَلَ التُّورُ الْقَلْبَ انْفَسَحَ وَأُنْشِرَحَ»: «چون نور وارد قلب شود، سبب گشادگی و فراخی آن می‌گردد». گفتند: ای رسول خدا علامت این امر چیست؟ فرمود: «الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالتَّجَافِي عَنِ دَارِ الْعُرُورِ، وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ»: «روی آوردن به جهان باقی و پشت کردن به دنیای فریب و فانی و کسب آمادگی برای مرگ قبل از فرار رسیدن موعد آن».

بنابراین شرح صدر بنده به اندازه‌ی بهره‌ی وی از این نور می‌باشد؛ و نور حسی و تاریکی حسی نیز چنین است چنانکه یکی موجب شرح صدر و دیگری تنگی آن را به دنبال دارد.

- یکی دیگر از اسباب شرح صدر علم است؛ علم باعث شرح صدر، گشایش و وسعت آن می‌گردد چنانکه از دنیا وسیع‌تر می‌گردد. اما پیامد جهل، تنگی سینه و حصر و حبس آن می‌باشد. بنابراین هرچه علم بنده وسعت یابد، شرح صدر وی افزایش یافته و به دامنه آن افزوده می‌گردد؛ اما این مهم از کسب هر عمل میسر نمی‌گردد بلکه تنها با کسب علمی بدست می‌آید که از رسول خدا ﷺ به ارث رسیده است. و همین است علم سودمند؛ چنانکه اهل این علم در میان مردم از بیشترین شرح صدر و وسیع‌ترین قلوب و بهترین اخلاق و پاکیزه‌ترین زندگی برخوردارند.

۱- با این الفاظ در سنن ترمذی نیافتیم. اما با الفاظی مشابه در مستدرک حاکم: (۷۸۶۳)، الزهد الکبیر بیهقی (۹۷۴)، مصنف ابن ابی شیبہ (۳۴۳۱۵) وارد شده است. علامه البانی در سلسله الأحادیث الضعیفة (۹۶۵) این روایت را ضعیف دانسته است. (مصحح)

- بازگشت به سوی خداوند متعال و محبت و دوست داشتن او تعالی با تمام وجود و لذت بردن از عبادتش؛ برآستی چیزی چون این موارد باعث شرح صدر بنده نمی‌شود. حتی گاهی می‌گوید: اگر در بهشت در چنین حالت و وضعیتی باشم در زندگی پاکیزه‌ای خواهم بود؛ محبت نیز تأثیر عجیبی در شرح صدر و پاکی نفس و نعمت قلب دارد؛ این تأثیر برای کسی آشنا نیست جز آنکه احساسش کرده باشد. و هرچه این محبت بیشتر و قوی‌تر باشد، سینه انسان فراخ‌تر و وسیع‌تر خواهد بود. و تنها زمانی احساس تنگی می‌کند که غافلان و کسانی را ببیند که قلب‌شان از محبت الهی خالی است؛ دیدن آنها بسان خس و خاشاکی در چشم وی بوده و آمیخته شدن با آنها تب (و بیماری) روحش را به دنبال دارد.

یکی از بزرگ‌ترین اسباب ضیق صدر و تنگی آن، اعراض و رویگردانی از الله متعال، و وابستگی قلب به کسی جز او تعالی، و غفلت از ذکر و یاد او و دوست داشتن دیگری می‌باشد. چرا که هر کس چیزی جز الله متعال را دوست داشته باشد، به وسیله‌ی همان عذاب می‌شود و قلبش زندانی محبت آن غیر می‌شود؛ لذا در زمین کسی از او شقی‌تر، حواس پرت‌تر نخواهد بود. و کسی زندگی دشوارتر و قلبی خسته‌تر از او نخواهد داشت.

دو محبت وجود دارد: محبتی که درواقع بهشت دنیا، شادی نفس، لذت قلب، نعمت و بهره‌مندی و خوراک روح، و تغذیه و دواي آن؛ و بلکه حیات و خنکی چشمان اوست. و آن محبت الله متعال با تمام وجود و سوق دادن تمامی میل و اراده و محبت به سوی اوست.

و محبتی که عذاب روح، غم و اندوه نفس، زندان قلب و تنگی سینه است؛ و بلکه سبب درد و مشقت و سختی است. و آن محبت غیرالله می‌باشد.

- یکی دیگر از اسباب شرح صدر مداومت بر ذکر و یاد خداوند متعال در هر حالت و وضعیت و مکانی می‌باشد. ذکر تأثیر شگفتی در شرح صدر و بهره‌مندی قلب (و آرامش روح) دارد چنانکه غفلت نیز تأثیر عجیبی در ضیق و تنگی و حبس و عذاب آن دارد.

- و از این قبیل است نیکی کردن به خلق و کمک نمودن به آنها با آنچه در توان دارد از مال و جاه گرفته تا کمک جسمی و انواع نیکی؛ چرا که انسان بزرگوار، بخشنده و نیکوکار از شرح صدر بیشتر، نفسی پاک‌تر و قلبی با نعمت‌های بیشتر برخوردار است. اما بخیلی که احسان و نیکوکاری از صفات و ویژگی‌های او نیست، بیش از هرکس دچار ضیق صدر، زندگی آشفته و غم و اندوه می‌باشد.

رسول خدا ﷺ در حدیثی که در صحیح بخاری ذکر شده مثالی را برای بخیل و صدقه‌دهنده ذکر می‌کند. آنجا که می‌فرماید: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ تُدِيهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلَا يُنْفِقُ إِلَّا سَبَعَتْ، أَوْ وَقَرَّتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَاتَهُ، وَتَعْفُو أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلَا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلَّا لَزِقَتْ كُلُّ حَلَقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوسِعُهَا وَلَا تَتَّسِعُ». «مثال صدقه‌دهنده و بخیل، مانند دو مردی است که زره آهنی بر تن کرده باشند. و آن زره، از سینه تا گلوی آنان را در برگرفته باشد. شخص صدقه‌دهنده هنگامی که صدقه می‌دهد، آن زره گشاده می‌شود و تمام بدنش را در برمی‌گیرد تا جایی که نه تنها انگشتانش را

می‌پوشاند بلکه رد پایش را نیز از بین می‌برد (گناهانش را محو می‌کند) ولی هنگامی که بخیل می‌خواهد چیزی انفاق کند، حلقه‌های آن زره تنگ‌تر می‌شود و هرچه سعی می‌کند، نمی‌تواند آن‌را گشاده‌تر نماید».

و همین است مثال شرح صدر و گشادگی قلب مؤمنی که صدقه می‌دهد و تنگی سینه و محصور شدن قلب بخیل؛

- شجاعت؛ انسان شجاع از سینه‌ای فراخ، و درونی گشاده و قلبی وسیع، برخوردار است؛ اما ترسو و بزدل از تنگ‌ترین سینه و محصورترین قلب‌ها برخوردار است چنانکه شادی و سروری ندارد و لذت و نعمتی برای او نیست مگر از جنس آنچه برای حیوانات است. اما شادی و سرور روح و لذت و نعمت و خرسندی آن بر هر فرد بزدل و ترسوئی حرام است چنانکه بر هر بخیلی، و بر هر کسی که از خداوند متعال روی گردانده، از ذکر و یاد او غافل است، نسبت به او تعالی و اسماء و صفات و دینش جاهل است و قلبش به دیگری وابسته است، حرام است.

این نعمت و شادی در قبر انسان به باغ و بهشتی تبدیل می‌گردد و آن تنگی و حصر به عذاب و زندانی در قبر تبدیل می‌شود؛ بنابراین حالت و وضعیت بنده در قبر از نظر نعمت و عذاب و آزادی و حبس، همچون حالت قلب در سینه می‌باشد؛ اما شرح صدر به سبب عارضه‌ای و ضیق صدر به سبب عارضه‌ای اعتبار ندارد چراکه عوارض با از بین رفتن اسباب‌شان از بین می‌روند. بلکه آنچه معتبر است صفت و ویژگی‌ای است که در قلب مستقر شده و موجب شرح و فراخی یا حبس آن می‌گردد. و میزان همین است. والله المستعان

- و یکی از بزرگ‌ترین اسباب شرح صدر خارج نمودن فاسدکننده‌های قلب از آن می‌باشد. همچون بیرون کردن صفات مذمومی که باعث تنگی و عذاب آن شده و میان قلب و حصول بهبودی برای آن حایل می‌شود. چون انسان اسباب شرح صدر را فراهم نماید اما این اوصاف مذموم را از قلبش خارج نکند، در شرح صدرش موفق نخواهد بود و به جایی نخواهد رسید؛ نهایت این است که کار در دو جبهه جریان دارد که هریک غلبه یابد، تسلط وی بر قلب تثبیت می‌گردد.
- یکی دیگر از این اسباب، ترک نگاه‌ها، سخنان، شنیدن‌ها، همراه شدن‌ها، خوردن‌ها و خوابیدن‌های اضافی است. پیامد اسراف در این امور چیزی جز درد و غم و نگرانی قلبی نیست و بلکه منجر به حصر و حبس و تنگی و عذاب و آزار آن می‌شود. بلکه غالب عذاب دنیا و آخرت به خاطر آن است. براستی چقدر سینه‌ی کسانی تنگ است که سهمی از هریک از این آفت‌ها دارد و چقدر زندگی دشواری دارد و در چه وضعیت بدی به سر می‌برد و چقدر قلب وی محصور و محدود است. و براستی چقدر زندگی پر ناز و نعمتی دارد کسی که سهمی از هریک از آن خصلت‌های نیک و محمود دارد؛ و تمام همت و تلاش وی در این دایره و پیرامون آن می‌باشد؛ لذا بهره‌ی زیادی در این کلام الهی دارد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ [الانفطار: ۱۳] «مسلمانان نیکان در نعمت (های بهشت) هستند». و نیز آن یکی بهره‌ی فراوانی در این کلام الهی دارد که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ أَلْفَجَارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾ [الانفطار: ۱۴] «و یقیناً بدکاران در (آتش) جهنم‌اند». و میان اینها مراتب متفاوتی وجود دارد که جز خداوند متعال آنها را نمی‌داند.

مقصود این است که از میان مخلوقات، رسول الله ﷺ کامل‌ترین آنها در هر صفتی است که به شرح صدر، وسعت و گشایش قلب، خنکی چشمان و حیات روح می‌انجامد. براستی او کامل‌ترین مخلوقات در این شرح و حیات است علاوه بر شرح حسی که به او اختصاص دارد.

و کامل‌ترین خلاق در پیروی از او، کامل‌ترین آنها در شرح صدر و لذت و سرور آن می‌باشند. و بر حسب پیروی از رسول خدا ﷺ، بنده به شرح صدر و فراخی آن و روشنایی چشم و لذت روح دست می‌یابد؛ چراکه رسول خدا ﷺ در قله‌ی کمال شرح صدر، نام جاویدان و دوری از گناه و معصیت می‌باشد. لذا نصیب پیروان ایشان از این امور، به اندازه‌ی نصیب‌شان از پیروی از اوست. والله المستعان.

و همچنین نصیب پیروانش از حفاظت و مصونیت الهی، دفاع از آنان، عزت بخشیدن به آنها و نصرت و یاری ایشان به اندازه‌ی نصیب ایشان از پیروی از پیامبر ﷺ است. در این میان کسانی سهم بیشتر و کسانی از سهم کمتری برخوردارند؛ بنابراین هرکس خیری را یافت پس باید الله متعال را شکر و سپاس گوید و هرکس چیزی جز آن را یافت، جز خویشتن را ملامت نکند».

ده مورد بیان ذکر در قرآن کریم

ابن قیم رحمته در کتاب «مدارج السالکین» در زمینه موارد ذکر در قرآن کریم نوشته است:

فصل: ذکر در قرآن به ده شکل آمده است:

اول: به صورت مطلق و مقید بدان امر شده است.

دوم: از متضاد آن یعنی غفلت و فراموشی نهی شده است.

سوم: فلاح و رستگاری به دوام ذکر و کثرت آن وابسته شده است.

چهارم: اهل ذکر مورد ستایش قرار گرفته‌اند و از آنچه الله متعال برای آنها مهیا نموده خبر داده است؛ از جمله بهشت و مغفرت.

پنجم: قرآن از فرجام بد کسانی خبر داده که از ذکر الهی سرباز زده و بدان پشت کرده و به چیزی جز آن روی آوردند.

ششم: خداوند متعال پاداش ذکر و یاد بندگانش از او را ذکر و یاد آنها قرار داده است.

هفتم: خبر داده که ذکر او از هر چیزی بزرگ‌تر است.

هشتم: خداوند متعال ذکر و یادش را خاتمه‌ی اعمال صالح قرار داده است چنانکه آن‌را مفتاح و آغاز هر عمل نیکی قرار داده است.

نهم: در مورد اهل ذکر خبر داده که ایشان از جمله کسانی هستند که به وسیله‌ی آیاتش بهره‌مند می‌گردند و تنها آنان هستند که صاحبان عقل و خرد می‌باشند.

دهم: خداوند متعال ذکرش را مقرون به تمام اعمال صالح و روح آنها قرار داده است؛ پس هرگاه بدون ذکر باشند همچون جسدی بدون روح خواهند بود.

فصلی در تفصیل این موارد:

۱- اما مورد اول: مثال آن این است که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾﴾ [الأحزاب: ۴۱-۴۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! الله را بسیار یاد کنید. و صبح و شام او را تسبیح گوید. او کسی است که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش (نیز بر شما درود می‌فرستند) تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون برد و (الله) نسبت به مؤمنان مهربان است.»

و می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾ [الأعراف: ۲۰۵] «و پروردگارت را در دل خود با تضرع و بیم یاد کن.»

در معنای این بخش «فِي نَفْسِكَ» دو قول وجود دارد:

اول اینکه: یعنی در نهانی و قلبت

دوم اینکه: با زبانت چنانکه خودت آن‌را بشنوی.

۲- اما مثال نهی از امر متضاد آن این آیه است: ﴿وَلَا تَكُن مِّنَ

الْعَافِلِينَ ﴿٢٠﴾﴾ [الأعراف: ۲۰] «و از غافلان مباش.»

و اینکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ

أَنفُسَهُمْ﴾ [الحشر: ۱۹] «و همچون کسانی نباشید که الله را فراموش

کردند، پس الله (نیز) خودشان را فراموش‌شان ساخت.»

۳- اما وابسته بودن فلاح و رستگاری به ذکر زیاد مانند این آیه است که می‌فرماید: ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰] «و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

۴- و مثال اینکه اهل ذکر مورد ستایش قرار گرفته‌اند و پاداش نیکی در انتظار آنان است این آیه است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۵] «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و زنان صابر، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می‌کنند و مردانی که الله را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که الله را بسیار یاد می‌کنند، الله برای (همه) آنان آمرزش و پاداش عظیمی آماده کرده است».

۵- اینکه هرکس از ذکر و یاد الهی غافل گردد (وروی گرداند) چیزی جز زیان و فرجام بد در انتظارش نخواهد بود در این آیه بدان اشاره شده است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [المنافقون: ۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال‌تان و

فرزندان‌تان شما را از یاد الله غافل نکند و هرکس که چنین کند، پس آنان زیانکارانند».

۶- اما اینکه خداوند متعال پاداش ذاکرانش را ذکر آنها قرار داده، مثال آن این آیه است که می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و سپاس مرا گوئید و ناسپاسی‌ام نکنید».

۷- و اینکه خداوند متعال در قرآن خبر داده که ذکر او از هر چیزی بزرگ‌تر است اشاره به این آیه است که می‌فرماید: ﴿أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾ [العنكبوت: ۴۵] «ای پیامبر! آنچه را از (این) کتاب بر تو وحی شده است تلاوت کن، و نماز را بر پا دار، یقیناً نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکر باز می‌دارد، و البته یاد الله بزرگ‌تر است...».

و در این مورد چهار قول وجود دارد:

- ذکر الله متعال بزرگ‌تر از هر چیزی است؛ بلکه برترین عبادت‌ها می‌باشد چراکه مقصود از همه‌ی عبادات اقامه‌ی ذکر الهی است. ذکر خداوند متعال راز تمام عبادات و روح آنها می‌باشد.

- به این معناست که: هرگاه شما ذکر و یاد خداوند کنید، شما را ذکر و یاد می‌کند؛ حال آنکه ذکر الله متعال از شما، بسیار بزرگ‌تر از ذکر شما از الله متعال است. در این‌صورت ذکر مصدر مضاف به فاعل (الله) است و در صورت اول مضاف به مذکور (الله) است.

- به این معناست که: ذکر الله متعال بزرگ‌تر از آن است که همراه آن عمل زشت و منکری باقی بماند. بلکه اگر ذکر الهی به تمام و کمال رعایت گردد، هر گناه و معصیتی را نابود می‌کند. این مواردی بود که مفسران در معنای این بخش از آیه ذکر نموده‌اند.

- اما من از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته شنیدم که فرمودند: معنای آیه این است که: در نماز دو فایده بزرگ نهفته است: اینکه از فحشا و منکر بازمی‌دارد. و فایده دوم اینکه: ذکر الهی را دربردارد و متضمن آن می‌باشد و بخشی که ذکر الهی را دربردارد بزرگ‌تر از بخشی است که از فحشا و منکر بازداشته است.

۸- اما اینکه ختم اعمال صالحه با ذکر خداوند است مثال آن ختم شدن روزه با آن می‌باشد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «و تا شمار (روزهای رمضان) را کامل کنید و الله را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بدارید و باشد که شکر گزاری کنید».

و حج با آن به پایان می‌رسد: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُم مِّنْ حَجِّكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾ [البقرة: ۲۰۰] «پس چون مناسک (حج) خود را به جای آوردید، الله را یاد کنید همانند یاد کردن پدران تان بلکه بیشتر از آن».

و نماز با آن به پایان می‌رسد: ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۳] «پس چون نماز را به پایان رساندید، الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوئ خویش (خوابیده) یاد کنید».

و نماز جمعه با آن به پایان می‌رسد: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰] «پس هنگامی که نماز پایان یافت، (برای کسب رزق و روزی) در زمین پراکنده شوید و از فضل الله طلب کنید و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

بر این اساس پایان زندگی دنیا بوده و چون آخرین کلام بنده باشد خداوند متعال او را وارد بهشت می‌کند.

۹- اما اینکه فقط ذاکران از آیات الهی بهره می‌برند و آنها صاحبان عقل و خرد و مصداق اولو الالباب هستند، مثال آن در کتاب الهی این آیه است: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱] «به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (آشکاری) برای خردمندان است. کسانی که الله را در حال ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش (آرمیده) یاد می‌کنند».

۱۰- و اینکه ذکر الهی همراه تمام اعمال و مقرون آنها و روح اعمال است، مصادیق متعددی در قرآن دارد. خداوند متعال آن را مقرون به نماز ذکر می‌کند: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] «و نماز را برای یاد من بر پا دار». و آن را مقرون به روزه و حج و مناسک آن آورده است. بلکه ذکر الهی روح حج و اصل و اساس آن و مقصود آن می‌باشد. چنانکه رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا جُعِلَ الصَّوْفُ بِالْبَيْتِ وَالسَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَرَمِي الْجِمَارِ لِإِقَامَةِ ذِكْرِ اللَّهِ»: «طواف

۱- سنن ابوداود (۱۸۸۸)، مسند احمد (۲۴۳۵۱)؛ شیخ البانی این روایت را ضعیف دانسته است.

خانه و سعی بین صفا و مروه و رمی جمرات همگی برای اقامه‌ی ذکر الهی وضع شده‌اند».

و آن را مقرون به جهاد آورده است؛ و به هنگام رویارویی و جنگ با دشمنان به ذکرش دستور داده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأنفال: ۴۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبرو شدید، پایدار (و ثابت قدم) باشید و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

و در حدیثی قدسی وارد شده که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ عَبْدِي كُلَّ عَبْدِي الَّذِي يَذْكُرُنِي وَهُوَ مُلَاقٍ قِرْنَهُ»^۱: «بنده‌ی واقعی من کسی است که هنگام روبرو شدن با دشمنش مرا یاد کند».

از شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس‌الله‌روحه شنیدم که بدان استشهاد می‌کرد و از او شنیدم که می‌گفت: محبان به ذکر محبوب خود در چنین وضعیتی افتخار می‌کنند. چنانکه عنتره می‌گوید:

ولقد ذكرتک و الرماح كأنها أشطان بئرٍ في لبان الأدهم

براستی تو را یاد کردم درحالی که نیزه‌ها مانند ریسمان بلند چاه در سینه اسبم فرو رفته بود.

و دیگری گفته است:

ذکرُکِ والخطي يخطُرُ بيننا وقد نهلتُ منا المثقفة السمر

۱- سنن ترمذی (۳۵۸۰)؛ شیخ البانی این روایت را در سلسله الأحادیث الضعیفة، (۳۱۳۵) ضعیف دانسته است.

تو را یاد کردم درحالی‌که نیزه‌ها میان ما در حرکت بود و خون را از ما جاری کرده بودند.

و دیگری گفته است:

وَلَقَدْ ذَكَرْتُكَ وَالرَّمَّاحُ شَوَاجِرُ نَحْوِي وَبَيْضُ الْهِنْدِ تَقَطَّرُ مِنْ دَمِي

و تو را یاد کردم درحالی‌که نیزه‌ها از هر طرف بسوی من می‌بارد و از شمشیر سفید هندی خونم می‌چکد.

و این مسأله در بسیاری از اشعار آنها وارد شده است که بر قوت محبت دلالت می‌کند. چراکه ذکر و یاد محب از محبوبش در چنین وضعیتی که انسان جز به فکر جان خود نیست، بر این دلالت دارد که محبوب نزد محب همچون جانش یا برتر از آن می‌باشد. و این بر صداقت در محبت دلالت می‌کند. واللہ اعلم

موضوعات دهگانه قرآن کریم

ابن قیم رحمته الله در کتاب «الصواعق المرسله» می‌گوید:

موضوعاتی که قرآن کریم در بردارد به ده بخش تقسیم می‌گردد:

بخش اول: در این بخش الله متعال با بیان اسماء و صفات و افعالش، خود را به بندگان معرفی می‌کند. و بیان می‌نماید تنها معبود بر حق اوست، یکتاست و شریکی ندارد. و به مواردی در این زمینه پرداخته شده است.

بخش دوم: در این بخش به اموری دال بر موضوع بخش اول استشهاد شده است؛ این بخش در مورد نشانه‌های قدرت و آثار حکمت الهی در آفرینش انواع مخلوقات و اقسام آفریده‌ها در عالم بالا و پایین می‌باشد. و به این امور در برابر کسانی استدلال شده که دچار الحاد در اسماء و توحید الهی بوده و قائل به تعطیل صفات کمال و افعالش می‌باشند. همچنین در این بخش براهین عقلی، مثال‌های مختلف و قیاس‌های عقلی مبنی بر این موضوع بیان شده است که پیش‌تر به برخی از آنها اشاره داشتیم.

بخش سوم: بخشی که شامل این موارد می‌باشد: آغاز آفرینش، ایجاد آن، اصل و اساس آن، اینکه کدام بخش آفرینش پیش از دیگری بوده، تعداد روزهایی که در آنها آفرینش صورت گرفته، آفرینش آدم و سجده‌ی ملائکه برای او، مسأله ابلیس و تمرد و سرکشی وی و مواردی از این قبیل.

بخش چهارم: این بخش شامل ذکر معاد و زندگی دوباره، کیفیت و چگونگی آن، تغییر یافتن مخلوقات در آن از حالتی به حالت دیگر و آفرینشی دوباره می‌باشد.

بخش پنجم: ذکر احوال انسان‌ها در آخرت و تقسیم شدن آنها به دو گروه بدخت و خوشبخت؛ و خوشحالی و نارضایتی آنها از بازگشت دوباره؛ و موضوعاتی مرتبط با این مسأله.

بخش ششم: ذکر امت‌های پیشین و آنچه در گذشته رخ داده است؛ و ذکر احوال آنها با پیامبران‌شان و عذاب‌هایی که بر معاندان و تکذیب‌کنندگان نازل شده و مجازات‌هایی که به آنها گرفتار آمدند. تا آنچه بر پیشینیان گذشته است، عبرتی باشد برای معاندان؛ و به این ترتیب از راه و روش آنها در تکذیب و نافرمانی پرهیز کنند.

بخش هفتم: مثال‌هایی که برای امت‌های پیشین ذکر نموده و موعظه‌هایی که متوجه ایشان شده است. چنانکه ایشان را متوجه جایگاه و ارزش دنیا و کوتاهی عمر آن نموده و به بیان آفات آن پرداخته تا در آن زهد و تقوا پیشه کنند و تصور جاودانگی در آن‌ها رها کرده و به نعمت‌های جاودان و خیر همیشگی مشتاق گردند که در آخرت برای آنها آماده شده است.

بخش هشتم: آیاتی که دربردارنده‌ی امر و نهی، تحلیل و تحریم، بیان مواردی که شامل اطاعت و نافرمانی خداوند می‌شود، اعمال و اقوال و اخلاقی که خداوند متعال دوست دارد و اعمال و اقوال و اخلاقی که دوست ندارد و سبب خشم الهی می‌شوند، بیان مواردی که باعث تقرب به خداوند متعال بوده و ثواب و پاداش الهی را میسر می‌گرداند و مواردی که سبب دوری از خداوند متعال بوده و به مجازات الهی می‌انجامد؛ و این بخش خود به بخش‌هایی تقسیم می‌شود: فرض‌های که آنها را فرض نموده، حدودی که آنها را مشخص نموده، اموری که از آنها نهی کرده است و اخلاقی که به آنها تشویق نموده است.

بخش نهم: این بخش شامل مواردی می‌شود که خداوند متعال به دشمنان مومنان و تبیین دسیسه‌ها و نیرنگ‌های آنان پرداخته است؛ اینکه

چه قصدی در مورد مومنان دارند؛ همچنین راه مصون ماندن از کید و مکر آنها و پرهیز از آنها را بیان نموده است. و به راه‌های جبران مصیبت‌هایی پرداخته که در جنگ میان مؤمنان و کافران متوجه آنها شده است. و به طور کلی به مواردی از این دست پرداخته است.

بخش دهم: در این بخش به مواردی پرداخته شده که به پیامبر، واسطه‌ی میان الله متعال و بندگانش اختصاص دارد که شامل اوامر و نواهی وی، و حق مباح و حرام نمودن اشیاء که به وی اختصاص داده و بیان حقوق او بر امتش و مواردی از این قبیل می‌باشد.

ده بخش مذکور محوریت موضوعات قرآن را تشکیل می‌دهند. چون در الفاظ در برگیرنده این موضوعات و بخشها به دقت تأمل شود، می‌بینیم که به سه نوع کلی تقسیم می‌شوند:

۱- الفاظی که در نهایت عام بودن هستند. در این موارد ادعای تخصیص، مقصود آنها و فایده خطاب را باطل می‌کند.

۲- الفاظی که در نهایت خاص بودن می‌باشند. در این موارد ادعای عام بودن آنها جایگاهی ندارد.

۳- الفاظی که در فاصله‌ی میان نصوص عام و خاص قرار دارند.

مثال نوع اول:

- الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحجرات: ۱۶] «و الله به همه چیز آگاه است».

- ﴿وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۸۹] «و الله بر هر چیزی تواناست».

- ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] «الله آفریدگار همه چیز است».

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ [فاطر: ۱۵] «ای مردم! شما (همگی) به الله نیازمندید».

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾ [البقرة: ۲۱] «ای مردم، پروردگار خود را عبادت کنید».

- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [النساء: ۱] «ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید». و امثال این آیات؛

مثال نوع دوم:

- ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان».

- ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا﴾ [الأحزاب: ۳۷] «پس چون زید (بن حارثه - رضی‌الله‌عنه-) از او حاجت خویش بگزارد (و طلاقش داد) او را به ازدواج تو در آوردیم».

- ﴿وَأَمْرًا مُمِينَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: ۵۰] «و (نیز) زن مؤمنی را که اگر خود را به پیامبر ببخشد، اگر پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد، (این حکم) ویژه توست؛ نه دیگر مؤمنان».

مثال نوع سوم:

- ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾ [الحج: ۳۹] «به کسانی که با آنان جنگ می‌شود، اجازه (جهاد) داده شده است، از آن روی که مورد ستم قرار گرفته‌اند».

- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید».

- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾: «ای اهل کتاب».

- ﴿قُلْ يٰعِبَادِىَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ﴾ [الزمر: ۵۳] «(ای پیامبر، از جانب من) بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید!». و آیتی از این قبیل که گروه خاصی از مردم را مخاطب قرار می‌دهد. هرچند جایگاه این نوع میان دو نوع اول و دوم قرار دارد، اما در مقصود و دلالتش عام است؛ و غالب آیتی که از این نوع می‌باشند یا تمام آنها، احکام مورد نظر آنها وابسته به صفاتی است که مقتضای آن احکام می‌باشند. بنابراین عام بودن این نصوص در موضوعات مورد طرح آنها از دو جهت می‌باشد:

از جهت لفظ و معنی؛ بنابراین تخصیص این نصوص به برخی از مصادیق آن برابر است با ابطال مقصود و دلالت نص؛ چراکه توقف در آن بنا بر احتمال اراده تخصیص در آن، ابطال لفظ بوده و سبب ابطال هدف متکلم می‌باشد.

از این‌رو برخی از اهل تأویل در بسیاری از نصوص عام از این نوع، ادعای تخصیص کرده‌اند به ویژه در باب وعده و وعید و قضاء و قدر.

- چون در برابر آنها وعیدیه در باب وعید به این آیات و امثال آنها استدلال نمودند:

﴿وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَاَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيْمًا﴾ [النساء: ۹۳] «و هرکس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه می‌ماند و الله بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب بزرگی برای او آماده ساخته است».

و اینکه می‌فرماید: ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ يٰكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يٰكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نٰرًا وَّسَيَصْلُوْنَ سَعِيْرًا﴾ [النساء: ۱۰] «بی‌گمان

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتش را در شکم خود (فرو می‌برند و) می‌خورند و به زودی به آتشی برافروخته درآیند».

به ادعای تخصیص پناه برده و گفتند: این نصوص در مورد گروه خاصی و معینی وارد شده‌اند و به این قانون پناه بسته‌اند و گفتند: دلیل لفظی عام مبنی بر مقدماتی است از جمله عدم تخصیص؛ و انتفای آن معلوم نیست.

- اما در بحث قضا و قدر چون کسانی که قایل به آن بودند در برابر قدریه (منکران قدر) به این آیات و امثال آنها استدلال نمودند:

﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] «الله آفریدگار همه چیز است».

﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۲۰] «و او بر هر چیز تواناست».

قدریه در پاسخ ادعای تخصیص نمودند.

اما از میان فرقه‌های گمراه و باطل، رافضه بیش از دیگران ادعای تخصیص نصوص عام را مطرح کرده است؛ بنا بر دیدگاه آنان کمتر نص عامی در قرآن و سنت در باب ستایش صحابه وجود دارد و هر نصی را که در باب صحابه وارد شده، در مورد علی علیه السلام و اهل بیت می‌دانند!!

و همین است رفتار هریک از پیروان مذاهب مختلف که چون نص عامی برای آنها مطرح شود که مخالف مذهب‌شان باشد، ادعای تخصیص آن‌را مطرح نموده و می‌گویند: اکثر عمومات قرآن تخصیص یافته‌اند. اما این ادعا صحیح نیست بلکه اکثر نصوص بر عام بودن خود باقی و محفوظند.

بنابراین باید حفظ عمومات مدنظر قرار گیرد؛ چراکه این امر انسان را از اقوال باطل زیادی نجات می‌بخشد که مدعیان تخصیص بدون هیچ دلیلی از جانب خداوند، مطرح کرده‌اند. و ایشان در این مسأله از جهت لفظ و معنا به خطا رفته‌اند:

- اما از جهت لفظ: به عنوان مثال تمام نصوصی که در قرآن دربردارنده‌ی وعید اهل کبائر هستند، با الفاظی عام وارد شده‌اند که بر عام بودن آنها تاکید شده است. مانند نصوص ذیل:

﴿وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۹] «و هرکس از شما که ستم (= شرک) کند، عذاب بزرگی به او می‌چشانیم».

﴿وَمَنْ يُؤْلِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا أُولَهُ جَهَنَّمُ وَيُبْسِ الْأَمْصِيرُ﴾ [الأنفال: ۱۶] «و هرکس در آن روز به آنها پشت کند - مگر آنکه (هدفش از کناره‌گیری) برای حمله دوباره یا (به قصد) پیوستن به گروهی (دیگر باشد) - به خشم الله بازگشته (و سزاوار) است و جایگاه او جهنم است و چه بد جایگاهی است».

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ لَهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ [النساء: ۹۳] «و هرکس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه می‌ماند».

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ [۷-۸] «پس هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد (پاداش) آن را می‌بیند. و هرکس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، (کیفر) آن را می‌بیند».

رسول خدا ﷺ این آیه را «جامعة فاذة» نامید یعنی عام و در باب خود یکتا؛

و اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ [۷۴-۷۵] «بی‌گمان کسی که فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ»

گناه‌کار به نزد پروردگارش حاضر شود، پس آتش جهنم برای اوست، در آنجا نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. و کسی که مؤمن نزد او آید، درحالی‌که کارهای شایسته انجام داده باشد، پس اینان برای‌شان درجات بلند است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى﴾ [النساء: ۱۰] «بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند».

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ [الفرقان: ۶۸] «و کسانی که با الله معبود دیگر را نمی‌خوانند».

و آیات متعدد دیگری که عام بوده و از عمومات قرآن می‌باشند که مقصود عمومیت آنهاست؛ آیاتی که اگر عام بودن آنها منتفی تلقی گردد، مقصود اغلب قرآن باطل می‌گردد. و بر این اساس است که شمس الأئمة سرخسی می‌گوید: «انکار عام بودن نص بدعتی است که در اسلام بعد از قرون سه‌گانه به وجود آمد».

اسباب ده‌گانه برای دفع شر حسود

ابن قیم رحمته در کتاب «بدائع الفوائد» در پایان تفسیر سوره‌ی فلق می‌نویسد:

فصل: با ده سبب شر حسود از محسود دفع می‌گردد:

سبب اول: پناه بردن به خداوند متعال از شر حسود؛ و مقصود سوره‌ی فلق همین است. الله متعال استعاذه (پناه جستن) وی را می‌شنود و می‌داند که از چه چیزی به او پناه می‌جوید.

منظور از شنیدن خداوند متعال در اینجا، شنیدنی است که با اجابت همراه است نه شنیدن عام؛ مانند اینکه می‌گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی: «الله شنید و قبول کرد ستایش کسی را که او را ستایش نمود». و از این قبیل است قول خلیل الله ابراهیم علیه السلام که فرمود: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعٌ الدُّعَاءِ﴾ [ابراهیم: ۳۹] «مسلماً پروردگار من شنونده‌ی دعاست». یعنی اجابت‌کننده‌ی دعاست.

گاهی خداوند متعال این شنیدن را مقرون به علم و گاهی مقرون به دیدن ذکر می‌کند. و این به اقتضای حال و وضع کسی است که پناه می‌جوید. گاهی انسان از شر دشمنش که می‌داند الله متعال او را می‌بیند و نیرنگ و شرش را می‌داند، پناه می‌جوید؛ خداوند متعال به چنین پناه‌جویی خبر داده که پناه جستن وی را می‌شنود یعنی اجابت‌کننده و دانا به مکر و نیرنگ دشمنش می‌باشد و او را می‌بیند تا به این ترتیب امیدواری پناه‌جو را وسعت بخشد و او نیز قلباً به دعا در پیشگاه الهی روی آورد.

در حکمت قران بیندیش؛ اینکه چگونه در سوره‌ی اعراف و حم سجده پناه جستن از شیطان را با الفاظ «السمیع العلیم» ذکر نموده است. شیطانی که به وجود او آگاهیم و او را نمی‌بینیم؛ و نیز در سوره‌ی «حم مومن» پناه جستن از شر انسان با الفاظ «السمیع البصیر» وارد شده است. انسانی که با او انس گرفته می‌شود و با دیدگان مشاهده می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾ [غافر: ۵۶] «همانا کسانی که در آیات الله بدون هیچ حجت (و دلیلی) که برای آنها آمده باشد، مجادله می‌کنند، در سینه‌های‌شان جز تکبر نیست که خود به آن نخواهند رسید، پس به الله پناه ببر، بی‌گمان اوست که شنوای بیناست».

زیرا افعال انسان محسوس بوده و با چشم دیده می‌شود اما کید و مکر شیطان از راه ایجاد وسوسه و القای خیالات به قلب می‌باشد که به وسیله‌ی علم و نه دیدن احساس می‌شوند. بنابراین خداوند متعال در این مورد به پناه جستن به خداوند شنوای دانا امر نموده است. اما در باب آنچه با چشم دیده می‌شود و با رؤیت درک می‌شود به پناه جستن به خداوند شنوای بینا امر نموده است.

سبب دوم: رعایت تقوای الهی و مراقبت از آن در امر و نهی؛ چنانکه هرکس تقوای الهی پیشه کند، الله متعال حفاظت وی را به عهده می‌گیرد و او را به دیگری وانمی‌گذارد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ [آل عمران: ۱۲۰] «و اگر شما صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، مکر و نیرنگ‌شان هیچ زبانی به شما نمی‌رسد».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبدالله بن عباس فرمودند: «أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ أَحْفَظِ اللَّهَ تَحِذُهُ تُجَاهَكَ»: «(امر و نهی) الله متعال را حفظ کن، تو را (در دنیا و آخرت) حفاظت می‌کند؛ (حق) الله متعال را رعایت کند، او را در برابر خود می‌یابی».

بنابراین هرکس امر و نهی الهی را حفظ کند، الله متعال او را حفاظت می‌کند و بلکه به هر سو رو کند، الله متعال را در برابر خود می‌یابد؛ و هرکس الله متعال حافظ او بوده و در برابرش باشد، از چه کسی می‌ترسد و حذر می‌کند؟!

سبب سوم: صبر در برابر دشمن؛ اینکه با او درگیر نشود و از او شکایت نکند و هرگز به اذیت و آزار او توجه نکند. براستی با هیچ امری چون صبر و توکل بر الله، بر حسود چیره نمی‌گردد؛ نباید تأخیر در فرجام حسود و بغاوت وی را امری طولانی پندارد، چون هرگاه در حق او به تعدی و تجاوز روی آورد، این تجاوز همچون سرباز و نیرویی برای فرد مورد تجاوز و حسادت واقع شده، خواهد بود؛ در واقع فرد متجاوز به این ترتیب با خود می‌جنگد درحالی‌که متوجه نیست؛ لذا تعدی و تجاوز وی، همچون تیری است که خود به سوی خود پرتاب می‌کند اگر فرد مورد تجاوز واقع شده ببیند؛ اما به سبب ضعف بصیرتش، تنها صورت ظاهری تجاوز را می‌بیند و نه پایان و سرانجام آن را. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ﴾ [الحج: ۶۰] «و هرکس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند، سپس بر او ستم شود، بدون شک الله متعال قطعاً او را یاری خواهد کرد».

چون الله متعال برای فردی که در بار دوم به او ستم شده ضمانت کرده که نصرت و یاری‌اش همراه او خواهد بود حال آنکه در بار اولی که به او ستم شده حقش را به طور کامل دریافت کرده است، حمایت خداوند متعال از کسی چگونه خواهد بود که جزئی از حقش را هم نگرفته است بلکه نسبت به او تعدی و تجاوز شده و صبر کرده است.

در میان گناهان هیچ گناهی چون تعدی و تجاوز و قطع پیوند خویشاوندی نیست که فرجام و مجازات آن سریع‌تر از این‌دو باشد؛ بلکه سنت الهی بر این رفته که اگر کوهی بر کوهی تجاوز کند، آنکه تجاوز کرده را ویران خواهد کرد.

سبب چهارم: توکل بر الله متعال؛ ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند، پس همان او را کافی است».

توکل از قوی‌ترین اسبابی است که بنده به وسیله‌ی آن اموری را از خود دور می‌کند که از توانایی او خارج است؛ اموری چون اذیت و آزار خلق و ظلم و تجاوز آنها؛ توکل از قوی‌ترین اسباب در این زمینه است. چراکه الله متعال برای او کافی است و هرکس الله متعال کافی و نگهدار او باشد و از او حمایت کند، فرصتی برای دشمنش علیه او نخواهد بود و جز ضرر و زیانی که چاره‌ای جز آن نیست متوجه وی نخواهد شد؛ اموری مانند گرمی و سردی و گرسنگی و تشنگی؛ اما اینکه زیان و ضرری متوجه وی گردد که مطابق میل و اراده‌ی متجاوز باشد، هرگز رخ نمی‌دهد. و تفاوت است بین آزاری که در ظاهر اذیت کردن آن شخص بوده اما درحقیقت احسان به او و آسیب‌رسانی به خود است و بین ضرری که شخص (متجاوز) با آن دلش از وی (فرد مظلوم) خنک می‌شود.

برخی از سلف صالح گفته‌اند: الله متعال برای هر عملی جزا و پاداشی از جنس آن قرار داده است؛ و پاداش توکل بر او تعالی را همان کفایت نمودن

بنده‌اش قرار داده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾؛ «و هرکس بر الله توکل کند، پس همان او را کافی است». خداوند متعال در پاداش توکل نفرموده که چنین و چنان پاداشی را به متوکل می‌دهد چنانکه در بحث اعمال نوع پاداش را بیان می‌کند؛ بلکه در پاداش آن خود را کفایت‌کننده بنده‌ی متوکل و حامی او می‌شمارد. بنابراین چون بنده چنانکه باید بر خداوند متعال توکل کند، هرچند تمام آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند به کید و مکر و نیرنگ علیه وی برخیزند، الله متعال برای متوکل راه برون رفت از این همه دسیسه را میسر می‌گرداند و او را در برابر آنها کفایت نموده و یاری می‌رساند. و همانا ما در کتاب «الْفَتْحِ الْقُدْسِيِّ» حقیقت توکل و فواید و شدت نیاز بنده به آن را بیان نمودیم؛ و در آنجا به ذکر فساد دیدگاه کسانی پرداختیم که توکل را از جمله مقامات معلول و مقامات عوام می‌دانستند؛ و از چند وجه بطلان دیدگاه آنان را در این زمینه ذکر نمودیم. و بیان کردیم که توکل از بزرگ‌ترین و والاترین مقامات عارفان است و هرچه مقام بنده ارتقا یابد، نیاز وی به توکل بیشتر و شدیدتر می‌گردد؛ و توکل بنده به اندازه ایمان او می‌باشد. اما در اینجا مقصود ما ذکر اسبابی است که به وسیله‌ی آنها شر حاسد و چشم‌زخم‌زننده و ساحر و متجاوز دفع شود.

سبب پنجم: عدم توجه قلب به آن؛ و اینکه هرگاه در ذهن وی خطور کرد به محو آن از ذهنش بپردازد. بنابراین نه بدان توجهی داشته باشد و نه از آن بترسد و نه قلبش را مشغول آن کند؛ و این از سودمندترین داروها و قوی‌ترین اسباب در دفع شر حسود می‌باشد. چنین وضعیتی مشابه موقعیت کسی است که دشمنش او را فرامی‌خواند تا با او درگیر شده و از این طریق به اذیت و آزار وی بپردازد؛ اما چون وی متعرض او نگردد و با او درگیر نشود، بلکه از وی دوری جوید، دشمنش به او آسیبی نمی‌رساند. اما اگر

هریک از آنها با دیگری درگیر شود، حاصل آن چیزی جز شر و بدی نخواهد بود. ارواح نیز چنین هستند؛ چنانکه اگر روح انسان متوجه این مسأله شده و دچار این دغدغه گردد درحالی که روح حسود متجاوز پیوسته در خواب و بیداری متوجه او بوده و از هدف خود که آسیب رساندن به محسود است سست و بی تفاوت نمی‌شود، بلکه آرزوی آن دارد که دو روح با یکدیگر درگیر شوند؛ چون دو روح هر یک با دیگری درگیر شوند، آرامش و اطمینان از بین رفته و جای خود را به شر و شرارت می‌دهد تا اینکه یکی از آنها نابود شود. بنابراین چون انسان روح خود را از این مسأله مصون داشته و بدان توجهی نکند و ذهنش را درگیر آن نکند و چون به ذهنش خطور کرد آن را از خود دفع نماید و به امری مشغول گردد که برای او اولی‌تر و سودمندتر است، حسود تنها مانده و خودش را می‌خورد؛ چراکه حسادت همچون آتش است که اگر چیزی را برای سوزاندن نیابد خود را می‌سوزاند؛ و این امر مهمی است که فایده‌ی آن بسیار است و جز کسی که از نفسی شریف و همتی والا برخوردار است آن را دریافت نمی‌کند. اما نادان و ناآزموده‌ای که در پی انتقام و خنک شدن دل از دشمنش می‌باشد، از این مقام والا بسیار فاصله دارد؛ و تفاوت زیادی میان انسان زیرک و باهوش و او می‌باشد؛ و کسی را یارای شناخت این مقام نیست مگر آنکه حلاوت و پاکی این نعمت را چشیده باشد؛ گویا چنین شخصی معتقد است که یکی از بزرگ‌ترین عذاب‌های قلب و روح، مشغول شدن و وابستگی قلب و روح به این مسأله است و چیزی برای روح دردناک‌تر از پرداختن به این مسأله نمی‌بیند؛ و جز نفوس مطمئنه و آرام و نرم که به وکالت الله متعال از ایشان راضی شده و دانسته‌اند که یاری و نصرت خداوند متعال برای آنها بهتر از یاری خودشان است، این مهم را تصدیق نمی‌کنند؛ بنابراین به الله متعال اطمینان کرده و با تکیه بر او آرامش می‌یابد. و می‌داند که ضمانت الهی حق است و وعده او

راست می‌باشد؛ و کسی چون الله متعال به عهد و پیمانش وفادار نیست؛ و از او راستگوتر نیست؛ لذا می‌داند که نصرت و یاری خداوند متعال برای او قوی‌تر، استوارتر، مداوم‌تر و پرفایده‌تر از یاری خودش یا نصرت و یاری مخلوقی چون خود برای او می‌باشد؛ و در این زمینه تقویت نمی‌گردد مگر با تمسک به سبب ششم؛

سبب ششم: و آن عبارت است از روی آوردن به الله و رعایت اخلاص برای او و قرار دادن محبت و کسب رضایت و بازگشت به سوی خداوند به جای آنچه در نفسش خطور می‌کند. به این ترتیب آرمان و آرزوهایش رفته رفته مقهور و مغلوب گشته و از بین می‌روند. و بلکه خواطر و هواجس و آرزوهایش همگی در مسیری که خداوند متعال دوست دارد و در جهت تقرب الهی و کسب رضایت و رحمت الهی و ذکر او قرار می‌گیرد؛ چنانکه محب واقعی محبت محبوبش را که به او نیکی نموده ذکر می‌کند. محبوبی که محبتش تمام وجودش را فراگرفته است. بنابراین قلبش را یارای آن نیست که از ذکرش روی برگرداند و روحش را توان آن نیست که از محبتش دست بکشد؛ چون انسان به این مرحله برسد، چگونه راضی می‌شود محل افکار و قلبش را مشغول و درگیر کسی نماید که به او حسادت می‌ورزد و در پی تجاوز در حق او می‌باشد؛ چگونه چنین کسی می‌تواند خود را مشغول انتقام از حسود و تدبیر علیه وی گرداند. چنین رفتار انتقام‌جویانه‌ای تنها از کسی سر می‌زند که از قلبی ویران برخوردار است؛ قلبی که از هرگونه محبت الهی و بزرگی و طلب رضایت او خالی است؛ بلکه چون دچار حسادت دیگران گردد، هنوز که وارد قلب وی نشده نگهبانان قلبش ندا می‌دهند: برحذر باش از محدوده‌ی پادشاه؛ به مسافرخانه‌هایی برو که هرکس به آنها مراجعه کند جای سکونت می‌یابد؛ تو را چه به خانه پادشاهی که بر آن کشیک و نگهبان گماشته و با دیوارهای بلند آن را احاطه کرده است؟!

الله متعال در حکایت از دشمنش ابلیس می‌فرماید که وی گفت: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۳﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [ص: ۸۲-۸۳] «(ابلیس) گفت: پس به عزت سوگند که همه آنها را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان برگزیده‌ی تو را، از میان آنها».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ﴾ [الحجر: ۴۲] «یقیناً تو را بر بندگانم تسلطی نیست».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۹۹﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [النحل: ۹۹-۱۰۰] «بی‌گمان او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، (هیچ) تسلطی ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که او را به دوستی (و سرپرستی) خود برگزیده‌اند و کسانی که (به پیروی از وی) به او (= الله) شرک می‌ورزند».

و در حق یوسف صدیق علیه السلام می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [یوسف: ۲۴] «این چنین (کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، بی‌گمان او از بندگان مخلص (و برگزیده‌ی) ماست».

براستی چه وسیع است سعادت و خوشبختی کسی که وارد این قلعه شود؛ به قلعه‌ای پناه برده که هرکس بدان پناه جوید ترسی بر او نخواهد بود و زبانی متوجه وی نمی‌گردد و دشمن به وی دسترسی ندارد: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾﴾ [الحديد: ۲۱] «این فضل الله است که به هرکس بخواهد می‌دهد و الله دارای فضل عظیم است».

سبب هفتم: توبه از گناهان به سوی خداوند متعال؛ گناهایی که سبب تسلط دشمنانش بر او شده‌اند. چرا که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ

مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ﴿[الشوری: ۳۰]﴾ «و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید». و به اصحاب پیامبرش صلی الله علیه و آله که بهترین انسانها بعد از وی می‌باشند می‌فرماید: ﴿أَوْلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَلَيْ هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۵] «و آیا هنگامی که مصیبتی (در جنگ احد) به شما رسید، درحالی که دو برابر آنرا (در جنگ بدر به کافران) رسانده بودید، گفتید: این (مصیبت) از کجا است؟ بگو: آن از جانب خودتان است (و نتیجه نافرمانی دستور پیامبر صلی الله علیه و آله است)».

بنابراین کسی بر بنده مسلط نمی‌شود که او را مورد اذیت و آزار قرار دهد مگر به سبب گناهی که بنده دانسته یا ندانسته مرتکب شده است؛ و آنچه بنده از گناهانش نمی‌داند چندین برابر گناهی است که از آنها آگاه است. و از اموری که نسبت به آنها آگاه است و مرتکب شده، آنچه فراموش می‌کند بسیار بیشتر از مواردی است که به یاد دارد.

و در دعای مشهور آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ وَأَنَا أَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ»: «بارالها به تو پناه می‌برم از اینکه به تو شرک ورزم درحالی که می‌دانم و از تو طلب مغفرت می‌کنم در مورد آنچه نمی‌دانم». بنابراین نیاز بنده به طلب مغفرت در مورد آنچه نمی‌داند بسیار بیشتر از مواردی است که از آنها آگاه است؛ و هیچ سبب اذیت و آزاری بر وی مسلط نمی‌گردد مگر به واسطه‌ی گناهی که مرتکب می‌شود.

یکی از سلف صالح با مردی مواجه شد که به او بد و بیراه گفت، پس به آن مرد گفت: منتظر بمان تا وارد خانه شوم سپس نزدت بازگردم؛ پس وارد خانه شد و به سجده افتاد و به تضرع به درگاه الهی مشغول شد، توبه کرد و به سوی خداوند متعال بازگشت؛ سپس به سوی آن مرد خارج شد؛ آن مرد

گفت: چه کردی؟ گفت: از گناهی به سوی خداوند متعال توبه کردم که به واسطه‌ی آن تو را بر من مسلط نمود.

انشاءالله به این مساله می‌پردازیم که در هستی شری جز گناه و موجبات آن وجود ندارد. چنانکه اگر انسان از گناه در امان باشد، از موجبات و پیامدهای آن در امان خواهد بود. بنابراین برای بنده‌ای که بر او تجاوز شده و مورد اذیت و آزار قرار گرفته و دشمنش بر او تسلط یافته، چیزی سودمندتر از توبه‌ی نصوح نیست.

نشانه‌ی سعادت و نیک‌بختی انسان این است که فکر و اندیشه‌اش را متوجه نفس و گناهان و عیب‌هایش داشته و به توبه و اصلاح آنها بپردازد؛ چنانکه فرصتی برای اندیشیدن در آنچه بدان گرفتار شده نمی‌ماند؛ بلکه مشغول توبه و اصلاح عیب و نقص‌هایش می‌گردد؛ و در این میان الله متعال عهده‌دار یاری و نصرت، حفظ و دفاع از وی می‌باشد. برآستی که چه بنده‌ی سعادت‌مندی است! و چه با برکت است آن بلایی که بر وی نازل شده! و چه تأثیر خوبی بر او داشته است! اما نباید از این نکته غافل شد که توفیق و بالندگی به دست خداوند متعال است؛ آنچه الله متعال می‌بخشد کسی را یارای منع آن نیست و آنچه را او منع کند کسی را یارای بخشیدن آن نیست. چراکه (تا توفیق الهی نباشد) هر کسی توفیق دست‌یافتن به آن را ندارد، نه آن‌را می‌شناسد، نه قصد آن می‌کند و نه بر آن توان و قدرتی دارد؛ چراکه هر نیرو و قوتی (برای دفع ضرر و یا جلب منفعت) وابسته به الله متعال است.

سبب هشتم: صدقه و نیکی در حد توان؛ در این دو مورد تأثیری عجیبی در دفع بلا و مصیبت و چشم‌زخم و شر حسود می‌باشد. و اگر در توصیه به این امر جز تجربه‌های امت‌های قدیم و جدید نمی‌بود، برای عمل بدان کافی بود. بسیار بعید است چشم‌زخم، حسادت و اذیت و آزار دامنگیر نیکوکار

صدقه‌دهنده شود. و اگر دچار بخشی از این امور گردد، در واقع در آنها لطف و یاری و تأیید الهی را بدست آورده و فرجام نیک برای او خواهد بود. نیکوکار صدقه‌دهنده در پناه نیکی و احسانش می‌باشد و صدقه‌ای که می‌پردازد چون سپری نیک و دژ محکمی از سوی خداوند متعال است که از او حفاظت می‌کند؛ به طور کلی شکر نعمت نگهبان و مراقب آن در برابر هر سببی است که منجر به زوال و نابودی آن می‌گردد.

یکی از قوی‌ترین این اسباب (برای نابودی نعمت از بنده)، حسادت حسود و چشم‌زخم‌زننده است چراکه وی خسته نمی‌شود و دلش خنک نمی‌گردد تا اینکه نعمت از محسود گرفته شود. در این صورت است که آرام گرفته و آتش حسادتش خاموش می‌گردد؛ -خداوند متعال هرگز آنرا خاموش نکند-. بنابراین بنده با هیچ عملی چون شکر نمی‌تواند از نعمت الهی مراقبت کند و هیچ عملی چون گناه و معصیت نمی‌تواند آنرا در معرض زوال و نابودی قرار دهد. چراکه گناه کفران نعمت است که درواقع دروازه‌ای است به سوی کفران و ناسپاسی نعمت دهنده.

بنابراین نیکوکار صدقه‌دهنده با این عمل خود سربازان و لشکری را به استخدامش درمی‌آورد که برای دفاع از او می‌جنگند درحالی‌که او در بسترش خواب است؛ اما هرکس سرباز و لشکری نداشته باشد و دشمن داشته باشد، نزدیک است که دشمنش بر او پیروز گردد هرچند مدت این پیروزی به تأخیر افتد. والله المستعان

سبب نهم: که یکی از سخت‌ترین اسباب و دشوارترین آنها برای نفس می‌باشد. و کسی را یارای توفیق بر آن نخواهد بود مگر آنکه بهره‌ی وی نزد خداوند متعال بزرگ باشد. و آن خاموش کردن آتش حسود و متجاوز و آزار دهنده با نیکی کردن به او می‌باشد. چنانکه هرچه اذیت و آزار و شرارت و تجاوز و حسادت وی افزایش یابد، بر نیکی به او و نصیحتش و دلسوزی برای

او افزوده گردد؛ گمان نمی‌کنم وقوع چنین امری را تصدیق‌نمایی چه برسد به اینکه آن را به مرحله عمل درآوری!!

اکنون به کلام الهی توجه کنید که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (۳۱) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (۳۵) وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۳۶-۳۴) [فصلت: ۳۶-۳۴] «و (هرگز) نیکی و بدی یکسان نیست، همیشه به نیکوترین شیوه پاسخ ده، پس ناگاه (می‌بینی) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوست صمیمی است. و (اما) جز کسانی که شکیباً باشند به آن نایل نمی‌شوند و جز دارنده بهره بزرگ (از ایمان و اخلاق) کسی به آن دست نمی‌یابد. و هرگاه وسوسه‌ای (بازدارنده) از سوی شیطان تو را بازگرداند، پس به الله پناه ببر، یقیناً اوست که شنوای داناست».

و اینکه می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (۳۵) [القصص: ۵۴] «اینان (کسانی اند که) به (سبب) صبری که کرده‌اند، پاداش‌شان دوبار (به آنان) داده می‌شود و (این‌ها) با نیکی‌ها بدی‌ها را دفع می‌کنند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

در حالت و وضعیتی که برای رسول خدا ﷺ رخ داد تأمل کنید؛ که قومش او را زدند (چنانکه زخمی شد) و خونس جاری گردید اما او خون را از خود پاک می‌کرد و می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «پروردگارا، قوم مرا ببخش که آنها نمی‌دانند». رسول خدا ﷺ در این کلمات چهار مقام از مقامات احسان را با هم جمع نموده است و اینگونه با رفتار زشت و زنده آنها مقابله می‌کند:

- بخشیدن آنها
 - طلب مغفرت برای آنها
 - معذور شمردن آنها به اینکه نمی‌دانند.
 - مهربانی و دلسوزی برای آنها چنانکه آنها را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «اغْفِرْ لِقَوْمِي»: «قوم مرا ببخشای». چنانکه کسی برای شفاعت دیگری که رابطه‌ای با او دارد می‌گوید: این فرزند من است، این غلام من است، این دوست من است، پس به خاطر من از او درگذر.
- اکنون امری را بشنو که بر نفس آسان است و احسان را در نزد آن پاک و خوشایند جلوه داده و به وسیله‌ی آن نفس را از نعمت برخوردار می‌گرداند: بدان که گناھانی داری که بین تو و الله متعال می‌باشند، از فرجام و عاقبت آن می‌ترسی و امید به بخشش آنها داری، اینکه خداوند متعال آنها را ببخشد و با این همه تنها به بخشیدن اکتفا نشود بلکه به تو نعمت داده شود و مورد اکرام قرار بگیری و بیش از آنچه در تصور داری به تو نیکی و احسان گردد و از امور سودمند برخوردار شوی؛ پس اگر این چنین امیدواری که خداوند متعال در برابر بدی تو چنین رفتاری با تو داشته باشد، خود در پیشه کردن چنین رفتاری با مخلوقاتش در برابر بدی‌های آنها سزاوارتر و در اولویت قرار داری؛ تا اینکه خداوند متعال چنین رفتاری با تو داشته باشد. چراکه جزا از جنس عمل است. بنابراین رفتار خداوند متعال در برابر گناھان و بدی‌هایی که مرتکب شدی، همان رفتاری خواهد بود که در برابر بدی‌های مردم در حق تو با آنها داشتی. (این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان).
- پس از این، اختیار با توست که انتقام بگیری یا ببخشی و نیکی کنی یا نکنی؛ بنابراین چنانکه عمل کنی پاداش می‌یابی؛ و چنانکه با بندگان الهی رفتار کنی با تو رفتار می‌شود.

هرکس این معنا و مفهوم را تصور نموده و در ذهن داشته باشد، نیکی به کسی را که با او بدی کرده، آسان می‌بیند. و این علاوه بر نصرت و یاری الله متعال و معیت خاص خداوند است که با او همراه می‌باشد. چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند: «أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي قَرَابَةً أَصْلُهُمْ وَيَقْطَعُونِي، وَأُحْسِنُ إِلَيْهِمْ وَيُسيئُونَ إِلَيَّ، وَأَحْلُمُ عَنْهُمْ وَيَجْهَلُونَ عَنِّي، فَقَالَ: «لَئِنْ كُنْتَ كَمَا قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسْقُهُمُ الْمَلَّ وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ مَا دُمْتَ عَلَى ذَلِكَ»: «مردی عرض کرد: ای رسول خدا، من خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آنها با من ارتباط ندارند؛ و من به آنان نیکی می‌کنم، ولی آنها به من بد می‌کنند؛ من در برابر بدی‌های‌شان شکیبایی می‌ورزم، ولی آنها باز هم به من بدی می‌کنند؛ رسول خدا فرمود: اگر همین‌گونه باشی که گفتم، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابر آنان با تو خواهد بود.»

و این علاوه بر ستایش مردم از او می‌باشد که پیشاپیش به وی رو می‌کند و همگی با او بر علیه دشمنش همراه می‌شوند. چنانکه هرکس بشنود که او فردی نیکوکار است و به دیگری نیکی می‌کند حال آنکه آن غیر در حق او بدی می‌کند، با قلب و دعا و همتش در کنار نیکوکار علیه بدکار می‌ایستد. و این امری فطری است که الله متعال بندگانش را بر آن خلق کرده است. او با این نیکی لشکری را برای خود استخدام نموده که نه آنها را می‌شناسد و نه آنان او را می‌شناسند و نه از او حقوقی می‌خواهند و نه نانی؛ این درحالی است که وی در برابر دشمنش و کسی که به او حسادت می‌کند دو حالت دارد:

- اینکه با نیکی به وی بر او تسلط یابد؛ و اینگونه او را مطیع و ذلیل خود گرداند و با نیکی در حق وی خود را محبوب‌ترین مردم نزد وی نماید.

- یا اینکه اگر بر بدی‌اش نسبت به وی اصرار ورزد، مکر وی را متلاشی نموده و رگ و ریشه‌ی وی را قطع نماید.

اما نباید از این نکته غافل بود که با نیکی به وی لذتی چندین برابر انتقام از وی را به او می‌چشاند.

هرکس این مهم را تجربه کند، آن‌را چنانکه باید می‌شناسد و درک می‌کند. و این الله متعال است که توفیق می‌دهد و یاری می‌کند. خیر و خوبی تماماً به دست اوست و هیچ معبود بر حقی جز او نیست؛ و کسی است که از او خواسته می‌شود ما و برادران‌مان را به منت و بزرگواری خود در این مسیر قرار دهد.

خلاصه: در این مقام بیش از صد فایده برای بنده در دنیا و آخرت وجود دارد که این شاء الله در جای دیگری به آنها می‌پردازیم.

سبب دهم: این سبب دربردارنده تمام اسباب مذکور می‌باشد؛ و بلکه محوریت همه این اسباب را داراست. و آن عبارت است از اخلاص در توحید و انتقال از اسباب به سوی توجه به مسبب الاسباب یعنی خداوند عزیز حکیم؛ و دانستن این مساله که اسباب وسایلی هستند همچون حرکات باد که در اختیار محرک و خالق و سازنده‌ی آنها می‌باشند و هیچ سود و ضرری را عاید انسان نمی‌کنند مگر با اذن و اراده‌ی الله متعال؛ و این خداوند متعال است که به وسیله‌ی آنها بنده‌اش را نیک می‌گرداند و تنها اوست که آنها را از او دور می‌کند نه هیچکس دیگر.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۗ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ [یونس: ۱۰۷] «و اگر الله زبانی به تو برساند،

پس جز او هیچ‌کس نتواند آن‌را برطرف کند و اگر اراده خیری برای تو کند، پس هیچ‌کس فضل او را باز نتواند داشت».

و رسول خدا ﷺ به عبدالله بن عباس رضی الله عنه فرمودند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُوكَ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوكَ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ»^۱: «بدان که اگر همه امت جمع شوند تا به تو سودی برسانند، جز به همان اندازه‌ای که الله متعال برای تو مقدر نموده سودی به تو نمی‌رسانند. و اگر تمام امت جمع شوند که به تو ضرری برسانند، جز به اندازه‌ای که الله متعال برای تو مقدر نموده ضرری متوجه تو نمی‌کنند».

بنابراین چون بنده اخلاص در توحید را رعایت کند، قطعاً ترس و خوف غیر الله از قلبش خارج می‌گردد و دشمن در نظر او ناچیزتر از آن است که همراه الله متعال از او نیز بترسد؛ بلکه فقط و فقط از الله متعال می‌ترسد و با ترس از الله متعال از ترس دیگران در امان می‌باشد. و از قلبش فکر و ترس دشمن خارج می‌شود و جای آن‌را محبت و خشیت و انابت و توکل و توجه به خداوند متعال می‌گیرد. و معتقد است که مشغول کردن خود به امر دشمنش و ترس از او، برابر است با نقص و کاستی در توحید؛ لذا اگر در توحیدش خالص باشد تنها مشغول توحید خواهد بود و به این ترتیب الله متعال از او حفاظت نموده و دفاع می‌کند. چراکه الله متعال از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند؛ بنابراین چون مؤمن باشد، الله متعال از وی دفاع می‌کند.

و الله متعال متناسب با ایمان بنده از او دفاع می‌کند؛ پس اگر ایمانش کامل باشد دفاع الله متعال از وی در کامل‌ترین وجه خود خواهد بود؛ و اگر

۱- مسند احمد (۲۶۶۹)؛ سنن ترمذی (۲۵۱۶).

ایمان وی ضعیف باشد به همان میزان دفاع الله متعال از وی ضعیف خواهد بود. و به همین ترتیب؛ چنانکه برخی از سلف صالح گفته‌اند: «هرکس با تمام وجود به الله متعال روی آورد، الله متعال به طور کامل به او روی می‌آورد؛ و هرکس به طور کلی از الله متعال روی گرداند، الله متعال به کلی از او روی می‌گرداند. و هرکس گاه گاه چنین کند، رفتار الله متعال متناسب با رفتار وی گاه گاه خواهد بود».

بنابراین توحید قلعه‌ی مستحکم و استوار الله متعال است که هرکس در آن وارد شود در امنیت و آرامش خواهد بود.

برخی از سلف صالح گفته‌اند: «هرکس از الله متعال بترسد همه چیز از او می‌ترسد و هرکس از الله متعال نترسد، خداوند متعال او را از همه چیز می‌ترساند».

آنچه ذکر شد اسباب ده‌گانه‌ای بود که به وسیله‌ی آنها شر حسود و چشم‌زخم‌زننده و ساحر دفع می‌شود. و هیچیک از آنها سودمندتر از روی آوردن به الله متعال، توکل بر او و اطمینان به او نیست. و اینکه جز از او نترسد بلکه تنها و تنها از او بترسد و جز به او امید نداشته باشد بلکه تنها و تنها امیدش او تعالی باشد؛ بنابراین قلبش وابسته به غیرالله نباشد و فقط از الله متعال کمک بخواهد و به او امید داشته باشد.

اما چون قلب وی وابسته به غیرالله باشد و امید و ترس وی متوجه غیر الله باشد، به همان غیر سپرده می‌شود و از جانب او خوار و ذلیل می‌گردد؛ پی هرکس از جز خداوند متعال بترسد، آن غیر بر وی تسلط می‌یابد و هرکس به غیرالله امید داشته باشد، حمایتی از او نمی‌بیند و از خیر محروم می‌ماند. و این سنت الهی در میان مخلوقاتش می‌باشد: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

تَبْدِيلًا ﴿٢٦﴾ [الأحزاب: ۶۲] «و هرگز برای سنت الله دگرگونی نخواهی یافت».

ده وسیله برای مصون ماندن از فریب شیطان رانده شده

امام ابن قیم رحمته در کتاب «بدائع الفوائد» در پایان تفسیر سوره‌های معوذتین - فلق و ناس - می‌نویسد:

سخن را در تفسیر این دو سوره با قاعده‌ای مفید خاتمه می‌دهیم. در بیان آنچه بنده از شر شیطان به آن تمسک می‌جوید و به وسیله‌ی آن شر او را دفع و از وی در امان می‌ماند. و آن ده سبب است:

نخست: پناه بردن به خداوند متعال از شیطان؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [فصلت: ۳۶] «و هرگاه وسوسه‌ای (بازدارنده) از سوی شیطان تو را بازگرداند، پس به الله پناه ببر، یقیناً اوست که شنوای داناست».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰] «و اگر از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه ببر، بی‌گمان او شنوای داناست».

چنانکه پیش‌تر گذشت منظور از سمع - شنیدن - در اینجا سمع اجابت است نه مطلق سمع یا شنیدن عام؛ در راز شگفت انگیز قرآن کریم تأمل کنید اینکه چگونه در آیه‌ی سوره‌ی فصلت وصف «السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» را با ذکر صیغه‌ی «هُوَ» تأکید می‌کند؛ که بر تأکید نسبت و اختصاص آن دلالت دارد. و وصف را به صورت معرفه به الف و لام می‌آورد و این به دلیل اقتضای مکان برای این تأکید است. اما در سوره‌ی اعراف خبری از این موارد نیست چراکه

این مقام از آن تأکیدات بی‌نیاز است. امر به استعاذه (پناه جستن) در سوره فصلت پس از امری واقع شده که بسیار بر نفس سخت و دشوار است و آن عبارت است از: به نیکی با بدی مقابله کردن؛ و این امری است که جز صابران را یارای انجام آن نیست؛ و کسی جز آنکه از بهره‌ای وافر نزد خداوند برخوردار است بدان نمی‌پردازد چنانکه الله متعال فرموده است.

نباید از یاد برد که شیطان بنده را رها نمی‌کند که چنین عمل کند، بلکه این رفتار نیکو را برای وی ذلالت، خواری، ناتوانی و تسلط دشمن بر وی جلوه می‌دهد؛ بنابراین او را به انتقام فراخوانده و آن را برای وی زینت می‌بخشد. اما اگر در دعوت وی به انتقام، شکست خورد، وی را به اعراض و روی گردانی از بدکار فرامی‌خواند. اینکه نه به او بدی کند و نه خوبی و کاری به کار او نداشته باشد؛ بنابراین فقط کسی نیکی به بدکار را ترجیح می‌دهد که با شیطان مخالفت کند و پاداش خداوند بر بهره‌ی زودگذر دنیا را ترجیح دهد؛ بنابراین مقام تأکید و تشویق است؛ لذا می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [فصلت: ۳۶] «و هرگاه وسوسه‌ای (بازدارنده) از سوی شیطان تو را بازگرداند، پس به الله پناه ببر، یقیناً اوست که شنوای داناست».

اما در سوره‌ی اعراف امر به اعراض و روی گردانی از جاهلان است؛ و در آن سخنی از امر به نیکی در برابر بدی نیست بلکه به اعراض و روی گردانی در برابر بدی امر شده است. و این برای نفس امری آسان است؛ حرص شیطان در دفع چنین رفتاری به اندازه‌ی حرص وی بر دفع نیکی در برابر بدی نیست؛ لذا فرمود: ﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰] «و اگر از سوی شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه ببر، بی‌گمان او شنوای داناست».

و پیش‌تر تفاوت میان این دو آیه و آیه سوره‌ی غافر ذکر شد آنجا که می‌فرماید: ﴿فَأَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [غافر: ۵۶] «پس به الله پناه ببر، بی‌گمان اوست که شنوای بیناست».

و در صحیح بخاری از عدی بن ثابت از سلیمان بن صُرد روایت است که می‌گوید: همراه رسول خدا نشسته بودیم که دو مرد یکدیگر را دشنام می‌دادند. چهره یکی از آنها قرمز شده و رگهای گردنش بیرون آمده بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنِّي لِأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ»: «من کلمه‌ای می‌دانم که اگر او آن‌را به زبان آورد، خشمش فرو می‌نشیند. اگر اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید، خشمش فرو می‌نشیند»^۱.

سبب دوم: تلاوت این دو سوره (فلق و ناس)؛ چرا که خواندن این سوره‌ها تأثیر عجیبی در پناه بردن به خداوند متعال از شر شیطان، دفع او و مصون ماندن از وی دارند.

و بر این اساس است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا تَعَوَّذَ الْمُتَعَوِّذُونَ بِمِثْلِهِمَا»^۲: «پناه‌جویان با هیچ چیزی چون آن‌دو پناهنده نشده‌اند». و چنانکه پیش‌تر گذشت رسول خدا ﷺ هر شب قبل از خواب با این دو سوره به خداوند متعال پناه می‌بردند. و نیز عقبه را امر نمودند که پس از هر نماز آنها را بخواند. و پیش‌تر گذشت که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ مَنْ قَرَأَهُمَا

۱- صحیح بخاری: ۳۲۸۹.

۲- با الفاظی مشابه در منابع ذیل آمده است: سنن ابوداود (۱۴۶۳)؛ مسند احمد (۱۷۳۸۹). شیخ البانی در سلسله الأحادیث الصحیحة (۱۱۰۴) آن را صحیح دانسته است.

مَعَ سُورَةِ الْإِخْلَاصِ ثَلَاثًا حِينَ يُمَسِّي وَثَلَاثًا حِينَ يُصْبِحُ كَفْتَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ^۱:
 «هرکس این دو سوره را به همراه سوره‌ی اخلاص سه بار در شامگاه و سه بار در صبحگاه بخواند، او را در برابر هر چیزی کفایت می‌کنند».

سبب سوم: خواندن آیت الکرسی؛ در حدیث صحیح محمد بن سیرین از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله حفاظت و نگهداری زکات رمضان را به من سپرد. شخصی آمد و شروع به دزدیدن گندم کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول الله خواهم برد. [و ادامه حدیث را ذکر می‌کند^۲ تا آنجا که] عرض کردم: یا رسول الله!

۱- سند آن را نیافتیم. م

۲- او گفت: من، فردی بسیار نیازمند و کثیر العیال هستم. و نفقه آنان، برعهده من است. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: بعد از این آه و فریاد، او را رها کردم. صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله از من پرسید: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟»: «دیشب، زندانی‌ات، با تو چه کار کرد؟». گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می‌کرد. من بحال او ترحم نموده، او را رها کردم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيُعُودُ»: «او به تو دروغ گفته است و دوباره باز می‌گردد». ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: چون رسول الله فرموده بود: «دوباره خواهد آمد» به کمین او نشستیم. او بار دیگر آمد و به دزدیدن گندم مشغول شد. او را دستگیر کردم و گفتم: این بار حتما تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا فردی نیازمند و عیال‌وارم و مسئولیت آنها به عهده من است. دوباره نمی‌آیم. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: من دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، رسول الله فرمود: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟»: «دیشب زندانی‌ات با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: ای رسول خدا! او از نیاز شدید و عیال‌وار بودن می‌نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و او را رها کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيُعُودُ»: «این را بدان که او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». شب سوم نیز به کمین او نشسته بودم که آمد و

به من گفت: اگر هنگام خوابیدن آیت الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان حفاظت خواهند کرد. رسول الله فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعَلَّمَ مَنْ تُخَاطَبُ مِنْذُ ثَلَاثِ يَأَبَا هُرَيْرَةَ؟» قلت: لا، قال: «ذَلِكَ شَيْطَانٌ!»^۱: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به تو راست گفته است». و خطاب به من افزود: «هیچ می‌دانی که در این سه شب مخاطب تو چه کسی بوده است؟» عرض کردم: خیر. رسول الله فرمود: «شیطان بوده است».

ان‌شاءالله بزودی به سِرِّی که در این آیه نهفته است می‌پردازم. سری که به خاطر آن این آیه‌ی بزرگ چنان تأثیر بزرگی در دوری از شیطان و مصون ماندن از او دارد. در آنجا به یاری و تأیید الهی به اسرار و گنج‌های آن می‌پردازم.

سبب چهارم: خواندن سوره‌ی بقره؛ در حدیث صحیح از طریق سهل از عبدالله از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا

شروع به برداشتن گندم کرد. او را دستگیر نمودم و گفتم: این بار حتماً تو را نزد رسول الله خواهم برد. سومین بار است که قول می‌دهی برنگردی، اما دوباره برمی‌گردی. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که خداوند آنها را برایت مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن آیت الکرسی را بخوانی، تمام شب فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» «دیشب زندانی‌ات با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او برایم مفید خواهند بود. لذا او را رها کردم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا هِيَ؟» «آن کلمات چه هستند؟»

بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ، وَإِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ الْبَقْرَةُ لَا يَدْخُلُهُ الشَّيْطَانُ»^۱:
 «خانه‌های تان را (با ترک نماز و عبادت در آن) قبرستان نکنید؛ و بدانید
 شیطان وارد خانه‌ای نمی‌شود که در آن سوره‌ی بقره خوانده می‌شود».

سبب پنجم: تلاوت آیات پایانی سوره‌ی بقره؛ در حدیث صحیح از
 ابوموسی انصاری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَرَأَ
 الْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقْرَةِ فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ»^۲: «هرکس دو آیه‌ی پایانی
 سوره‌ی بقره را در شب بخواند، او را کفایت می‌کنند».

و در سنن ترمذی از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِاللَّيْلِ عَامًّا،
 أَنْزَلَ مِنْهُ آيَاتَيْنِ خَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقْرَةِ، وَلَا يُقْرَأُ فِي دَارٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَيَقْرَبُهَا
 شَيْطَانٌ»^۳: «الله متعال دو هزار سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین کتابی
 نوشته است که از آن دو آیه نازل کرده که با آنها سوره‌ی بقره را به پایان
 برده است. این دو آیه سه شبانه‌روز در هیچ خانه‌ای خوانده نمی‌شود مگر
 اینکه شیطان به آن نزدیک نمی‌شود».

۱- سنن ابوداود (۲۰۴۲)؛ مسند احمد (۹۰۴۲)؛ شیخ البانی در صحیح و ضعیف سنن
 ترمذی (۲۸۷۷) آن را صحیح دانسته است.

۲- سنن ابو داود (۱۳۹۷)؛ ابن ماجه (۱۳۶۹)؛ سنن ترمذی (۲۸۸۱)؛ صحیح ابی داود
 (۱۲۶۳)؛

۳- سنن ترمذی (۲۸۸۲)؛ شیخ البانی در صحیح وضعیف سنن ترمذی آن را صحیح
 دانسته است.

سبب ششم: آیات ابتدای سوره‌ی غافر^۱؛ همراه آیت الکرسی؛ در سنن ترمذی^۲ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَرَأَ حَمَّ الْمُؤْمِنِ إِلَى ﴿إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ، حِينَ يُصْبِحُ حُفِظَ بِهِمَا حَتَّى يُمِيتَ، وَمَنْ قَرَأَهُمَا حِينَ يُمِيتُ حُفِظَ بِهِمَا حَتَّى يُصْبِحَ». «هرکس (آیات ابتدایی) سوره‌ی حم المومن (غافر) را به همراه آیت الکرسی در صبحگاه بخواند تا شب به وسیله‌ی آنها حفاظت می‌گردد؛ و هرکس آنها را در شامگاه بخواند، به وسیله‌ی آنها تا صبح حفاظت می‌گردد».

هرچند محدثین در تضعیف حفظ عبدالرحمن مُلیکی سخنانی گفته‌اند، اما حدیث در باب خواندن آیت الکرسی شواهدی دارد. لذا با وجود غریب بودن محتمل است.

سبب هفتم: صد بار گفتن: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، وهو على كل شيء قدير».

در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

۱- ﴿حَمَّ﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿غَافِرٍ﴾ الدَّثْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلُوقِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿غافر: ۱-۳﴾ «حم (حامیم)؛ نازل شدن (این) کتاب از سوی الله پیروزمند داناست. آمرزنده گناه و پذیرنده توبه، سخت عقوبت، صاحب نعمت است، هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، بازگشت به سوی اوست».

۲- از عبدالرحمن بن ابی بکر از ابن ابی ملیکه از زرارة بن مصعب از ابی سلمه از ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه و آله؛ سنن ترمذی (۲۸۷۹)؛ شیخ البانی در صحیح و ضعیف سنن ترمذی این روایت را ضعیف دانسته است.

قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدَلٌ عَشْرَ رِقَابٍ، وَكُتِبَتْ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَحُيِّتَ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ جِزْرًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ، إِلَّا أَحَدٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ^۱: «هرکس صد بار در روز این ذکر را بگوید، (گفتن آن به این تعداد) برابر است با آزاد کردن ده برده؛ و برای او صد نیکی نوشته می‌شود و صد گناه از پرونده‌ی اعمالش محو می‌گردد؛ و در آن روز تا شامگاه از شر شیطان در امان خواهد بود؛ و در آن روز هیچکس عملی برتر از او انجام نمی‌دهد مگر آنکه بیش از این تعداد آن‌را گفته باشد. (این ذکر عبارت است از: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). معنای ذکر: معبود بر حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد؛ برای اوست پادشاهی و ستایش؛ و او بر هر چیزی تواناست.

و این یکی از بزرگ‌ترین اسباب و از سودمندترین آنها می‌باشد حال آنکه بسیار آسان است برای کسی که الله متعال برای او میسر گرداند.

سبب هشتم: یکی از سودمندترین اسباب مصون ماندن از شر شیطان، ذکر زیاد خداوند متعال می‌باشد. در سنن ترمذی از حارث اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكْرِيَّا بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَيَأْمُرَ بِنِ إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهَا، وَإِنَّهُ كَادَ أَنْ يُبْطِغَ بِهَا، فَقَالَ عِيسَى: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكَ بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ لِتَعْمَلَ بِهَا وَتَأْمُرَ بِنِ إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهَا، فَمَا أَنْ تَأْمُرَهُمْ، وَإِنَّمَا أَنَا أَمُرُهُمْ، فَقَالَ يَحْيَى: أَحْسَنِي إِنَّ سَبَقْتَنِي بِهَا أَنْ يُحْسَفَ بِي أَوْ أُعَذَّبَ، فَجَمَعَ النَّاسُ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَأَمْتَلَأَ الْمَسْجِدُ

۱ - صحیح بخاری (۳۲۹۳)؛ صحیح مسلم (۲۶۹۱).

وَقَعِدُوا عَلَى الشُّرْفِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ أَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَمُرُكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهِنَّ: أَوَّلُهُنَّ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَإِنَّ مَثَلَ مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْدًا مِنْ خَالِصِ مَالِهِ بِذَهَبٍ أَوْ وَرِقٍ، فَقَالَ: هَذِهِ دَارِي وَهَذَا عَمَلِي فَأَعْمَلْ وَأَدِّ إِلَيَّ، فَكَانَ يَعْمَلُ وَيُؤَدِّي إِلَى غَيْرِ سَيِّدِهِ، فَأَيْكُمْ يَرْضَى أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ كَذَلِكَ؟ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرُكُمْ بِالصَّلَاةِ، فَإِذَا صَلَّيْتُمْ فَلَا تَلْتَفِتُوا فَإِنَّ اللَّهَ يَنْصُبُ وَجْهَهُ لَوَجْهِ عَبْدِهِ فِي صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ، وَأَمُرُكُمْ بِالصِّيَامِ، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ فِي عِصَابَةٍ مَعَهُ صُرَّةٌ فِيهَا مِسْكٌ، فَكُلُّهُمْ يَعْجَبُ أَوْ يُعْجِبُهُ رِيحُهَا، وَإِنَّ رِيحَ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، وَأَمُرُكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ أَسْرَهُ الْعَدُوَّ، فَأَوْتَقُوا يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ وَقَدَّمُوهُ لِيَضْرِبُوا عُنُقَهُ، فَقَالَ: أَنَا أَفْدِيهِ مِنْكُمْ بِالْقَلِيلِ وَالكَثِيرِ، فَقَدَى نَفْسَهُ مِنْهُمْ، وَأَمُرُكُمْ أَنْ تَذْكُرُوا اللَّهَ فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ خَرَجَ الْعَدُوُّ فِي أَثَرِهِ سِرَاعًا حَتَّى إِذَا آتَى عَلَى حَصْنٍ حَصِينٍ فَأَحْرَزَ نَفْسَهُ مِنْهُمْ، كَذَلِكَ الْعَبْدُ لَا يُحْرِزُ نَفْسَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَأَنَا أَمُرُكُمْ بِخَمْسِ اللَّهِ أَمَرَنِي بِهِنَّ، السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ وَالْجِهَادُ وَالْهَجْرَةُ وَالْجَمَاعَةُ، فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ، وَمَنْ ادَّعَى دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مِنْ جُنَا جَهَنَّمَ»، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ صَلَّى وَصَامَ؟ قَالَ: «وَإِنْ صَلَّى وَصَامَ، فَأَدْعُوا بِدَعْوَى اللَّهِ الَّذِي سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ الْمُؤْمِنِينَ، عِبَادَ اللَّهِ»: «اللَّهُ متعال يحيى بن زكريا عليه السلام را امر نمود که به پنج کلمه عمل

۱ - سنن ترمذی (۲۸۶۳)؛ شیخ البانی در صحیح و ضعیف سنن ترمذی آن را صحیح دانسته است.

کند و بنی اسرائیل را امر کند که به آنها عمل کنند. یحیی بن ذکریا علیه السلام در این امر تأخیر نمود. پس عیسی علیه السلام گفت: الله متعال تو را به پنج کلمه امر نمود تا به آنها عمل کنی و به بنی اسرائیل امر کنی که به آنها عمل کنند. یا آنها را به این مهم دستور بده یا خود آنان را امر می‌کنم.

پس یحیی علیه السلام گفت: می‌ترسم اگر پیش از من آنها را به آن دستور دهی دچار فرورفتگی در زمین شوم یا مورد عذاب واقع شوم؛ پس مردم را در بیت المقدس جمع کرد چنانکه مسجد پر شد و مردم در بالکن‌ها نشستند. سپس گفت: الله متعال مرا به پنج کلمه دستور داده است که به آنها عمل کنم و شما را به عمل به آنها دستور دهم.

اولین آنها این است که: الله را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نسازید؛ مثال کسی که به خداوند متعال شرک می‌ورزد مانند مردی است که برده‌ای از اصل مالش - با طلا یا نقره - می‌خرد و (به او) می‌گوید: این خانه‌ام و این کار من است؛ پس کار کن و درآمد آن را به من بازگردان. اما برده کار می‌کند و درآمد حاصله را به کسی جز اربابش می‌دهد. کدامیک از شما دوست دارد برده‌اش چنین باشد.

دوم اینکه: الله متعال شما را به نماز دستور داده است؛ پس چون به نماز ایستادید متوجه این سو و آن سو نباشید؛ چون مادامی که بنده در نماز چهره‌اش را به این سو و آن سو متوجه نمی‌کند، خداوند متعال وجه به وجه در برابر او قرار می‌گیرد.

سوم اینکه: الله متعال شما را به روزه دستور داده است؛ مثال این امر همچون مردی در گروهی است که کیسه‌ای را به همراه دارد که درون آن مسک است. همگی آنها یا خود او از بوی آن در تعجب است؛ حال آنکه بوی دهان روزه‌دار نزد خداوند از بوی این مسک هم خوشبوتر است.

چهارم اینکه: الله متعال شما را به صدقه دادن امر کرده است؛ مثال این همچون مردی است که دشمن او را اسیر کرده است و دستانش را به گردنش بسته است و او را برای گردن‌زدن آماده کرده‌اند. پس در چنین وضعی می‌گوید: هرچه بخواهید (در برابر آزادی) به شما فدیة می‌دهم؛ و به این ترتیب خود را نجات می‌دهد.

پنجم اینکه: الله متعال شما را به ذکر و یادش دستور داده است. مثال این همچون مردی است که دشمن به سرعت در تعقیب اوست، او نیز وارد قلعه‌ای محکم و استوار می‌شود و اینگونه خود را از آنها مصون می‌دارد. بنده نیز چنین است که با ذکر الهی خود را از شر شیطان مصون می‌دارد.

رسول خدا ﷺ فرمودند: و من شما را به پنج چیز امر می‌کنم که الله متعال مرا به آنها امر کرده است: شنیدن، اطاعت کردن، جهاد، هجرت و جماعت (سنت)؛ چراکه هرکس جماعت (سنت نبوی) را به اندازه‌ی وجبی رها کند، ریسمان اسلام را از گردنش باز کرده است مگر اینکه بازگردد؛ و هرکس دعوای جاهلیت سر دهد، از دوزخیان خواهد بود». مردی گفت: ای رسول خدا، هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد؟ فرمود: «هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد؛ یکدیگر را چنان بخوانید که الله متعال شما را نامیده است: مسلمان، مومن، بندگان الله». امام ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب صحیح است. امام بخاری می‌گوید: حارث اشعری از صحابه است. و احادیث دیگری نیز روایت کرده است.

رسول خدا ﷺ در این حدیث خبر داده که بنده جز با ذکر الهی نمی‌تواند خود را از شیطان و شرش مصون دارد. و این دقیقاً همان چیزی است که سوره‌ی ناس بر آن دلالت دارد؛ چنانکه در این سوره شیطان به خناس بودن توصیف می‌شود. و خناس کسی است که چون بنده به ذکر الهی مشغول باشد، پشت کرده و بازگشته و از او کناره می‌گیرد. و چون بنده از

ذکر الهی غافل می‌شود، قلب بنده را بلعیده و به او وسوسه‌های مختلف را تلقین می‌کند؛ وسوسه‌هایی که اصل و اساس تمام شرارت‌ها می‌باشند. از این‌رو چیزی چون ذکر الهی بنده را از شر شیطان مصون نمی‌دارد.

سبب نهم: وضو و نماز؛ و این از بزرگ‌ترین اسباب مصون ماندن از شیطان است. به ویژه در زمان بالا گرفتن خشم و شهوت؛ خشم و شهوت همچون آتشی است که در قلب انسان شعله می‌کشند. چنانکه امام ترمذی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ الْغَضَبَ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، أَمَا رَأَيْتُمْ إِلَى حُمْرَةِ عَيْنَيْهِ وَانْتِفَاحِ أَوْدَاجِهِ، فَمَنْ أَحَسَّ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصِقْ بِالْأَرْضِ»^۱: «بدانید که خشم و غضب اخگری در قلب انسان است؛ آیا متوجه سرخی چشمان و بادکردن رگ‌هایش (به هنگام خشم) نشدید. هرکس چنین حالتی را دریافت (یا در وجود خود احساس نمود) باید خود را به زمین بچسباند (تا خشمش فرونشیند)».

و در اثری آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنْ نَارٍ وَإِنَّمَا تُطْفَأُ النَّارُ بِالْمَاءِ»^۲: «همانا شیطان از آتش خلق شده است و آتش فقط با آب خاموش می‌شود». بنابراین بنده با چیزی بهتر از وضو و نماز نمی‌تواند آتش خشم و غضبش را خاموش کند؛ چراکه آن آتش است و وضو آب؛ و آب آتش را خاموش می‌کند. و چون نماز با خشوع و توجه کامل به خداوند متعال خوانده شود، اثر آن را به کلی از بین می‌برد. و این امری است که تجربه‌ی آن انسان را از اقامه‌ی دلیل بر آن بی‌نیاز می‌گرداند.

۱- سنن ترمذی (۲۱۹۱) البانی آن را ضعیف خوانده است.

۲- البانی در تخریج الکلم الطیب شماره (۲۲۸) آن را ضعیف دانسته است.

سبب دهم: خودداری از نگاه‌ها، سخنان و خوردنی‌های اضافی و خودداری از معاشرت‌های بیهوده با مردم؛ چرا که همانا شیطان از این راه‌های چهارگانه بر انسان مسلط شده و به اهداف خود دست پیدا می‌کند. نگاه‌های اضافی باعث می‌شود انسان چیزی را که دیده نیک شمرده و آن را در قلب تصور نماید و اینگونه خود را مشغول آن نموده و در پی دست یافتن به آن برآید. بنابراین مبدأ فتنه همین نگاه‌های اضافه است. چنانکه در مسند روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «التَّظْرَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ، فَمَنْ غَضَّ بَصْرَهُ لِلَّهِ، أَوْرَثَهُ اللَّهُ حَلَاوَةً يَجِدُهَا فِي قَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ يَلْقَاهُ»^۱: «نگاه تیری مسموم از تیرهای شیطان است؛ بنابراین هرکس چشمانش را به خاطر الله متعال فروبندد، الله متعال شیرینی (و حلاوتی) را به او می‌بخشد که آن را تا روزی که او را ملاقات نماید در قلبش احساس کند». یا چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند.

بنابراین تمام حوادث و اتفاقات بزرگ ناشی از نگاه‌های اضافی است؛ براستی که چه نگاه‌هایی است که نه یک حسرت بلکه حسرت‌های فراوانی به دنبال دارند!!! چنانکه شاعر می‌گوید:

كُلُّ الْحَوَادِثِ مَبْدَاهَا مِنَ النَّظْرِ وَمُعْظَمُ النَّارِ مِنْ مُسْتَصْغَرِ الشَّرِّ
كَمْ نَظْرَةٍ فَتَكَتْ فِي قَلْبِ صَاحِبِهَا فَتَكَ السَّهَامِ بِلَا قَوْسٍ وَلَا وَتَرٍ

۱- حاکم در مستدرک (۷۸۷۵) و القضاعی در مسند الشهاب (۲۱/۱) این حدیث را با این الفاظ روایت کرده‌اند: «التَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومَةٌ فَمَنْ تَرَكَهَا مِنْ خَوْفِ اللَّهِ أَثَابَهُ جَلًّا وَعَزًّا إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ»: «نگاه (به نامحرم) تیری از تیرهای مسموم ابلیس است؛ هرکس آن را به خاطر ترس از الله متعال ترک کند، الله متعال ایمانی را به او می‌بخشد که حلاوت و شیرینی آن را در قلبش می‌چشد». البانی آن را در سلسله الأحادیث الضعیفة (۱۰۶۵) ضعیف دانسته است.

مبدأ تمام اتفاقاتی که رخ می‌دهند، نگاه است؛ آتش بزرگ از شعله‌های کوچک آغاز می‌شود.

بسیاری از نگاه‌ها بدون هیچ زه و کمانی همچون تیر قلب صاحبش را پاره می‌کند.

شاعر دیگری می‌گوید:

وَكُنْتَ مَتَى أَرْسَلْتَ طَرْفَكَ رَائِدًا لِقَلْبِكَ يَوْمًا أَنْعَبْتَكَ الْمُنَاطِرُ
رَأَيْتَ الَّذِي لَا كُلُّهُ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ وَلَا عَنْ بَعْضِهِ أَنْتَ صَابِرٌ
وهر زمانی که چشم خویش را به عنوان سفیر قلب روان کنی مناظر تو را خسته می‌سازد.

زیرا چیزهایی را می‌بینی که نه بر (دست یافتن به) همه قادر هستی و نه هم از برخی از آن صابر.

متنبی می‌گوید:

وَأَنَا الَّذِي جَلَبَ الْمِئِنَّةَ طَرْفُهُ فَمَنْ الْمَطَالِبُ وَالْقَتِيلُ الْقَاتِلُ؟!
من همان کسی هستم که چشمش هلاکت را جلب نمود؛ پس از چه کسی مطالبه خون خود را نمایم، چون مقتول همان قاتل است.
من نیز ابیاتی در این زمینه سروده‌ام:

يَا رَامِيًا بِسَهَامِ اللَّحْظِ مَجْتَهِدًا أَنْتَ الْقَتِيلُ بِمَا تَرْمِي فَلَا تُصِبِ
ای کسی که می‌کوشی تیر نگاه‌هایت را به هر سو بیاندازی، خودت مقتول نگاهی هستی که آن را رها می‌کنی و به هدف نمی‌رسی.

وَبَاعِثَ الطَّرْفِ يَرْتَادُ الشِّفَاءَ لَهُ تَوَقَّعُهُ إِنَّهُ يَرْتَدُّ بِالْعَطَبِ
و ای کسی که چشم خود را بخاطر شفای آن به هر طرف می‌فرستی، آن را حفظ کن چرا که چشم‌چرانی هلاکت را به دنبال دارد.

تَرْجُو الشِّفَاءَ بِأَحْدَاقٍ بِهَا مَرَضٌ فَهَلْ سَمِعْتَ بِبُرٍّ جَاءَ مِنْ عَطَبٍ
 امید شفا از سیاهی چشمانی داری که مریض است؛ آیا شنیده‌ای که
 صحت و سلامتی از هلاکت بدست آمده باشد.

وَمُفْنِيًّا نَفْسَهُ فِي إِثْرِ أَقْبَحِهِمْ وَصِفَا لِلطَّنْخِ جَمَالٍ فِيهِ مُسْتَلَبٌ
 خود را نابود می‌کنی در پی کسی که بدترین اوصاف را داراست؛ و خود
 را به خاطر جمال و زیبایی موقت آلوده می‌کنی.

وَوَاهِبًا عُمُرَهُ فِي مِثْلِ ذَا سَفَهًا لَوْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَدْرَ الْعُمُرِ لَمْ تَهَبِ
 عمرت را از روی سفاهت و کم‌خردی در این امور می‌گذرانی؛ اگر ارزش
 عمر را می‌دانستی آن را چنین هدر نمی‌دادی.

وَبَائِعًا طَيْبَ عَيْشٍ مَا لَهُ خَطَرٌ بَطِيفٍ عَيْشٍ مِنَ الْأَلَامِ مُتَّهَبِ
 زندگی خوب و خوش و بدون خطر را به زندگی خیالی پر از درد و رنج
 می‌فروشی.

عُنِبْتَ وَاللَّهِ غَبْنًا فَاحِشًا فَلَوْ اسَا تَرَجَعْتَ ذَا الْعَقْدِ لَمْ تُغْبِنَ وَلَمْ تَحِبِ
 به خدا سوگند که در این معامله ضرر فاحشی را متحمل شدی؛ اگر این
 معامله را فسخ کنی، نه زیان کردی و نه پشیمان می‌شوی.

وَوَارِدًا صَفْوَ عَيْشٍ كُلُّهُ كَدْرٌ أَمَامَكَ الْوَرْدُ صَفْوًا لَيْسَ بِالْكَذِبِ
 ای که تصور می‌کنی در حال ورود به زندگی پاک و زلالی هستی، همگی
 آن رنج و غم است؛ در برابر تو چشمه زلال است و این دروغ نیست.

وَحَاطِبُ اللَّيْلِ فِي الظُّلَمَاءِ مُتَّصِبًا لِكُلِّ دَاهِيَةٍ تُدْنِي مِنَ الْعَطَبِ
 مانند هیزم‌کش در شب تاریک برای هر بلایی که انسان را به هلاکت و
 نابودی نزدیک می‌کند ایستاده‌ای؛

شَابَ الصَّبَا وَالتَّصَايِي بَعْدُ لَمْ يَشِبِ وَضَاعَ وَقْتُكَ بَيْنَ اللُّهُورِ وَاللَّعِبِ
 کودکی پیر شد ولی کودک جلوه کردن (و بازی و سرگرمی او) هنوز پیر
 نشده؛ وقتت به بازی و سرگرمی ضایع شد.

وَسَمْسُ عُمَرُكَ قَدْ حَانَ الْغُرُوبُ لَهَا وَالضِّيُّ فِي الْأَفْقِ الشَّرْقِيِّ لَمْ يَغِبِ
 آفتاب عمرت نزدیک به غروب است؛ حال آنکه نور در افق شرقی غایب
 نشده.

وَفَازَ بِالْوَصْلِ مَنْ قَدْ فَازَ وَانْقَشَعَتْ عَنْ أَفْقِهِ ظُلُمَاتُ اللَّيْلِ وَالسُّحُبِ
 کامیاب شده کسی که به مراد خود رسیده است. و تاریکی‌های شب و
 ابرها از افق او کنار رفته است.

كَمْ ذَا التَّخَلُّفِ وَالدُّنْيَا قَدْ اِرْتَحَلَتْ وَرُسُلُ رَبِّكَ قَدْ وَافَتْكَ فِي الطَّلَبِ
 گناه و لغزش تا کی؟ حال آنکه دنیا در حال تمام شدن است و سفیران
 پروردگارت در طلب و جستجوی تو هستند.

مَا فِي الدِّيَارِ وَقَدْ سَارَتْ رَكَائِبُ مَنْ تَهَوَّاهُ لِلصَّبِّ مَنْ سَكْنَى وَلَا أَرَبِ
 در این سرزمین هیچ مسکن و هیچ منزلی باقی نمانده؛ و قافله کسانی
 که به آنها عشق می‌ورزیدی رفته‌اند.

فَأَفْرِشِ الحَدَّ ذِيكَ التَّرَابِ وَقُلْ مَا قَالَهُ صَاحِبُ الْأَشْوَاقِ فِي الحَقَبِ
 چهره خویش را به روی زمین فرش کن و بگو آنچه را عاشق (غیلان) در
 زمانه‌های گذشته گفته بود.

مَا رُبُّعُ مِيَّةَ مَحْفُوفًا يَطُوفُ بِهِ غَيْلَانُ أَشْهَى لَهُ مِنْ رَبْعِكَ الحَرْبِ
 خانه و منزل میه (از نام‌های زنان است) که غیلان به گرد آن در
 چرخش است، برای او از خانه‌ی خراب تو گواراتر نیست.

ولا الخدودُ وقد أذْمينَ من ضَرَجِ أَشْهَى إِلَى نَاطِرِي مِنْ خَدِّكَ التَّرْبِ
 ونه هم گونه‌های وی که با رنگ سرخ خون‌آلود (و آرایش) شده‌اند در نزد
 دو چشمان من خوشایندتر از گونه‌ی غبارآلود تو هستند.

مَنَازِلًا كَانَ يَهْوَاهَا وَيَأْلُفُهَا أَيَّامَ كَانَ مَنَالُ الْوَصْلِ عَنْ كَثَبِ
 منازلی را که دوست داشته و به آن الفت داشت

در روزهایی که وصلت از نزدیک حاصل می‌گردید

فَكُلَّمَا جَلِيَتْ تِلْكَ الرَّبُوعُ لَهُ يَهْوِي إِلَيْهَا هَوِيَّ الْمَاءِ فِي صَبَبِ
 پس هرگاه این سرزمین‌ها و محله‌ها برایش نمایان شود، مانند ریختن آب
 از بالا به پائین بطرف آن منازل سرازیر می‌شود

أَحْيَا لَهُ الشُّوقُ تَذْكَارَ الْعُهُودِ بِهَا فَلَوْ دَعَا الْقَلْبَ لِلسَّلْوَانِ لَمْ يُجِبِ
 عشق یاد زمانه‌های گذشته را برای او زنده نمود

پس اگر قلب را برای تسلیه بخواهد اجابت نمی‌کند

هَذَا وَكَمْ مَنَزِلٍ فِي الْأَرْضِ يَأْلُفُهُ وَمَا لَهُ فِي سِوَاهَا الدَّهْرَ مِنْ رَعَبِ
 اینگونه است، و با بسیاری از منازل روی زمین الفت دارد و هیچ نوع
 رغبت و آرزویی تا ابد به غیر آنها ندارد

مَا فِي الْخِيَامِ أَخُو وَجَدٍ يُرِيحُكَ إِنْ بَشْتَهُ بَعْضَ شَأْنِ الْحَبِّ فَاغْتَرَبِ
 در اهل این خیمه‌ها برادر عاشقی وجود ندارد که تو را راحتی بخشد، اگر
 در مورد برخی امور عشق و عاشقی با او هم صحبت شوی، پس غربت را
 برگزین.

وَأَسْرٍ فِي عَمَرَاتِ اللَّيْلِ مُهْتَدِيًا بِنَفْحَةِ الطَّيِّبِ لَا بِالنَّارِ وَالْحَطَبِ

در تاریکی‌های شب بوسیله‌ی نسیم بوی‌خوش هدایت یاب و حرکت کن،
 نه به وسیله‌ی آتش و هیزم

وَعَادِ كُلَّ أَخِي جُبْنٍ وَمَعْجَزَةٍ وَحَارِبِ النَّفْسِ لَا تُثَلِّقُكَ فِي الْحَرْبِ

با هر فرد ترسو و بزدل و عاجزی دشمنی کن
و با نفس خویش مبارزه کن که تو را در هلاکت نیاندازد
وْخُذْ لِنَفْسِكَ نُورًا تَسْتَضِيءُ بِهِ يَوْمَ اقْتِسَامِ الْوَرَى الْأَنْوَارِ بِالرُّتَبِ
و برای نفس خویش نوری را برگیر تا بوسیله آن روشنائی را بدست آوری
در آن روز که روشنائی‌ها برای مردم به اساس مرتبه آن‌ها تقسیم می‌گردد
فَالْجِسْرُ ذُو ظُلُمَاتٍ لَيْسَ يَقْطَعُهُ إِلَّا بِنُورٍ يُنَجِّي الْعَبْدَ فِي الْكُرْبِ

چرا که پل صراط تاریکی شدید دارد نمی‌توان از آن گذشت
مگر بوسیله روشنائی و نوری که بنده را در مشکلات نجات می‌بخشد
مقصود این است که نگاه‌های اضافی اصل و اساس بلا و مصیبت می‌باشند.
اما سخنان اضافی نیز دروازه‌هایی از شر را به روی انسان باز می‌کنند که
همگی محل ورود شیطان هستند. بنابراین خودداری از سخنان اضافی تمام
این دروازه‌ها را به روی شیطان می‌بندد. چه بسیار جنگ‌هایی که به خاطر
یک سخن به راه افتادند؛ رسول خدا ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «وَهَلْ يَكُفُّ
النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ»^۱: «و آیا مردم را چیزی
جز محصول زبانهایشان (یعنی سخنانشان) به رو در آتش می‌اندازد؟!».

و در سنن ترمذی آمده که مردی از انصار فوت کرد؛ برخی از صحابه
گفتند: خوشا به حال او؛ پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «فَمَا يُدْرِيكَ فَلَعَلَّهُ
تَكَلَّمَ بِمَا لَا يَعْنِيهِ أَوْ بَجَلٍ بِمَا لَا يَنْقُضُهُ»^۲: «چه می‌دانید، شاید سخنان

۱- مسند احمد (۲۲۰۶۳) با تصحیح البانی در سلسلة الأحاديث الصحيحة (۳۲۸۴).

۲- سنن ترمذی (۲۳۱۶) و البانی آن‌را در سلسلة الأحاديث الضعيفة (۶۱۰۷) ضعیف دانسته است.

بیهوده‌ای گفته باشد یا در چیزی بخل ورزیده باشد که (در صورت بخشش آن) نقصی متوجه وی نمی‌شد».

و بسیاری از گناهان از سخنان و نگاه‌های اضافی پدید می‌آیند. و این دو وسیع‌ترین راه‌های ورودی شیطان هستند چرا که اعضای (انجام دهنده‌ی) آنها (یعنی زبان و چشم) خسته و درمانده نمی‌شوند؛ بر خلاف شهوت شکم که چون با غذا پر شود، هیچ تمایلی برای غذا در آن باقی نمی‌ماند. اما چشم و زبان اگر رها شوند، از نگاه کردن و سخن گفتن خسته نمی‌شوند بلکه جنایت آنها از دامنه‌ای گسترده، شعبه‌های متعدد و آفات زیادی برخوردار است؛ سلف صالح در مورد نگاه‌های اضافی هشدار می‌دادند چنانکه در مورد سخنان اضافی هشدار می‌دادند. و می‌گفتند: هیچ چیزی چون زبان به زندان طولانی نیاز ندارد.

اما غذای اضافی انسان را به سوی بدی‌های زیادی سوق می‌دهد؛ چنانکه اعضا و جوارح انسان را به سوی گناهان به حرکت درمی‌آورد و نسبت به انجام عبادات آنها را سنگین (و کسل) می‌نماید؛ و در شر و بدی آن همین دو امر کافی است. چه بسیار گناهایی که سبب آنها شکم‌سیری و غذای اضافی بوده و چه بسیار عباداتی که شکم‌سیری مانع آن شده است. بنابراین هرکسی از شر شکم خود مصون داشته شود، در واقع از شر بزرگی مصون داشته شده است؛ و بیشترین حالتی که شیطان (در آن) بر انسان مسلط می‌گردد زمانی است که شکم خود را از غذا پر نماید. و بر این اساس است که در برخی از آثار آمده است: «صَيِّقُوا مَجَارِيَ الشَّيْطَانِ بِالصَّوْمِ»^۱: «راه‌های

۱- علامه البانی در مورد این روایت می‌گوید: در هیچیک از کتاب‌های روایی که به آنها دسترسی داشتم، اصلی برای این بخش از روایت نیافتم؛ و فقط در کتاب احیاء غزالی وارد شده است. نگا: سلسلة الأحادیث الضعیفة (۷۹/۳)

ورود شیطان را با روزه تنگ نمائید». و رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مَلَأَ آدَمِيَّ وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنٍ»^۱: «انسان هیچ ظرفی را که بدتر از شکم باشد پر نکرده است». یکی از پیامدهای پر کردن شکم از غذا، غفلت از ذکر الهی می‌باشد؛ و همین برای مذموم بودن آن کافی است. و چون قلب انسان به اندازه‌ی یک لحظه هم از ذکر الهی غافل گردد، شیطان به او فشار آورده و وعده می‌دهد، به او امید کاذب داده، شهوتش را تحریک نموده و او را در هر وادی حیران و سرگردان می‌کند. نفس چون اشباع گردد به حرکت درآمده، جولان می‌دهد و گرد دروازه‌های شهوات می‌چرخد. اما چون گرسنه بماند ساکن و فروتن و ذلیل خواهد بود.

اما معاشرت اضافی نیز بیماری‌کننده‌ای است که موجب جلب هر شری است؛ چه بسیار نعمت‌هایی که به سبب چنان معاشرت‌های اضافه‌ای سلب شده است، چه دشمنی‌هایی را که سبب نشده است و چه کینه و نفرت‌هایی را که در قلب نکاشته است؛ نفرت‌هایی که در اثر آنها کوه‌های استوار نابود می‌شوند اما در قلب‌ها ماندگارند؛ معاشرت‌های اضافی و بدون ضرورت، زیان دنیا و آخرت را به دنبال دارند. لذا شایسته آن است که بنده به اندازه ضرورت با دیگران معاشرت داشته باشد. و مردم را در این معاشرت به چهار بخش تقسیم کند و اگر یکی از این انواع با نوع دیگری درآمیزد و میان آنها تمایزی قایل نگردد، به شر و بدی گرفتار می‌آید:

گروه اول: کسانی را تشکیل می‌دهند که انسان از معاشرت با آنها در شبانه‌روز بی‌نیاز نیست؛ و نسبت به انسان مانند غذا هستند. چنانکه هرگاه انسان نیازش را با معاشرت با آنها برطرف نماید، آنان را ترک می‌کند. و هرگاه

۱- سنن ترمذی (۲۳۸۰)؛ سنن ابن‌ماجه (۳۳۴۹)؛ البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة (۲۲۶۵) این روایت را صحیح دانسته است.

بدان نیاز پیدا کند معاشرت را از سر می‌گیرد. و این معاشرت امری مستمر و مداوم می‌باشد. چنین افرادی برای انسان عزیزتر از طلای سرخ هستند. این دسته از مردم را کسانی تشکیل می‌دهند که به الله متعال عالم هستند، امر او را می‌شناسند، از مکر و نیرنگ‌های شیطان آگاه بوده، بیماری‌های قلب و داروی درمان آنها را می‌دانند. ناصح و خیرخواه الله متعال، کتابش، رسولش و مخلوقاتش می‌باشند. معاشرت با این گروه سراسر سود و منفعت است.

گروه دوم: کسانی را تشکیل می‌دهند که معاشرت با آنها همچون نیاز به دارو در هنگام بیماری است؛ چنانکه تا زمانی که انسان سالم و تندرست است نیازی به معاشرت با این دسته از مردم ندارد. آنان کسانی هستند که انسان جهت مصلحت معاش و برآورده کردن نیازهایش از معاشرت با آنها بی‌نیاز نیست. چنانکه به وسیله‌ی معاشرت با آنها از طریق انواع معاملات، مشارکات، مشورت کردن، درمان بیماری‌ها و ... نیازهایش را برطرف می‌کند. و معاشرت با آنها پس از برآورده کردن نیازهایش، شامل گروه سوم می‌شود.

گروه سوم: کسانی را تشکیل می‌دهد که معاشرت با آنها به مثابه‌ی دچار شدن به بیماری است؛ که با توجه به معاشرت با افراد آن مراتب و انواع این بیماری مختلف و از قوت و ضعف برخوردار است.

- برخی از آنها چنان‌اند که معاشرت با آنها چون دردی کشنده و بیماری مزمن است؛ معاشرت با این دسته از مردم نه سودی برای دین انسان دارد و نه برای دنیای او؛ بلکه پیامد معاشرت با آنها زیان دیدن دین و دنیای انسان یا یکی از آنهاست؛ فرجام معاشرت با این دسته از مردم، مرگی ترسناک می‌باشد.

- معاشرت با برخی از آنها همچون درد دندان است که درد آن رو به افزایش است. در چنین وضعیتی درد تنها با کشیدن دندان و دور کردن آن از خود تسکین می‌یابد.
- معاشرت با برخی از آنها مانند تب ادواری است. چنین فردی (همچون) باری سنگین و مورد نفرت است که سخن نیکی نمی‌گوید که به انسان سودی برساند و نیز سکوت نمی‌کند که از انسان سودی ببرد؛ جایگاهش را نمی‌داند تا نفس خود را در جای شایسته‌اش قرار دهد؛ بلکه چون سخن گوید سخنش همچون عصایی است که بر قلوب شنوندگان فرود می‌آید حال آنکه شیفته‌ی سخنانش بوده و از آنها خرسند است؛ هر گاه سخن بگوید، از زبان خود (و بدون تعقل و اندیشیدن) سخن می‌گوید، و گمان می‌کند که کلامش همچون عطری است که فضای مجلس با آن معطر می‌شود. و اگر سکوت کند، از نصف سنگ آسیابی بزرگ که نه می‌توان آن را جابجا کرد و نه بر روی زمین کشید، سنگین‌تر خواهد بود.
- و از امام شافعی رحمه‌الله ذکر شده که فرمود: گاهی فردی کنارم می‌نشیند که حضور او چنان در روحم سنگینی ایجاد می‌کند که از نظر روانی احساس می‌کنم سمتی از بدنم که به طرف اوست پایین‌تر از سمت دیگر است.
- و روزی نزد شیخ و استادمان (شیخ الاسلام ابن تیمیه) مردی از این دسته را دیدم؛ درحالی که شیخ او را تحمل می‌کرد چنانکه توان تحمل وی ضعیف شده بود. پس رو به من کرد و گفت: همنشینی با چنین فردی تب ادواری (و باعث احساس سنگینی در روح) می‌باشد.
- سپس گفت: اما این تب برای ارواح ما همیشگی شده و به آن عادت کرده است.

خلاصه اینکه: معاشرت با هر مخالفی باعث سنگینی در روح انسان می‌شود که به صورت عارضی و دائمی می‌باشد. از مصیبت‌های دنیا بر بنده این است که به یکی از افراد این گروه گرفتار گردد و چاره‌ای جز معاشرت با او نداشته باشد که در این صورت باید به نیکی با وی معاشرت داشته باشد تا اینکه الله متعال برای او گشایش و راه خلاصی فراهم کند.

گروه چهارم: این دسته را افرادی تشکیل می‌دهند که معاشرت با آنها سراسر هلاکت و بدبختی است. معاشرت با آنها همچون سم خوردن است. پس اگر پادزهری برای خورنده‌ی این سم فراهم گشت و گرنه خدا عزایش را نیک گرداند!! این دسته در میان مردم بسیارند - خداوند متعال بر تعداد آنها نیفزاید-؛ عبارتند از اهل بدعت و گمراهی، کسانی که از سنت نبوی ﷺ باز می‌دارند، به سوی چیزی مخالف آن دعوت می‌دهند، از راه خدا باز می‌دارند و خواستار انحراف در آن هستند؛ چنانکه بدعت را سنت و سنت را بدعت و معروف را منکر و منکر را معروف جلوه می‌دهند.

- اگر در میان آنها مزین به توحید خالص باشی می‌گویند: مقام اولیا و صالحین را پائین می‌آوری!! (و از آنان عیب و ایراد می‌گیری!!).
- اگر در میان آنها مزین به متابعت و پیروی خالصانه از پیامبر ﷺ باشی، می‌گویند: نسبت به ائمه و پیشوایانی که از آنها پیروی می‌شود بی‌توجهی و اعتنایی به آنها نداری!!
- اگر خداوند متعال را چنان توصیف کنی که خود را توصیف کرده است و رسولش ﷺ او را توصیف نموده، بدون اینکه دچار غلو و افراط، و تفریط و کوتاهی شوی، می‌گویند: قایل به تشبیه در صفات هستی!!

- اگر به امور نیکی امر کنی که الله و رسولش ﷺ به آنها امر کرده‌اند و از امور منکری نهی کنی که الله و رسولش ﷺ از آنها نهی کرده‌اند، می‌گویند: تو فتنه‌گر هستی!!
 - اگر از سنت پیروی کنی و امور مخالف با آن را ترک کنی، می‌گویند: تو از اهل بدعت و گمراهانی!!
 - اگر به خداوند متعال روی آورده و آنان را با فتنه‌های دنیا رها کنی، می‌گویند: تو از تلبیس‌کنندگانی!!
 - و اگر راه و روش خود را رها کرده و از هوی و هوس و خواهشات آنها پیروی کنی، نزد خداوند از زیانکارانی و نزد آنها از منافقین!!
- بنابراین باید با قطعیت به وسیله‌ی خشمگین کردن آنان در پی کسب رضایت الله و رسولش ﷺ بود؛ و نباید خود را به سرزنش و کسب رضایت دیگران مشغول کرد؛ نباید به نکوهش و دشمنی آنها توجه نمود و چنین رفتاری عین کمال انسان است. چنانکه گفته شده:
- وَإِذَا أَتَيْتَكَ مَذْمَمَتِي مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ
هرگاه نکوهش من از انسانی ناقص به تو رسد، پس این گواهی بر کامل بودن من است.
- و دیگری می‌گوید:
- وقد زادني حبالنفسى أنسى بغيض الي كل امرئ غير طائل
به محبت من نسبت به خود افزوده شد زمانی که دانستم مورد نفرت هر فرد بی‌ارزش (و پست و بخیلی) هستم.
- اگر کسی دروازه‌های قلبش را از این ورودی‌های چهارگانه حفظ کند، راه‌هایی که اصل هر بلا و مصیبتی در عالم هستند و عبارتند از: نگاه و کلام و طعام و معاشرت اضافی؛ و اسباب نه‌گانه‌ای که وی را از شیطان و شرش

مصون می‌دارد و آنها را بیان نمودیم به کار گیرد، بهره‌ی خود را از توفیق دریافته، و درهای دوزخ را به روی خود بسته، و درهای رحمت را به روی خود باز نموده و ظاهر و باطنش (در رحمت) فرو می‌رود. و بلکه چه بسا به هنگام مرگ عاقبت و فرجام این دوا را ستایش کند؛ چرا که مردم به هنگام مرگ متقیان را می‌ستایند و مردم مسافر، صبحگاهان حرکت در شب را می‌ستایند. و این الله متعال است که توفیق می‌دهد، او که پروردگار و معبودی جز او نیست.

مراتب ده‌گانه هدایت

امام ابن قیم رحمته در کتاب «مدارج السالکین» می‌گوید:

فصل: در بیان مراتب هدایت خاص و عام؛ و این ده مرتبه است:

مرتبه اول: سخن گفتن الله متعال با بنده‌اش در بیداری و بدون واسطه، یعنی از سوی الله خطاب به بنده، و این بالاترین مراتب هدایت است؛ چنانکه الله متعال با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت؛ ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴] «و الله (بدون واسطه) با موسی سخن گفت».

الله متعال در ابتدای آیه ۱۶۳ سوره‌ی نساء به مسالهی وحی به نوح و پیامبران بعد از او اشاره می‌کند و از بین آنها به صورت مشخص به موسی اشاره نموده و خبر می‌دهد که با او سخن گفته است؛ و این خود بر آن دلالت دارد که سخن گفتن خداوند متعال با موسی، امری خاص‌تر از وحی‌ای بوده که در ابتدای این آیات ذکر نموده است. و این مسأله را با مصدر حقیقی که مصدر «كَلَّمَ» یعنی «التکلیم» می‌باشد تأکید می‌کند؛ تا به این ترتیب توهمات فرقه‌هایی چون معطله، جهمیه، معتزله و .. را در این زمینه منتفی گرداند. چراکه آنها از این مسأله به الهام یا اشاره یا تعریف معنای نفسی با چیزی جز سخن گفتن تعبیر می‌کنند. از این‌رو این مسأله با مصدری مورد تأکید قرار گرفته که مفید تحقیق نسبت و رفع توهم مجاز می‌باشد.

فَرَّاء می‌گوید: «سخن به هر وسیله‌ای که به انسان برسد، عرب‌ها آن‌را کلام می‌نامند. و آن‌را با مصدرش ذکر نمی‌کنند؛ اما اگر آن‌را به همراه

مصدرش ذکر کنند، منظورشان حقیقت کلام است؛ مانند اراده؛ گفته می‌شود: «فلان أراد إرادةً»: «فلانی امری را اراده کرده است»؛ در این تعبیر منظور حقیقت اراده است. و چون گفته شود: «أراد الجدار»: «دیوار اراده کرده است» مصدر «إرادة» ذکر نمی‌گردد، چون چنین تعبیری مجاز است و حقیقی نیست».

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾ [الأعراف: ۱۴۳] «و هنگامی که موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خودت را به من نشان بده، تا به تو بنگرم».

و این سخن گفتن خداوند با موسی علیه السلام غیر از آن سخن گفتنی است که ابتدا با او به هنگام فرستادنش به سوی فرعون داشت؛ و در این سخن گفتن دوم بوده که موسی علیه السلام از خداوند متعال خواست تا او را ببیند، نه در سخن گفتن اولی که میان آنها صورت گرفت. و در این گفتگو بود که الواح به موسی علیه السلام داده شد و این گفتگو بنا بر وعده قلبی خداوند متعال به او انجام شد اما گفتگوی اول بدون وعده و قرار قلبی بود. و در این گفتگوی دوم بود که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: ﴿قَالَ يٰمُوسَىٰ اِنِّي اَصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَالِمِ﴾ [الأعراف: ۱۴۴] «(الله) فرمود: ای موسی! من تو را با پیام‌هایم و با سخن خود، بر مردم (برتری دادم و) برگزیدم». به اجماع سلف «بِكَالِمِ» یعنی «بتکلیمی لك»: با سخن گفتنم با تو.

الله متعال در کتابش خبر داده که موسی را ندا داده و با او نجوا کرده است. ندا از دور است و نجوا از نزدیک؛ و آدم پدر موسی علیهماالسلام در گفتگویی که با او داشت گفت: «أَنْتَ مُوسَىٰ، اَصْطَفَاكَ اللهُ بِكَلَامِهِ، وَخَطَّ لَكَ

التَّوْرَةَ بِيَدِهِ^۱: «تو موسی هستی، کسی که الله متعال تو را با کلام خود برگزید و با دستان خود تورات را برای تو نوشت».

همین الفاظ را اهل موقف به او می‌گویند؛ و این زمانی است که از او می‌خواهند برای آنها نزد خداوند متعال شفاعت کند. و همچنین همین الفاظ در حدیث اسراء آمده است، زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با موسی علیه السلام در آسمان ششم یا هفتم (بنا به روایات مختلف) ملاقات می‌کند.

و این فضیلت به سبب سخن گفتن خداوند متعال با موسی علیه السلام می‌باشد؛ و اگر سخن گفتن خداوند متعال با موسی علیه السلام از جنس همان سخن گفتنی بود که خداوند متعال با دیگر پیامبران داشته است، اختصاص موسی علیه السلام به این سخن گفتن در این احادیث معنایی نداشت و کلیم الله نامیده نمی‌شد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱] «و برای هیچ بشری (ممکن) نیست که الله با او سخن بگوید، مگر با وحی یا از پس پرده یا رسولی بفرستد که به فرمان او (= الله) آنچه را بخواهد (به او) وحی کند».

در این آیه الله متعال میان سخن گفتنی که به صورت وحی است و سخن گفتنی که با فرستادن رسول است و سخن گفتنی که از ورای حجاب است، تفاوت قایل شده است.

۱ - صحیح بخاری (۶۶۱۴)؛ صحیح مسلم (۲۶۵۲)؛ ابو داود (۴۷۰۱).

مرتبه دوم: مرتبه‌ی وحی خاص؛ و این برای پیامبران است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳] «همانا ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِي حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱] «و برای هیچ بشری (ممکن) نیست که الله با او سخن بگوید، مگر با وحی یا از پس پرده یا رسولی بفرستد که به فرمان او (= الله) آنچه را بخواهد (به او) وحی کند».

در این آیه وحی نوعی از انواع سخن گفتن (خداوند متعال با پیامبران) بیان شده است. اما در آیه سوره‌ی نساء در کنار سخن گفتن و شریک آن ذکر شده است. و این به دو اعتبار است: وحی در کنار سخن گفتن خاص (سخن گفتن بدون واسطه) و بخشی از سخن گفتن عام (= رساندن معنا به روش‌های متعدد) ذکر شده است.

وحی در لغت: عبارت از ابلاغ سریع پنهانی است. و فعل آن «وَحَى» و «أَوْحَى» می‌باشد. رؤیة می‌گوید:

وحی لها القرار فاستقرت: «به آن (زمین) الهام کرد که آرام و قرار گیرد، پس آرام و قرار گرفت».

وحی اقسامی دارد که به آنها می‌پردازیم ان شاء الله.

مرتبه سوم: فرستادن رسول ملکی (فرشته) به سوی رسول بشری و به این ترتیب فرشته‌ای که پیام الهی را به همراه دارد و از جانب خداوند متعال مأمور به ابلاغ آن به پیامبر است، آن پیام را به پیامبر وحی می‌کند.

این مراحل سه‌گانه مخصوص پیامبران است و برای احدی جز آنها نیست.

گاهی این رسول مَلکی در چهره‌ی مردی برای رسول بشری حاضر می‌شود که عینا او را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. و گاهی رسول ملکی را به همان صورتی که خلق شده می‌بیند. و گاهی فرشته بر رسول بشری وارد شده و پیام الهی را به او وحی می‌کند سپس از او جدا می‌شود. هریک از این موارد سه‌گانه برای پیامبر ما صلی الله علیه و آله رخ داده است.

مرتبۀ چهارم: تحدیث

این مرتبه در جایگاهی پایین‌تر از مرتبه‌ی وحی خاص می‌باشد و نیز پایین‌تر از مرتبه‌ی صدیقین می‌باشد. چنانکه برای عمر بن خطاب رضی الله عنه رخ داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ»^۱: «در امت‌های پیشین کسانی بودند که به آنان الهام می‌شد (سخن حق بر زبان‌شان جاری می‌شد)، اگر در این امت چنین کسی باشد، عمر بن خطاب از آنها است».

و از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته شنیدم که فرمود: «در این حدیث با قطعیت بیان شده که چنین افرادی در امت‌های گذشته بوده است. اما وجود آنها در این امت با «إن» شرطیه ذکر شده است با اینکه این امت برترین امت‌ها می‌باشد. و این از آن جهت است که امت‌های گذشته به چنین افرادی نیاز داشتند اما این امت به دلیل کمال پیامبر و رسالتش از چنین افرادی بی‌نیاز است؛ لذا خداوند متعال بعد از پیامبر، امت را نیازمند وجود چنین کسانی نکرده است. کسانی که به آنها الهام گردد یا صاحب کشفیات و منامات باشند. و این از جهت کمال این امت و بی‌نیازی آن از چنین مواردی است نه از باب نقص آن».

محدث که در این روایت به آن اشاره شده عبارت است از کسی که در نهان و قلبش به چیزی الهام می‌شود که آن چیز مطابق با الهامی که صورت گرفته به وقوع می‌پیوندد.

استاد ما می‌گوید: «صدیق کامل‌تر از محدث است چرا که وی با کمال صدیقیت و پیرویش، از تحدیث و الهام و کشف بی‌نیاز است؛ چرا که وی قلب و نهان و ظاهر و باطن و تمام وجودش را تسلیم پیامبر کرده است از این‌رو نیازی به چیزی از آن موارد ندارد».

در ادامه می‌گوید: «و این محدث آنچه را در او خطور کرده بر پیامی که پیامبر آورده است عرضه می‌کند، اگر با آن موافق بود می‌پذیرد وگرنه آن‌را مردود می‌شمارد. بنابراین دانسته شد مرتبه صدیقیت برتر و بالاتر از مرتبه‌ی تحدیث است».

سپس می‌گوید: «اما اینکه بسیاری از خیال‌پردازان و جاهلان می‌گویند: قلبم از پروردگارم برایم روایت می‌کند که... درست است قلبش روایت می‌کند اما سؤال این است که از چه کسی؟ از شیطان‌ش یا از پروردگارش؟ پس چون بگوید: قلبم از پروردگارم روایت کرده که... درواقع سند این روایت را به کسی نسبت می‌دهد که نمی‌داند کیست؛ و این دروغ است».

سپس می‌گوید: «اما محدث این امت چنین نمی‌گوید و نه هیچ‌گاه چنین سخنی را بر زبان آورده است؛ بلکه از چنین سخنی به خداوند متعال پناه برده است. چون روزی کاتب وی چنین می‌نویسد: این امری است که الله به امیر المومنین نشان داده است؛ عمر رضی الله عنه می‌گوید: نه، آن‌را پاک کن و بنویس: این رأی عمر بن خطاب است؛ اگر درست باشد از جانب خداوند

است و اگر اشتباه باشد از عمر است و الله و رسولش ﷺ از آن بری هستند»^۱.

و در مورد کلاله می‌گوید: «در این مورد بنا بر رأی خودم اظهار نظر می‌کنم؛ اگر درست باشد از جانب خداوند متعال است و اگر اشتباه و نادرست باشد از سوی من و شیطان است».

و این سخن محدث این امت به شهادت رسول الله ﷺ، در این زمینه است؛ حال آنکه می‌بینی افراد اتحادی و حلولی و اباحی‌گر و مبالغه‌گر و پرت و پلاگوی و اهل سماع و آواز با وقاحت و دروغ می‌گویند: قلبم از پروردگارم روایت کرده است!!».

پس تفاوت میان این دو گوینده و این دو مرتبه، و این دو سخن و این دو حالت را بین و هریک را در جایگاه شایسته‌ی آن قرار بده و خالص و تقلبی را یکسان بدان.

مرتبه پنجم: «إفهام» فهماندن

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ (۷۸-۷۹) «و داود و سلیمان را (به یادآور) هنگامی که در (بارۀ) کشت‌زاری که گوسفندان قوم، شبانه در آن چریده بودند، داوری می‌کردند و ما بر حکم (و قضاوت) آنها شاهد بودیم. پس آن (شیوۀ) قضاوت عادلانه و درست) را به سلیمان فهماندیم و به هریک از آنان حکمت (= داوری) و دانش عطا کردیم».

در این آیه خداوند متعال این دو پیامبر بزرگوار را ذکر نموده و به سبب علم و توان قضاوت آنان را می‌ستاید. اما سلیمان را به سبب درک و فهم در

۱- شرح مشکل الآثار (۳۵۸۳)؛ السنن الکبری، بیهقی (۲۰۳۴۸).

این مسأله‌ی مشخص متمایز می‌کند. و چون از علی بن ابی طالب سوال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را به طور مشخص از میان مردم به شما اختصاص داده است؟

فرمود: نه، سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بجز فهمی که خداوند آن را به بنده‌ای در کتابش عنایت می‌کند و آنچه در این صحیفه هست چیز دیگری وجود ندارد». و در آن صحیفه احکام دیه، آزادی اسیر و اینکه مسلمان نباید در قبال کافر کشته شود، بود.^۱

و در نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است: «الْفُهْمَ الْفُهْمَ فِيمَا أُذِيَّ إِلَيْكَ»^۲: «در دعاوی که نزد تو می‌آورند (و حکم آن به صراحت در قرآن و سنت نیست) از فهم خود برای قضاوت آن استفاده کن». بنابراین فهم نعمتی از سوی خداوند متعال است که به بنده‌اش می‌بخشد. و نوری است که به قلب او می‌تاباند که به وسیله‌ی آن اموری را درک نموده و می‌شناسد که دیگران درک نمی‌کنند. چنانکه از نص چیزی را می‌فهمد که دیگری نمی‌فهمد با اینکه هر دو در حفظ آن نص و درک معنای اصلی آن یکسان هستند.

لذا فهم آنچه مراد الله و رسولش می‌باشد عنوان صدیقیت و منشور ولایت نبوی است و درجات علما در آن بسیار متفاوت است و گاهی آن را یک به هزار دانسته‌اند.

فهم ابن عباس رضی الله عنهما از سوره‌ی نصر قابل توجه است. آنگاه که عمر و جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم، از او در مورد سوره‌ی ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ می‌پرسند؛ ابن عباس از این سوره چیزی را فهمید که دیگران متوجه آن

۱- صحیح بخاری (۳۰۴۷).

۲- سنن الکبری، بیهقی (۲۰۵۳۷)؛ إعلام الموقعین (۶۸/۱).

نشدند. اینکه خداوند متعال با این سوره خبر فوت رسولش را به او داده است و اینکه اجل وی نزدیک است. عمر رضی الله عنه نیز در این مسأله با ابن عباس موافق بود. حال آنکه این مسأله از دیگر صحابه پنهان بود. این درحالی است که ابن عباس در آن زمان سن و سال کمی داشت. برآستی اگر از طریق درک و فهمی ویژه نبوده است، این نکته را چگونه از سوره‌ی نصر برداشت کرده است.

این فهم و برداشت گاهی آن‌چنان ظریف است که بیشتر مردم از درک آن ناتوانند. و علاوه بر وجود متن و نص، برای درک آن به چیزهای دیگری نیاز پیدا می‌کنند. اما کسی که از چنین فهم ویژه‌ای برخوردار است، به چیزی جز متن و نص اصلی نیاز ندارد.

مرتبه ششم: مرتبه‌ی بیان عام

و آن عبارت است از تبیین حق و تمایز آن از باطل با دلایل و شواهد و نشانه‌های آن؛ چنانکه حق بودن حق برای قلب چنان مشهود گردد که چشم دیدنی‌ها را می‌بیند.

و این مرتبه حجت خداوند بر بندگانش می‌باشد؛ حجتی که بندگانش را عذاب نکرده و گمراه نمی‌کند مگر پس از رسیدن آن حجت به آنها؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ [التوبة: ۱۱۵] «و هرگز الله قومی را بعد از آنکه آنها را هدایت کرد گمراه نمی‌کند، تا آنکه چیزهایی را که باید از آن بپرهیزند، برای آنها بیان کند».

این گمراهی مجازاتی از سوی الله متعال برای آنهاست؛ آنگاه که الله متعال برای آنها بیان نمود، اما آنچه را که بیان نمود نپذیرفتند و به آن عمل نکردند. پس آنان را با گمراه کردنشان از هدایت، مجازات نمود. این درحالی است که الله متعال هرگز کسی را گمراه نمی‌کند مگر بعد از شرح و بیان کامل حقیقت.

چون این مسأله را بدانی درحقیقت به راز تقدیر پی برده‌ای؛ و بسیاری از شک و شبهاتی که در این زمینه داشتی برطرف می‌شود. و حکمت خداوند متعال در گمراه نمودن برخی از بندگان را خواهی دانست چنانکه قرآن در موارد متعددی به این مسأله تصریح می‌کند: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵] «پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌های‌شان را منحرف ساخت».

و اینکه می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾ [النساء: ۱۵۵] «و (این) گفته‌شان که دل‌های ما در پرده‌است (و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم) بلکه الله به سبب کفرشان بر (دل‌های) آنها مهر زده است».

در آیه اول بحث کفر عناد است.

و در آیه دوم به کفر طبع و مهر (گمراهی بر قلب) زدن اشاره دارد.

و اینکه می‌فرماید: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ ۖ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَدْرُهِمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۰] «و ما دل‌های‌شان و دیدگان‌شان را دگرگون می‌کنیم همان‌گونه که از اول به آن ایمان نیاوردند و آنان را در سرکشی‌شان سرگردان رها می‌سازیم».

با اینکه آنان به خداوند متعال یقین داشتند به او ایمان نیاوردند و همین باعث شد خداوند متعال آنان را مجازات کند. چنانکه قلب و چشمان‌شان را دگرگون نمود، پس راه هدایت را گم کردند. پس در این موضوع چنانکه باید تأمل کن زیرا موضوع بسیار بزرگ و مهمی است.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَعَىٰ عَلَىٰ آلِهِمْ﴾ [فصلت: ۱۷] «و اما (قوم) ثمود را هدایت کردیم، پس آنها نایبایی (و گمراهی) را بر هدایت ترجیح دادند».

این هدایت نیز بعد از بیان و راهنمایی است و شرط لازم برای هدایت می‌باشد و به تنهایی کافی نیست. چراکه اگر به هدایت دیگری که بعد از آن است یعنی هدایت توفیق و الهام، مقرون نباشد، هدایت کامل محقق نخواهد شد.

این بیان بر دو نوع است:

- بیان با آیاتی که شنیدنی و خواندنی است.

- بیان با آیات و نشانه‌هایی که مشهود و دیدنی است.

هریک از این دو بیان، دلایل و آیاتی هستند که بر توحید الله متعال، اسماء و صفات و کمالش، صداقت و راستی آنچه پیامبران از جانب او خبر داده‌اند دلالت می‌کنند. و بر این اساس است که خداوند متعال با آیات خواندنی‌اش بندگان را به تفکر در آیات و نشانه‌های مشهود فرامی‌خواند و آنان را به تفکر در هر دوی آنها تشویق می‌کند.

و این بیان همان است که پیامبران با آن فرستاده شده‌اند. و وظیفه‌ی آنها و علمای بعد از ایشان می‌باشد. و پس از این است که الله متعال هر که را بخواهد گمراه می‌کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [ابراہیم: ۴] «ما هیچ پیامبری را مگر به زبان قومش، نفرستادیم؛ تا (حقایق را) برای آنها بیان کند، پس الله هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد و هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و او پیرومند حکیم است». پس پیامبران تبیین می‌کنند و الله متعال بر مبنای عزت و حکمتش هرکس را بخواهد گمراه نموده و آنکه را بخواهد هدایت می‌کند.

مرتبه هفتم: بیان خاص

عبارت است از بیانی که مستلزم هدایت خاص است؛ بیانی که با عنایت و توفیق و برگزیده شدن از سوی خداوند و قطع اسباب و عوامل درماندگی و به حال خود رها شدن از قلب شخص همراه است. لذا هدایت از چنین قلبی دور نیست. الله متعال در مورد این مرتبه می‌فرماید: ﴿إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾ [النحل: ۳۷] «(ای پیامبر!) هر اندازه بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد، زیرا که) الله کسی را که گمراه کرده است، هدایت نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶] «(ای پیامبر!) بی‌تردید تو هرکس را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی، ولی الله هرکس را بخواهد هدایت می‌کند».

بنابراین بیان عام شرط هدایت و بیان خاص مستلزم و موجب هدایت است.

مرتبه هشتم: مرتبه إسماع «شنواندن»

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ ۖ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنفال: ۲۳] «و اگر الله خیری در آنها می‌دانست، قطعاً به آنان می‌شنوید و اگر (هم با این حال) به آنان می‌شنوید، باز روی می‌گرداندند و اعراض (و سرپیچی) می‌کردند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۗ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ۗ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ ۗ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ۗ إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ [افاتر: ۱۹-۲۳] «و نابینا و بینا (هرگز) برابر نیستند. و نه تاریکی‌ها و نور. و نه سایه و باد سوزان. و (هرگز) زندگان و مردگان یکسان نیستند، بی‌گمان الله هرکس را بخواهد

می‌شنواند و تو [ای پیامبر] نمی‌توانی کسانی را که در گورها هستند شنوا سازی. تو جز هشدار دهنده‌ای نیستی».

این شنواندن خاص‌تر از شنواندن حجت و ابلاغ است؛ چراکه شنواندن حجت و ابلاغ برای آنها حاصل شده است و به این وسیله حجت بر آنها اقامه شده است؛ اما تفاوت این است که آن شنواندن گوش‌هاست و آنچه در این مرتبه مد نظر است شنواندن قلب‌هاست. هر سخنی لفظ و معنایی دارد و با گوش و قلب نسبت و تعلقی دارد. شنیدن لفظ سهم گوش است و شنیدن حقیقت معنای لفظ و مقصود آن سهم قلب است. الله متعال شنیدن مقصود و مراد را که سهم قلب است از کفار نفی نموده است و (در آیات سوره‌ی انبیا) شنیدن الفاظ را که سهم گوش‌هاست برای آنها اثبات کرده است: ﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿١٤﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ﴿١٥﴾﴾ [الانبیاء: ۲-۳] «هیچ پند تازه‌ای از جانب پروردگارشان برای آنها نمی‌آید، مگر آنکه بازی‌کنان به آن گوش می‌دهند. (درحالی‌که) دل‌هایشان غافل (و در لهو سرگرم) است».

این نوع شنیدن (شنیدن الفاظ) برای شنونده سودی جز اقامه حجت یا اطلاع از آن ندارد؛ اما هدف اصلی شنیدن و ثمره‌ی آن (که درک و پذیرش حق است) با غافل بودن قلب و روی‌گردانی آن حاصل نمی‌گردد. بلکه چنین شنونده‌ای از اطرافیان خود می‌پرسد: ﴿مَاذَا قَالَ ءَايِنَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾﴾ [محمد: ۱۶] «الآن (محمد) چه گفت؟! آنها کسانی هستند که الله بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هواهای (نفسانی) خود پیروی کرده‌اند».

تفاوت میان این مرتبه و مرتبه‌ی افهام این است که: این مرتبه به واسطه‌ی گوش‌ها حاصل می‌گردد اما مرتبه‌ی افهام عام‌تر از این است. پس شنواندن از این جهت خاص‌تر از افهام است. اما مرتبه‌ی فهم از جهتی خاص‌تر است و

آن اینکه: افهام به مفهوم مورد نظر و لوازم و متعلقات و پیام‌های آن مربوط است اما اسماع یا شنواندن به دنبال آن است که مفهوم و هدف اصلی کلام را به قلب برساند که نتیجه‌ی چنین شنیدنی، پذیرش و قبول است.

بنابراین شنواندن نیز سه مرحله دارد:

- شنیدن گوش‌ها
 - شنیدن قلب
 - شنیدن پذیرش و اجابت
- مرتبه نهم: مرتبه الهام

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۗ ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۗ ﴿٨﴾﴾ [الشمس: ۷-۸] «و سوگند به جان (انسان) و آنکه آن را (آفرید و) نیکو گردانید. سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را (به او) الهام کرد».

و رسول خدا ﷺ به حصین بن منذر خزاعی - زمانی که اسلام آورد - فرمود: «قُلْ: اللَّهُمَّ أَلْهَمْنِي رُشْدِي، وَقِنِي مِنْ شَرِّ نَفْسِي»^۱: «بگو: پروردگارا رشد و هدایت‌م را به من الهام کن و مرا از نفسم محفوظ دار».

صاحب کتاب منازل السائرین الهام را همان مقام محدثین می‌داند. چنانکه می‌گوید: «الهام بالاتر از مقام فراست است چراکه فراست چه بسا به صورت نادر رخ دهد و گاهی برای صاحبش مشکلاتی را بوجود می‌آورد یا بر وی گران می‌آید درحالی‌که الهام جز در مقام قرب و حضور نمی‌باشد».

اما به نظر من تحدیث خاص‌تر از الهام می‌باشد؛ الهام بر حسب ایمان مؤمنان نسبت به همه‌ی آنها عام است. چنانکه الله متعال به هر مؤمنی

۱- سنن ترمذی (۳۴۸۳) با این الفاظ: «قُلْ: اللَّهُمَّ أَلْهَمْنِي رُشْدِي، وَأَعِزَّنِي مِنْ شَرِّ نَفْسِي»؛ شیخ البانی این حدیث را ضعیف دانسته است. نگا: مسند احمد طبع الرسالة (۱۹۹۹۲).

هدایتی را که سبب ایمان او شده الهام کرده است. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد تحدیث می‌فرماید: «فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ»^۱: «اگر در این امت چنین کسی باشد، عمر بن خطاب از آنها است». یعنی از محدثین است.

بنابراین تحدیث الهام خاص و وحی به کسانی جز انبیا می‌باشد که یا از مکلفین هستند یا غیر مکلفین. در مورد مکلفین مانند این آیات که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾ [القصص: ۷] «و به مادر موسی الهام کردیم که: او را شیر بده».

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي﴾ [المائدة: ۱۱۱] «و (به یادآور) زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که: به من و فرستاده من، ایمان بیاورید».

و در مورد غیر مکلفین می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾﴾ [النحل: ٦٨] «و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد که: از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که (مردم) می‌سازند، خانه‌هایی برگزین».

این موارد همگی از نوع وحی الهام می‌باشند.

اما اینکه صاحب کتاب منازل السائرین آن‌را بالاتر از فراست می‌داند، درست نیست زیرا چنانکه پیش‌تر گذشت فراست به صورت نادر رخ می‌دهد و امری که نادر است حکمی ندارد و چه بسا بر صاحبش گران آمده و با او موافقت نداشته باشد؛ حال آنکه الهام جز در مقام قرب و حضور نمی‌باشد.

اما قول راست و درست آن است که هریک از فراست و الهام به دو بخش عام و خاص تقسیم می‌شوند. و بخش خاص هریک از آنها بالاتر بخش عام دیگری است و بخش عام هریک از آنها گاهی به کثرت رخ می‌دهد و بخش خاص آنها به ندرت؛

اما تفاوت واقعی این است که فراست به نوعی کسب و تحصیل آن وابسته است اما الهام موهبتی جدا می‌باشد که کسبی نیست.

فصل: مراتب الهام

صاحب کتاب منازل السائرین می‌گوید: «الهام سه مرتبه دارد:

مرتبه اول: خبری (نبأ) که وحی قاطع مقرون به شنیدن باشد؛ چراکه مطلق «نبأ» خبری است که از اهمیت برخوردار باشد. بنابراین هر خبری «نبأ» نیست بلکه «نبأ» خبری است از امر غیبی بزرگ؛

مراد از وحی و الهام، بیان و اعلام قطعی است که به موجب آن کسی که خبر به او می‌رسد اطمینان می‌یابد و این مهم به واسطه‌ی شنیدن یا بدون واسطه می‌باشد».

می‌گوییم: اما رسیدن آن به واسطه‌ی شنیدن، الهام نیست بلکه از قبیل خطاب است؛ و این امری است که برای کسانی جز پیامبران محال است؛ و این نوع فقط مخصوص موسی علیه السلام بوده است که خداوند متعال او را چنین مخاطب قرار می‌دهد.

اما آنچه بسیاری از ریاضت‌کشان می‌شنوند یکی از سه حالت زیر است که حالت چهارمی برای آنها وجود ندارد:

بهترین آنها این است که: فرشته‌ای به صورت جزئی او را مخاطب قرار داده است؛ این امری است که برای غیر پیامبران رخ می‌دهد. چنانکه فرشتگان به عمران بن حصین سلام کرده و اینگونه او را مخاطب قرار

می‌دادند. اما چون از شدت بیماری، بدنش را داغ نمود، سلام دادن به او را ترک نمودند؛ چون علاج به وسیله‌ی داغ کردن را ترک نمود خطاب مَلْکِی در مورد وی از سر گرفته شد. و این خطاب به دو نوع است:

- خطابی که انسان با گوش می‌شنود که نسبت به عموم مؤمنان امری نادر است.

- خطابی که در قلبش قرار می‌گیرد و اینگونه فرشته روحش را مخاطب قرار می‌دهد. چنانکه در حدیث مشهور از عبدالله بن مسعود وارد شده

که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةً بِأَبْنِ آدَمَ وَلِلْمَلِكِ لَمَّةً

فَأَمَّا لَمَّةُ الشَّيْطَانِ فَايْعَادُ بِالشَّرِّ وَتَكْذِيبُ بِالْحَقِّ، وَأَمَّا لَمَّةُ الْمَلِكِ

فَايْعَادُ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقُ بِالْحَقِّ»: «همانا شیطان و فرشته هر یک به

قلب انسان القا می‌کنند؛ القای شیطان وعده دادن به شر و تکذیب

حق است و القای فرشته وعده دادن انسان به خیر و تصدیق حق

می‌باشد». سپس این آیه را تلاوت نمود: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ

وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا﴾ [البقرة: ۲۶۸]

«شیطان شما را (به هنگام انفاق می‌ترساند و) وعده تهی دستی می‌دهد و

شما را به زشتی‌ها امر می‌کند و درحالی‌که الله از جانب خود به شما

وعده آمرزش و فزونی (نعمت) می‌دهد».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ يُوحَى رَبُّكَ إِلَى الْمَلَكَةِ أَلِي مَعَكُمْ فَتَبَتُّوْا

الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الأنفال: ۱۲] «(و به یادآور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان

وحی کرد: من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم

دارید».

و این واعظ الهی در قلوب مؤمنان همان الهام الهی به واسطه‌ی فرشته می‌باشد.

اما این مهم بدون واسطه تاکنون معلوم نبوده است و سخن گفتن به طور قطع در نفی و اثبات آن نیاز به دلیل دارد. والله اعلم
نوع دوم از خطاب مسموع

نوع دوم آواز جنیان است. گاهی خطاب کننده جن مؤمن و صالحی است و گاهی از جمله شیاطین است. و این خطاب نیز دو نوع است:

- اینکه او را چنان مخاطب قرار می‌دهد که آن را با گوش می‌شنود.
- یا اینکه در قلب وی القا می‌کند. و به این صورت به انسان وعده داده و او را با آرزوها سرگرم نموده، به او امر و نهی می‌کند. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [النساء: ۱۲۰] «(شیطان) به آنها وعده می‌دهد و آنان را به آرزو افکند و شیطان جز فریب و باطل به آنان وعده نمی‌دهد». و می‌فرماید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾ [البقرة: ۲۶۸] «شیطان شما را (به هنگام انفاق می‌ترساند و) وعده تهی دستی می‌دهد و شما را به زشتی‌ها امر می‌کند».

قلب نیز بهره‌ای از این خطاب دارد چنانکه گوش‌ها از آن بی‌نصیب نیستند؛ و عصمت در مورد هرکسی جز پیامبران و مجموع امت منتفی است.

اما مخاطب از کجا بداند که این خطاب رحمانی است یا شیطانی؟ با کدام برهان؟ به کدامین دلیل؟ حال آنکه شیطان وحی خود را در نفس انسان القا نموده و خطابش را به او می‌شنواند. و انسان مغرور و فریب‌خورده می‌گوید: به من چیزی گفته شد و مورد خطاب قرار گرفتم!!

راست می‌گوید؛ اما سؤال اینجاست که گوینده و خطاب کننده به تو کیست؟ (فرشته یا شیطان؟) عمر بن خطاب رضی الله عنه به غیلان بن سلمه که از صحابه بود و زنانش را طلاق داده و اموالش را بین فرزندانش تقسیم کرد گفت: «به نظر من شیطان به وسیله استراق سمع مطلع شده است که تو به زودی خواهی مرد و این خبر را به تو وسوسه کرده است.» و ای شهر؛ پس از تو، چه کسی می‌تواند از قاریان در امان باشد؟!.

نوع سوم: خطاب حالی و برخاسته از توهم است چنانکه از نفس خود شخص آغاز می‌شود و به سوی او بازمی‌گردد. اما خود گمان می‌کند آن را از دیگری دریافت کرده است؛ حال آنکه از سوی نفس خود اوست، از آن آغاز می‌شود و به آن بازمی‌گردد.

و این امری است که برای سالک بسیار رخ می‌دهد و به سبب آن دچار اشتباه می‌شود و گمان می‌کند آن خطابی از جانب خداوند است که اینچنین با او سخن گفته است. اما سبب اشتباه وی این است که: چون قوه درک انسان با ریاضت خالص گردد و از نگرانی‌های انباشته رها گردد، به حکم استیلائی روح و قلب بر بدن، حکم از آن او خواهد بود. و بازگشت حکم به سوی آن دو (روح و بدن) می‌باشد. بنابراین عنایت نفس و قلب متوجه خالص گرداندن معانی‌ای می‌شوند که با آنها ارتباط دارند. و عنایت روح به قوه‌ی مدرکه شدت می‌یابد؛ و در محل آن علاقه‌ها و مشغله‌ها قرار گرفته و سراسر قلب را فرامی‌گیرد. و به این ترتیب آن معانی به حکم عادت به منطق و خطاب قلبی روحی تبدیل می‌گردند و با تجرد روح همراه می‌شوند؛ و به این ترتیب آن معانی برای قوه‌ی سامعه به شکل اصواتی شنیدنی و برای قوه‌ی بصری به شکل اشخاصی مرئی درمی‌آیند. چنانکه تصویری از آنها را می‌بیند و خطاب آنها را می‌شنود. حال آنکه همه‌ی اینها در نفس وی رخ می‌دهد نه در عالم خارج؛ اما او سوگند می‌خورد که دیده و شنیده؛ و البته

راست می‌گوید اما این دیدن و شنیدن در خارج از وی بوده یا در نفس وی؟ در این میان ضعف تشخیص، و کمی بودن علم، و استیلای آن معانی بر روح و خالص شدن آن از هرگونه مشغولیتی دست به دست هم داده و منجر به این اشتباه می‌شوند.

این انواع سه‌گانه وجه‌های خطاب می‌باشند. و هرکس جز این موارد به چیز دیگری دلخوش باشد، دچار فریب و غرور و تلبیس شده است. و این موضع فصل الختام است و از بهترین مواضع برای کسی است که تحقیق کند و بفهمد. و این الله متعال است که انسان را به دیدگاه درست و صحیح توفیق می‌دهد.

فصل:

صاحب منازل السائرین می‌گوید: «مرتبه دوم: الهامی که آشکارا رخ می‌دهد؛ و علامت صحت آن این است که حجابی را نمی‌درد و از حدی تجاوز نمی‌کند و هرگز به اشتباه نمی‌رود».

شرح: تفاوت میان این مرتبه از الهام با الهام مرتبه اول:

الهام مرتبه اول شبیه علم یقینی است که امکان دفع آن از قلب نیست. اما این الهام معاینه و مکاشفه است و از نظر مراتب بالاتر از مرتبه اول می‌باشد و وضوح آن بیشتر است. و نسبت آن به قلب همچون نسبت چیزی مرئی به چشم است. و سه علامت برای آن ذکر می‌کند:

۱- حجابی را نمی‌درد؛ یعنی اگر برای چنین کسی، حالت دیگری کشف گردد، آن را فاش نمی‌کند، چه خیر باشد یا شر؛ یا به این معناست که: چنین کسی آنچه الله متعال در مورد او از مردم پوشانده است برای مردم آشکار نمی‌کند و این حجاب را نمی‌درد، بلکه هم نفس خود را پنهان نموده و هم آنچه از دیگری برای او کشف شده می‌پوشاند.

- ۲- از حدی تجاوز نمی‌کند. و این احتمال دو معنا دارد:
- این الهام سبب ارتکاب معصیت و نافرمانی نمی‌شود و انسان به وسیله‌ی آن از حدود الهی تجاوز نمی‌کند. چنانکه کاهن و کسانی که کشف شیطانی دارند (از حدود الهی تجاوز می‌کنند).
 - بر خلاف حدود شرعی نمی‌باشد؛ مثل اینکه به وسیله‌ی آن از عورات و امور پوشیده مردم تجسس کند؛ اموری که الله متعال از تجسس در آنها و دنبال کردن آنها نهی کرده است. پس چون چنین مواردی را دنبال کند، با این کشف موجب تجاوز در حدود شرعی می‌گردد که در این صورت الهام از نوع شیطانی است نه رحمانی.
- ۳- هرگز به خطا نمی‌رود. بر خلاف الهام شیطانی که به خطا رفتن آن بسیار است. چنانکه رسول خدا ﷺ به ابن صیاد گفت: «ما تری؟»: «چه می‌بینی؟» گفت: صادق و کاذبی می‌بینم. رسول خدا فرمود: «لبس علیک»: «امر بر تو مشتبه شده است»^۱.
- بنابراین کشف شیطانی با دروغ همراه است و راستی آن مستمر نیست.

فصل:

می‌گوید: «مرتبه سوم: الهامی که صرفاً عین التحقیق را آشکار می‌کند و فقط از عین الازل سخن می‌گوید و الهام غایتی است که اشاره به آن محال است».

شرح: عین التحقیق (چشم حقیقت) نزد شیخ الاسلام هروی فنای در مشاهده‌ی حقیقت است. چنانکه هرآنچه جز حقیقت در این مشاهده ذوب گشته و از هم می‌پاشد و نقش‌ها همگی معدوم می‌گردند؛ بنابراین الهام در این مرتبه فقط این چشم را برای الهام شونده روشن و بینا می‌کند؛ چنانکه

چیزی از ادراک عقول و حواس با آن آمیخته نیست چراکه اگر در اینجا ادراک عقلی یا حسی می‌بود، منحصرًا به آشکار نمودن چشم حقیقت نمی‌انجامید.

و هیچکس نمی‌تواند قایل این کشف و الهام را درک نموده و بفهمد مگر کسی که همراه او بوده و در این مسأله با وی شریک باشد؛ نزد صاحب این کشف، تمام مخلوقات از او در حجاب بوده و علم و عقل و حال موانعی در مسیر او هستند!! و بر این باورند که خطاب خلق بر زبان حجاب می‌باشد!! آنها لغتی در ورای حجاب از معنای محجوب نمی‌فهمند؛ از این‌رو از اشاره به آن و تعبیر از آن امتناع می‌ورزند چراکه اشاره و تعبیر به چیزی محسوس و معقول تعلق می‌گیرد اما این امری است ورای حس و عقل؛ خلاصه سخن: این الهام، الهامی است که با وجود آن واسطه‌ها مرتفع و معدوم گردیده و از هم می‌پاشند با این توضیح که این مسأله در باب شهود است نه وجود.

اما اتحادی‌ها که قایل به وحدت وجود هستند، این اضمحلال و معدومیت را در مورد وجود معتقد هستند و بلکه صاحب کتاب منازل السائرین^۱ را نیز از جمله این افراد می‌دانند حال آنکه وی از هر جهت از آنها بری می‌باشد، چه از نظر عقلی، دینی، حالی و معرفتی؛ والله اعلم.

۱- منظور ابو اسماعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی متوفای ۴۸۱ هجری صاحب کتاب «منازل السائرین» می‌باشد. و این کتابی است که ابن قیم رحمته در کتاب مدارج السالکین به شرح آن پرداخته است.

مرتبه‌ی دهم از مراتب هدایت: خواب و رویای صادقانه
خواب و رؤیای صادقانه جزئی از اجزای نبوت است چنانکه رسول
خدا ﷺ فرمودند: «الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ»^۱:
«رؤیای صادقانه جزئی از چهل و شش جزء نبوت است».

در باب سبب تخصیص مذکور گفته شده: آغاز وحی با رؤیای صادقانه
بوده است. نزول وحی به این روش به مدت نصف سال بوده سپس به مدت
بیست و سه سال وحی در بیداری نازل شده است. از زمانی که پیامبر
مبعوث شد تا زمانی که وفات نمود. بنابراین نسبت مدت وحی در خواب به
مدتی که وحی در بیداری نازل شده، جزئی از چهل و شش جزء وحی
می‌باشد. و این دیدگاه نیک بود زمانی که در روایت دیگر وارد نمی‌شد که:
«إِنَّهَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا»: «آن جزئی از هفتاد جزء نبوت است».

در باب جمع میان این دو روایت گفته شده: این بر حسب حالت و
وضعیت کسی است که خواب می‌بیند چنانکه رؤیای صدیقین جزئی از چهل
و شش جزء نبوت است و رؤیای صادقانه‌ی عموم مؤمنان جزئی از هفتاد
جزء نبوت می‌باشد. والله اعلم

رؤیا مبدأ و سرآغاز وحی است و صدق و راستی آن وابسته به صدق و
راستگویی کسی است که خواب می‌بیند. چنانکه خواب راستگوترین مردم به
واقعیت نزدیک‌تر است. (به عبارت دیگر راستی خواب به تناسب راستگویی
بیننده‌اش می‌باشد). و چنانکه رسول خدا ﷺ فرمودند به هنگام نزدیک
شدن زمان (که از نشانه‌های قیامت است) احتمال درست بودن خواب و

۱- با متن «الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ» در منابع حدیثی یافت نشد. اما با الفاظی مشابه: «رُؤْيَا
المُسْلِمِ»، «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ»، «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ» در این منابع آمده است: صحیح بخاری
(۶۹۸۹)، صحیح مسلم (۲۲۶۳)

تطابق آن با واقعیت بسیار بیشتر است.^۱ و این به دلیل دوری از دوران نبوت و آثار آن می‌باشد لذا به این ترتیب دوری مؤمنان در نزدیکی قیامت از آن دوران، با چنین خواب‌هایی جبران شده است. اما در زمانی که نور نبوت پرتو افشانی می‌کرد، تابش و قوت آن مردم را از خواب و رؤیا بی‌نیاز می‌کرد. نظیر این مورد، کراماتی است که پس از دوران صحابه ظهور پیدا کرده است ولی در دوران خود آنان ظهور نیافت و آن به این دلیل بوده که صحابه بنا بر قوت ایمانی که داشتند از چنین مواردی بی‌نیاز بودند اما نسل‌های بعد از آنها به دلیل ضعف ایمان به چنین کراماتی نیاز داشتند. امام احمد به این مساله تصریح کرده است. و عبادہ بن صامت می‌گوید: «رؤیای مؤمن کلامی است که الله متعال با بنده‌اش در خواب به وسیله آن سخن می‌گوید».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَمْ يَبْقَ مِنَ التُّبُوءِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ»^۲ يَرَاهَا الرَّجُلُ، أَوْ تُرَى لَهُ^۳. «وإذا تَوَاطَّاتِ رُؤْيَا الْمُسْلِمِينَ لَمْ تَكْذِبْ»^۴: «از نبوت چیزی جز مبشرات باقی نمانده است» گفتند: منظور از مبشرات چیست؟ رسول خدا فرمود: «خواب و

۱- «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكْذِبْ تَكْذِبُ، رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءِ»: از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا فرمودند: «در نزدیکی قیامت کمتر اتفاق می‌افتد که خواب مومن دروغ از آب درآید؛ خواب مومن بخشی از چهل و شش بخش نبوت است». صحیح بخاری (۷۰۱۷)، صحیح مسلم: (۲۲۶۳) م.

۲- صحیح بخاری (۶۹۹۰).

۳- مسند احمد (۲۴۹۷۷)؛ المعجم الکبیر (۳۰۵۱).

۴- این بخش از روایت را در منابع حدیثی نیافتیم. م

رؤیای نیکویی که مومن می‌بیند یا به او نشان داده می‌شود». و اگر خواب مسلمانان در زمینه‌ای موافق هم باشد، آن خواب دروغین نخواهد بود. چون اصحاب در خواب دیدند که شب قدر در ده روز پایانی رمضان است، رسول خدا ﷺ به آنان فرمود: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَّأَتْ فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ، فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّبَهَا فَلْيَتَحَرَّهَا مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ!»: «می‌بینم که خواب‌های شما در اینکه شب قدر در ده شب آخر رمضان می‌باشد، موافق یکدیگر است. پس کسی که در صدد یافتن شب قدر می‌باشد، آن را در ده شب آخر رمضان جستجو نماید».

- خواب و رؤیا نیز همچون کشف به سه نوع رحمانی، نفسانی و شیطانی تقسیم می‌شود. رسول خدا ﷺ فرمودند: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: رُؤْيَا مِنَ اللَّهِ، وَرُؤْيَا تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُؤْيَا مِمَّا يَحْدُثُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِي الْيَقِظَةِ فَيَرَاهُ فِي الْمَنَامِ»: «خواب و رویا سه نوع است: نوعی از جانب خداوند است؛ و یک نوع برای غمگین نمودن انسان و از جانب شیطان است؛ و دیگری آنچه شخص در بیداری مد نظر دارد پس آن را در خواب می‌بیند»^۲.

۱- صحیح بخاری (۱۱۵۸).

۲- این روایت را با این متن در منابع روایی نیافتیم. اما اصل روایت در صحیح مسلم (۲۲۶۳) می‌باشد. «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكُنْ رُؤْيَا الْمُسْلِمِ تَكْذِيبٌ، وَأَصْدَقُكُمْ رُؤْيَا أَصْدَقُكُمْ حَدِيثًا، وَرُؤْيَا الْمُسْلِمِ جُزْءٌ مِنْ خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءِ، وَالرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: فَرُؤْيَا الصَّالِحَةِ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَرُؤْيَا تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَرُؤْيَا مِمَّا يُحْدِثُ الْمَرْءُ نَفْسَهُ، فَإِنْ رَأَى أَحَدَكُمْ مَا يَكْرَهُ فَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ، وَلَا يُحْدِثْ بِهَا النَّاسَ». اما لفظ «فیراه فی المنام» در مصنف ابن ابی شیبہ (۳۰۵۰۷) آمده است.

- اما رؤیایی که از اسباب هدایت است، فقط رؤیایی است که از جانب الله متعال باشد.
 - رؤیای پیامبران وحی است؛ زیرا خواب و رؤیای پیامبران از دخالت و تصرف شیطان مصون و معصوم است. و در این زمینه در میان امت اتفاق نظر وجود دارد. و بر این اساس است که ابراهیم خلیل علیه السلام با دیدن خواب به ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام اقدام می‌کند.
 - اما رؤیای دیگران به وحی صریح عرضه می‌شود، چنانچه با آن موافق نباشد بدان عمل نمی‌شود و اعتباری ندارد.
- اگر گفته شود: در مورد رویای صادقانه یا رویایی که عده‌ای به اتفاق دیده‌اند چه می‌گویید؟
- در پاسخ می‌گوییم: هرگاه چنین باشد محال است با وحی مخالف باشد بلکه با آن مطابقت داشته و از وحی و یا قرار گرفتن مسأله‌ی خاصی در حکم آن آگاه می‌سازد؛ مسأله‌ای که بیننده‌ی رؤیا از قرار گرفتن آن در زیر مجموعه‌ی وحی بی‌خبر بود و به وسیله‌ی رؤیا از آن آگاه می‌گردد.
- و هرکس می‌خواهد خواب و رؤیای وی صادقانه باشد، باید راستگو باشد، از مال حلال بخورد، بر امر و نهی الهی پایبند باشد، با طهارت کامل و رو به قبله بخوابد و تا زمانی که خواب بر او غلبه یابد، مشغول ذکر الهی باشد. در این صورت خواب و رؤیای وی دروغ نخواهد بود.
 - و راست و درست‌ترین رؤیا آن است که به هنگام سحر باشد؛ چراکه سحر وقت نزول ذات باری تعالی و نزدیک شدن رحمت و مغفرت الهی و سکون شیاطین می‌باشد.
- و عکس آن رویای ثلث اول شب می‌باشد هنگامی که شیاطین و ارواح شیطانی پخش و پراکنده می‌شوند. عباده بن صامت می‌گوید:

«رویای مومن کلامی است که الله متعال به وسیله‌ی آن با بنده‌اش در خواب سخن می‌گوید».

- فرشته‌ای مسئولیت رویا را برعهده دارد و آن‌را در اشکال و قالب‌های متناسب با بنده به او می‌نمایاند؛

امام مالک می‌فرماید: «الرؤیا من الوحي وحي»: «رؤیا بخشی از وحی است». و از تفسیر آن بدون علم نهی کرده است. و می‌گوید: «أتلاعب بوحی الله»: «آیا با وحی الهی بازی می‌کنید».

اما تبیین مساله‌ی رؤیا و احکام و تفصیل آن و روش‌های تأویل آن فرصت مخصوص به خود را می‌طلبد که اگر در اینجا به این مسایل بپردازیم، از هدف اصلی دور می‌شویم. والله اعلم.